



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

خوارج

از دیدگاه

نهج البلاغه



نویسنده: حسین نوری همدانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خوارج از دیدگاه نهج البلاغه

نویسنده:

حسین نوری همدانی

ناشر چاپی:

موسسه اسماعیلیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	خوارج از دیدگاه نهج البلاغه
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	مقدمه
۱۲	پیشگفتار
۱۳	تاریخی پرطوفان و حساس
۱۳	اشاره
۱۳	دوران سازندگی
۱۵	دوران چشم‌پوشی در راه هدف
۱۷	دوران فرمانروایی
۲۰	نقش رهبر در اصلاح و فساد جامعه
۲۲	علت انحراف جامعه پس از پیامبر
۲۴	اسارت دین
۲۵	ابره‌های تیره کنار رفت
۲۵	اشاره
۲۶	رای قاطع و استوار
۲۷	احیاء حق و محو طاغوت
۲۷	اشاره
۲۷	آگاهی و هشیاری
۲۹	بزرگترین خیانت
۲۹	آزادی انتقاد
۳۰	مبارزه با سه جبهه
۳۰	اشاره

- جبهه ۱ ۳۱
- اشاره ۳۱
- مبارزه‌ی دو بینش ۳۱
- جبهه ۲ ۳۱
- اشاره ۳۱
- مبارزه‌ی ایدئولوژیکی ۳۲
- جبهه ۳ ۳۲
- اشاره ۳۲
- باز هم مبارزه‌ی ایدئولوژیکی ۳۲
- نهج‌البلاغه جاویدان ۳۳
- چهره خوارج ۳۳
- نخستین چهره خوارج ۳۳
- اشاره ۳۳
- اجتهاد در مقابل نص ۳۳
- رهبر و پایه‌گذار خوارج ۳۴
- اشاره ۳۴
- اگر من عادل نباشم چه کسی؟ ۳۴
- مرد پستاندار ۳۵
- انگیزه مبارزه با خوارج ۳۵
- اشاره ۳۵
- خطر سیاسی این مبارزه ۳۶
- علل پیروزی خوارج ۳۶
- اشاره ۳۶
- ظواهر فریبنده ۳۶

۳۷	دشمن داخلی
۳۷	دشمنی که دوست بوده است
۳۷	پایداری و استقامت
۳۸	روش مبارزه با خوارج
۳۸	اشاره
۳۸	حکومت آزادی‌بخش و رئوف
۳۸	حکومت حق و عدالت
۳۸	آغاز عصیان خوارج
۳۹	سیاست قرآن بر سر نیزه کردن
۳۹	کاربرد حربه عوامفریبی
۴۰	انتخاب نماینده
۴۰	اشاره
۴۱	اشعث بن قیس را بهتر بشناسیم
۴۱	افسر ماجراجو
۴۱	طرفین عهدنامه
۴۱	اشاره
۴۲	شهود طرفین
۴۲	امیرمومنان و وفاء به پیمان
۴۲	آغاز غوغای خوارج
۴۲	اشاره
۴۳	خوارج دست‌آویز دشمنان علی شدند
۴۳	چهره ابوموسی
۴۶	متن سخنرانی
۴۶	پاسخ عمار

- ۴۷ افکار ارتجاعی
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ روز آتش‌بس
- ۴۷ سیمای مردم شام
- ۴۸ ابوموسی از نظر روشن‌فکران
- ۴۹ شعاری که خونها به راه انداخت
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ عکس‌العمل عهدنامه
- ۵۱ اضطراب ارتش
- ۵۱ بازگشت به کوفه
- ۵۲ تصمیم ناگهانی
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ گورستان خاموش
- ۵۳ امیرمومنان و مشکلات بزرگ
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ بزرگواری و عدالت
- ۵۴ فرمانروایی‌ها
- ۵۴ شکیبایی علی
- ۵۴ اشاره
- ۵۵ در مجامع عمومی
- ۵۵ توضیحی درباره این شعار خونین
- ۵۸ مناظرات امیرالمومنین علی با خوارج
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ نخستین مذاکره

- ۵۹ مناظره ابن عباس
- ۶۰ ترتیب مناظرات حضرت
- ۶۰ مناظرات حضرت با خوارج
- ۶۱ خاطره صفین را به یاد آورید
- ۶۱ اشاره
- ۶۳ خاطره جاودانه جهادهای اولیه
- ۶۳ مهمترین اعتراضات خوارج
- ۶۳ اشاره
- ۶۴ حکمیت بر اساس قرآن محترم است
- ۶۵ خطایی تند و سازنده
- ۶۶ خوارج و منافقین
- ۶۶ اشاره
- ۶۷ معاویه تحریک می شود
- ۶۸ استقامت در عقیده
- ۶۹ موج ترور و وحشت
- ۶۹ اشاره
- ۷۰ ترور عبدالله بن خباب
- ۷۱ هشدار بزرگ
- ۷۴ کنفرانسهای خوارج
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ ارتش علی بسیج می شود
- ۷۶ آخرین هشدار علی
- ۷۸ پس از من خوارج را نکشید
- ۷۸ اشاره

- ۷۸ رفع اشکال
- ۷۹ پایان پیکار
- ۷۹ اشاره
- ۸۰ دستور بازگشت به کوفه
- ۸۰ سرانجام فریب‌خوردگان
- ۸۱ تحقیقی در علم غیب
- ۸۱ علم غیب از دیدگاه قرآن
- ۸۱ اشاره
- ۸۳ روش نتیجه‌گیری از قرآن
- ۸۳ علم غیب از دیدگاه روایات
- ۸۵ احاطه امامان به غیب
- ۸۶ رشد عقلی
- ۸۶ اشاره
- ۸۷ از نظر روانشناسی
- ۸۸ از دیدگاه قرآن
- ۹۲ رشد عقلی از نظر احادیث
- ۹۷ پاورقی
- ۱۰۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خوارج از دیدگاه نهج البلاغه

مشخصات کتاب

- سرشناسه: نوری همدانی حسین ۱۳۰۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: خوارج از دیدگاه نهج البلاغه / از حسین نوری.
 مشخصات نشر: قم: موسسه اسماعیلیان [۱۳۵۷].
 مشخصات ظاهری: ۲۳۸ ص.
 شابک: ۲۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.
 یادداشت: چاپ دیگر: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۱.
 یادداشت: بالای عنوان: درس‌هایی از نهج البلاغه.
 موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
 موضوع: خوارج
 شناسه افزوده: بشارت محمدتقی ۱۳۲۴ - ۱۳۶۰، تنظیم‌کننده
 رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲ ن ۹ خ ۱۳۵۷
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۱۴۰۳۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

شاید این گفتار که موقعیت و مقام «نهج البلاغه» که پس از قرآن مجید هیچ کتابی از لحاظ محتوا و مطالب به پایه‌ی آن نمی‌رسد در میان مسلمانان درست شناخته نشده است گزاف نباشد و لذا اخیراً دانشمندان علوم دینی در حوزه‌ی مبارکه‌ی قم، در این نکته می‌اندیشیدند و این ضرورت را کاملاً احساس می‌کردند که این کتاب با عظمت را در ردیف کتب درسی قرار بدهند تا مطالب بلند آن مورد امعان نظر و دقت واقع گردد، که این موضوع خود گامی در راه شناساندن موقعیت این کتاب است در این ضمن جمعی از فضلاء حوزه به این جانب پیشنهاد نمودند که عهده‌دار تدریس آن شوم، البته برای من از نظر اینکه مشاغل زیادی داشتم و به علاوه خود را شایسته‌ی انجام این وظیفه خطیر نمی‌دانستم قبول این پیشنهاد مشکل می‌نمود ولی با این وصف به جهت وفور علاقه‌ای که به انجام این هدف داشتم این پیشنهاد را پذیرفتم و قبل از اینکه تدریس آن را آغاز کنم، مطالب این کتاب گرانقدر را مورد مطالعه قرار داده، آنها را برحسب موضوع دسته‌بندی کردم و به طور کلی تعداد موضوعاتی که کلیه‌ی مطالب این کتاب با آنها ارتباط دارد به «۵۰ موضوع» تقریباً بالغ گردید. از آن پس بحث خود را که صدها نفر از فضلاء و محققین در آن شرکت می‌کردند شروع کردم این بحث در حدود یک سال و نیم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم ادامه داشت و در طی این مدت این چند موضوع مورد بحث و بررسی قرار گرفت:

[صفحه ۴]

۱- بیت‌المال و قوانین مربوط به آن.

۲- آغاز پیدایش گروه خوارج و نقشی که آنها در ایجاد وقفه در راه پیشرفت اسلام داشتند.

۳- وظائف فرمانروایان و شرایط رهبری.

بعدا متاسفانه این بحث تعطیل گردید و موضوع سوم هم ناتمام ماند.

کتابی که هم اکنون از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد مجموعه بحثهایی است که با موضوع دوم ارتباط دارد. این بحثها پس از آنکه از نوار پیاده شده است به وسیله دانشمند ارجمند و فاضل محقق آقای محمدتقی بشارت تنظیم گردیده است. انصافا ایشان در راه زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند و تنها عاملی که تحمل این زحمات را برایشان آسان و نشاطبخش گردانیده بود. علاقه‌ی شدیدی بود که به پر شدن این خلاء علمی در حوزه‌ی قم داشتند جزاه الله عن العلم و الاسلام خیرا.

در این کتاب سعی شده است که مبدء پیدایش گروه خوارج و طرز تفکر آنها و بلائی که رکود و انجماد و انحراف فکری آنها بر سر پیشرفت اسلام آورد مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرد.

البته هرگز نمی‌توان ادعا کرد کاری که انجام شده است کامل و بدون نقص است ولی شاید گامی در راه تحقق بخشیدن به هدف محسوب گردد. و امید که با توفیق خداوند متعال گامهای دیگری را اساتید و محققین در راه پیمودن این راه بردارند. تا موقعیت و مقام نهج البلاغه و نقش سازندگی آن در ایجاد یک جامعه‌ی مرفعی و کامل روشن گردد.

سفر- حسین نوری- ۳ رمضان ۱۳۹۸

۱۷ مرداد ۱۳۵۷

[صفحه ۵]

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از ایام شکوهمند حوزه‌ی مبارکه‌ی قم روزهایی بود که استاد گرانقدر آقای حسین نوری بر کرسی تدریس نهج البلاغه قرار می‌گرفت و از خرمن پر فیض دانش وی صدها نفر از فضلا و دانشجویان پر جوش دینی خوشه‌چین بودند. جاذبه‌ی خطابه‌ها و سخنان حکیمانه‌ی حضرت امیرمومنان علی علیه‌السلام و ابتکار استاد در انتخاب و بررسی مباحث موجب می‌شد که این درس از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد.

یکی از امتیازات نهج البلاغه آن است که طرح هر بحثی از مباحث آن انسان را به مخازن علوم و دانشهای دیگر رهنمون می‌گردد و مرغ اندیشه‌ی آدمی را در فضائی بس بلند پرواز می‌دهد استاد با احاطه‌ی کامل خود بر این کتاب و مقام بلند علمی و آگاهی خاص از مسائل اسلامی بهتر و سریعتر می‌توانست محصلین را به مقاصد علمی و مطلوبشان برساند، از این رو بود که روز به روز درس استاد شکوه بیشتری می‌یافت و شور و اشتیاق شاگردان و تعداد آنان هر روز افزونتر می‌گشت.

اینجانب چون این افتخار نصیبم شده بود که بیشتر به محضرشان راه یابم و گاهی خصوصا از وضع ایشان با اطلاع شوم می‌فهمیدم که چه زحمت بزرگی را قبول نموده و چگونه با کثرت مشاغل علمی و تحقیقات فقهی و التزام برفع مشکلات ارباب رجوع و پاسخ به مسائل خارج و داخل مملکت چند ساعت از اوقات شبانه‌روزی خود را صرف تحقیق و تنظیم مطالب این بحث

[صفحه ۶]

سودمند می‌نمایند.

طرز تدریس استاد این بود که ایشان با دقت خاصی ابتداء لغات و واژه‌ها را بررسی می‌کردند سپس مطالبی را که در شروح نهج البلاغه ذکر گردیده است مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند آنگاه با دقت و سلیقه‌ی مخصوصی یکی از مسائل اصیل و مهم

اسلامی (اجتماعی، فردی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، اعتقادی و اخلاقی) را به مناسبت کلام حضرت از دیدگاه نهج البلاغه مورد بحث قرار می‌دادند، در اینجا بود که از پرتو وسعت ذهن و ژرف‌نگری معظم له سیل مطالب و نکات علمی بر دامنه‌ی افکار محصلین سرازیر می‌شد و آنها با دقت و توجه به ضبط و اخذ آن می‌کوشیدند و برخی با استفاده از نوار بهتر و دقیقتر به جمع‌آوری مطالب همت می‌نمودند، ولی متأسفانه به علتی که فعلاً از ذکر آن باید خودداری کرد این درس تعطیل گردید.

اینجانب که علاقه‌ی وافری به مباحث سازنده‌ی نهج البلاغه داشتم و افتخار بهره‌مندی بیشتر از حضور استاد گرانقدر را یافته بودم پس از کسب اجازه از محضرشان این توفیق نصیب گردید که مباحث معظم له را بذوق خویش تنظیم و تکمیل کرده به صورت کتاب برای استفاده‌ی عموم مسلمانان درآورم.

استاد با عنایت و لطف خویش مرا تشویق کرده و در تمام مراحل یاریم نمودند، اکنون معترفم که اگر خوانندگان حسن و کمالی در مباحث می‌یابند از آن استاد بزرگ و اگر نقص و عیبی مشاهده می‌فرمایند از آن من خواهد بود. باید توجه داشت که سلسله درسهای استاد در چند جلد به ترتیب منتشر خواهد شد، ابتدا در نظر داشتیم چاپ یک قسمت از درسها را که مربوط به قوانین بیت‌المال از دیدگاه نهج البلاغه است و مباحثش مهمتر می‌نمود مقدم بداریم ولی برای جهاتی ابتداء به چاپ این قسمت اقدام کردیم.

در این کتاب چنانکه ملاحظه خواهید کرد سه بخش مهم زندگانی شگرف حضرت علی علیه‌السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بخش اول: دوران سازندگی زندگانی آن حضرت و به عبارت دیگر دوران

[صفحه ۷]

مجاهدتهای سازنده‌ی آن حضرت در زمان پیغمبر بزرگ اسلام (ص).

بخش دوم: دوره‌ی صرف نظر از تصدی مقام خلافت برای هدفی بالاتر و برتر.

بخش سوم: دوران فرمانروائی که شامل فرازهایی حساس از زندگی امیرمؤمنان و نحوه حکومت و اداره‌ی اجتماع و اجرای عدالت خصوصاً مقابله با غائله‌ی خوارج که به واسطه‌ی رکود فکری خود مشکل بزرگی در راه حکومت حضرتش به وجود آوردند.

یکی از ویژگی‌های این بحث آنست که سعی شده خطبه‌ها و کلمات مربوط به خوارج در نهج البلاغه به ترتیبی بیان شود که آغاز شورش و عصیان این گروه تا نابودی و سقوط آنها را مرحله به مرحله بیان کند. و در ضمن مباحث کتاب بحث مختصر و نسبتاً جامعی درباره‌ی علم غیب پیامبران و ائمه هدی علیهم‌السلام و حدود و کیفیت آن از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه به عمل آمده که امید است پاسخگوی بعضی شبهات و اشکالات باشد.

قم - محمد تقی بشارت

[صفحه ۹]

تاریخی پرطوفان و حساس

اشاره

دوره‌های مهم زندگانی حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را می‌توان در سه بخش مهم خلاصه کرد:

[صفحه ۱۰]

دوران سازندگی

از نخستین روزی که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) بامر خداوند، در راه ارشاد و سازندگی جامعه‌ی بشر گام نهاد و پیمودن این راه خطرناک را آغاز کرد، امیرمومنان نیز با وی همگام گردید و با تلاشهای پیگیر و خستگی‌ناپذیر خود را راه بارور ساختن درخت جوان و نوپای اسلام وی را همراهی کرد.

این روزگار که ۲۳ سال طول کشید، نخستین دوره فعالیت ثمربخش امیرمومنان است، او در این دوره تحت زعامت و رهبری پیامبر راستین اسلام، در روزگار جنگ پرچم بر دوش و شمشیر در دست کسانی را که علاوه بر اینکه در برابر حقیقت تسلیم نمی‌شدند، سد راه پیشرفت آن نیز می‌گردیدند، شجاعانه از میان برمی‌داشت و در روزگار صلح قلم بر دست و سخن حق در زبان، در تحکیم بنیاد دانش و اخلاق جامعه‌ی نوپای اسلامی می‌کوشید او خود در شرح این دوره چنین می‌گوید:

ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و لیس احد من العرب یقرء کتابا و لا یدعی نبوه. فساق الناس حتی بواهم محلثهم و بلغهم منجاتهم فاستقامت قناتهم و اطمانت صفاتهم اما والله ان کنت لفی ساقتها حتی تولت بحذافیرها ما عجزت و لا جبت. [۱].

[صفحه ۱۱]

خداوند حضرت محمد (ص) را در حالی که هیچ یک از افراد جامعه عرب، نه کتابی را می‌خواند و نه دعوی پیغمبری می‌کرد، مبعوث نمود. و او در چنین روزگار جهل و گمراهی، رهبری جامعه را بعهده گرفت و آن را به منزلت و مقام مترقی و موقعیت اطمینان‌بخشی رسانید. به طوری که از آن توده ضعیف و متزلزل جامعه‌ای نیرومند و استوار و مطمئن بوجود آورد سوگند به خدا در آن روزگار من از جمله کسانی بودم که آن جامعه را به راه رستگاری و عظمت سوق می‌دادند. تا اینکه تمام نیروی دشمنانی که سد راه اسلام بودند، درهم شکسته شد و توطئه‌های آنها پایان رفت. من در ضمن همه جریانه‌ها و وظائف خطیر خود را با کمال شهامت انجام دادم و هرگز در خود احساس ضعف و ترس نکردم.

و نیز در فراز دیگری، در ضمن اینکه فداکاریهای خود را در راه پیامبر بزرگوار اسلام شرح می‌دهد، خود را نزدیکترین افراد نسبت به وی قلمداد نموده و شایسته‌ترین افراد نسبت به مقام سرپرستی امت اسلام معرفی می‌کند و می‌گوید:

و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعه قط. و لقد واسیته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الابطال و يتاخر فیها الاقدام، نجده اکرمنی الله بها و لقد قبض رسول الله - صلی الله علیه و آله - و ان راسه لعلی صدري و لقد سالت نفسه فی کفی، فامررتها علی وجهی و لقد ولیت غسله - صلی الله علیه و آله - و الملائکه اعوانی، فضجت الدار و الافیة، ملا یهبط و ملا یعرج و ما فارقت سمعی هینمه منهم، یصلون علیه حتی و اریناه فی ضریحه. فمن ذا احق به منی حیا و میتا؟ [۲].

آن شخصیت‌هایی از اصحاب محمد (ص) که حافظ احکام و امین اسرار وی می‌باشند می‌دانند که من در عمر خود هرگز در هیچ زمانی از فرمان خدا و رسول خدا سر باز نزد و در موقعیت‌ها و موارد بسیار سختی که دلیران فرار می‌کردند و کسی را جرئت گام نهادن به میدان مبارزه نبود، با پیغمبر اکرم تا سر حد جان

[صفحه ۱۲]

جانبازی، مواساه و فداکاری کردم و همه این فداکاریها و جانبازیها بر اثر شجاعت و جوانمردی‌ای بود که خداوند مرا به آن گرامی داشته است.

و رسول خدا (ص) در حالتی جان به جان آفرین تسلیم کرد که سرش بر سینه‌ی من و بدن مقدسش روی دستم بود، سپس من رای تبرک و تیمن دست خود را به چهره‌ام کشیدم [۳]، سپس مراسم غسل آن حضرت را در حالی که فرشتگان مرا کمک می‌کردند، شخصا انجام دادم پس از آن خانه و اطراف آن به گریه و ناله درآمدند و به احترام آن جنازه‌ی پاک گروهی از فرشتگان فرود آمده و گروهی بالا می‌رفتند، مهمه‌ی نماز آنها که بر آن جنازه‌ی مقدس می‌خواندند از گوش من جدا نمی‌شد تا اینکه او را در

آرامگاهش جای دادم. پس کیست که نسبت به آن حضرت در حال زندگی و مرگ از من سزاوارتر باشد؟ [۴].

[صفحه ۱۳]

دوران چشم‌پوشی در راه هدف

با اینکه پیغمبر بزرگ اسلام در زمان حیات خود براساس شایستگی و لیاقت، علی (ع) را به امر خداوند برای جانشینی خود معین و معرفی کرد، مع الوصف پس از رحلت وی تنازع و کشمکش دامنه‌داری بر سر خلافت و زعامت مسلمانان آغاز گردید، و در این جریان افرادی خلافت را قبضه کردند که به هیچ وجه صلاحیت آن را نداشتند و حضرت براساس مصلحتی خطیر و لازم از قیام و مبارزه علیه افراد حاکم خودداری کرد و به جای هرگونه اعتراض تند و خشم‌افروز سکوت موقت را ترجیح داد و از خلافت چشم پوشید.

آنچه که به راستی باعث بهت و حیرت بعضی از افراد گردیده است، صبر و سکوت علی است. آن هم سکوتی دردانگیز که همچون خار در چشمان و استخوان در گلو، او را رنج می‌داد. سکوتی این چنین طولانی ولی این سکوت چنانکه خواهیم گفت، سکوتی بود که اسلام جوان برای رشد یافتن و نضج گرفتن خود، جدا به آن محتاج بود. زیرا این سکوت به معنای چشم‌پوشی از خلافت برای هدفی بالاتر بود، نه به معنای رکود و خموشی مطلق، چه آن حضرت که مانند اقیانوسی متلاطم و مواج و خروشان، همیشه کف بر لب و خروش در سینه و جوش در دل داشت هرگز خاموش نشد و بی تفاوت ننشست. از یک طرف در راه پیشرفت اسلام با خلفا همکاری کرد و از طرفی در راه تعلیم و تربیت و رفع نیازمندیهای جامعه کوشش نمود. تا اینکه این دوره‌ی دردانگیز جانکاه پس از بیست و پنج سال با شورش انقلابیون و قتل عثمان به پایان رسید.

[صفحه ۱۴]

چرا علی سکوت کرد؟

اگر اینجا این اشکال که همواره پیش از بررسی عمیق زندگانی شگرف علی (ع) در اذهان مجسم می‌شود، تکرار گردد، که اگر بنا بر اعتقاد آن حضرت و گواه تاریخ بیست و پنج سال حکومت اسلام و سرنوشت امت مسلمان، بازیچه‌ی دست اشرار و افراد سست عنصر و نالایق است چرا حضرت در حالی که خود ناظر صحنه‌های تند و نادرست آنان بود سکوت را بر خروش و غماض را بر فریاد مقدم داشت؟

در پاسخ این پرسش باید توجه کرد که نظر واقع‌بینانه‌ی امیرمومنان چون قیام خود را موجب نابودی اسلام نوپا می‌دید، لذا از قیام و اقدام برای به دست آوردن حق خود صرف نظر کرد زیرا پس از رحلت پیامبر اسلام از طرفی کشورهای همجوار، خصوصاً دو ابر قدرت آن روز، یعنی ایران و روم و از سوی دیگر آشوبگران یهود و منافقان، اوضاع مسلمانان را زیر نظر داشتند و به تحولات سیاسی آنان چشم دوخته در انتظار فرصت دقیقه‌شماری می‌کردند و در چنین موقعیتی تنها یک بلوای بزرگ در سرزمین اسلام و سپس اشتعال جنگهای داخلی به آنان فرصت می‌داد که از هر سو به کشور اسلام حمله کنند و با یک یورش ناگهانی از درون و برون نقش اسلام را از چهره‌ی روزگار محو سازند. آن وقت نه از پیامبر راستین اسلام مکتبی و نه از امیرمومنان نقش مهمی باقی می‌ماند. و علی (ع) به عنوان مسبب انقراض اسلام قلمداد می‌شد. در این صورت شتابزدگی علی، بسان باغبانی بود که میوه را نارس از درخت بچیند. در نتیجه، نه خیری به خودش برسد و نه به دیگران. که خود حضرت این تشبیه را درباره‌ی قیام بی‌موقع چنین بیان فرموده است:

و مجتنبی الثمره لغير وقت ایناعها کالزراع بغير ارضه. [۹].

کسی که میوه را در غیر موسم رسیدن بچیند، مانند زراعی است که در

[صفحه ۱۵]

زمین دیگران زراعت کند که فائده‌ای نصیب او نمی‌شود.

از رهگذر قیام آن روز علی (ع) بزرگترین تفرقه و اختلاف، در خود جامعه اسلامی به وجود می‌آمد. و همین امر موجب ضعف ملت اسلام می‌شد و دشمنان اسلام و فرصت‌طلبان از این ضعف استفاده کرده، نهال نوری اسلام را از ریشه قطع می‌کردند. قطعاً اگر امیرمؤمنان این واقع‌بینی و مصلحت‌اندیشی را نداشت، در آغاز دچار وسوسه‌های آشوبگر ابوسفیان می‌شد و حوادث بزرگی به وجود می‌آمد، زیرا او همراه عباس عمومی پیغمبر برای یک ائتلاف سیاسی نزد علی (ع) آمدند و به حضرتش گفتند: که می‌توانند از نفوذ ملی عمومی پیغمبر و مهارت ابوسفیان، در بسیج اعراب استفاده کنند، یعنی آنها می‌توانند قبائل عرب را تجهیز کنند، تا اجازه ندهند طوائف بنی‌تیم و بنی‌عدی بر جهان عرب مسلط شوند و حکومت نمایند، باید دقت داشت هدف ابوسفیان که امروز به کمک علی (ع) شتافته، نابودی سلطه دو طائفه عرب در بر سایر اعراب است. و در واقع می‌خواهد شئون عربیت و قوم‌گیری خود را حفظ کند و هزاران نقشه‌ی شوم و مرموز دیگر را عملی سازد ولی علی آگاه و مدافع اسلام، با یک جواب قاطعانه نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد و با آهنگی قاطع فرمود:

ایها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه.

و عرجوا عن طریق المنافره وضعوا تیجان المفاخره. افلح من نهض بجناح، او استسلم فاراح. هذا ماء آجن و لقمه یغص بها آكلها. امواج دریای فتنه و آشوب را با کشتیهای نجات بشکافید و از اندیشه‌ی اختلاف و تفرقه بازگردید و تاج تفاخر و خودبینی را از سر بر زمین بیفکنید، پیروزی و سعادت قیام برای کسی است که بر پا و بال قیام کند و بدون آن سکوت و تسلیم پیشه سازد، تا از خطر در امان باشد. قیام با شما مانند آب متعفن بد بو، گوارا نیست و مانند لقمه‌ای است که راه گلوی انسان را می‌گیرد. [۶].

امیرمؤمنان فلسفه‌ی بیست و پنج سال سکوت خود را در آغاز زمامداری خود

[صفحه ۱۶]

هنگامی که برای سرکوبی بلواگرانی که جنگ‌جمل را به وجود آورده بودند عزیمت می‌کرد، چنین بیان می‌کند:

ان الله لما قبض نبیه، استاثرت علینا قریش بالامر. و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس کافه، فرایت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم.

و الناس حدیثوا عهد بالاسلام والدين یمخض الوطب یفسده ادنی و هن و یعکسه اقل خلف.

هنگامی که خداوند جان گرامی پیامبرش را باز پس گرفت. قریشی‌ها کار را بر او دشوار ساختند و ما را از حق حکومت که از میان مردم تنها ما شایسته آن بودیم محروم ساختند در برابر این حق‌کشی و ستم بزرگ، من صبر و شکیبایی را از خونریزی و ایجاد اختلاف و پراکندگی بین ملت اسلام شایسته‌تر دیدم. زیرا مردم تازه به اسلام گرایش پیدا کرده بودند و دین همانند مشکی بود که هنگام تکان دادن به اندک سستی متلاشی می‌گشت. و با کوچکترین اشتباه واژگون می‌شد. [۷] و باز هنگام تشریح و توضیح علت بسیج نظامی، جهت سرکوبی طلحه و زبیر، در حالی که مسلح به شمشیر خود بود و دیده‌های حضار به سویش دوخته شده بود فرمود:

و ایم الله لولا مخافه الفرقة بین المسلمین و ان یعود الکفر و یور الدین، لکنا علی غیر ما کنا لهم علیه.

به خدا سوگند اگر از پراکندگی و تفرقه مسلمانان و بازگشت اهریمن کفر و اضمحلال دین بیمناک نبودم، با ستمگران غاصب به طرز دیگری رفتار می‌کردم. [۸] بنابراین چشم‌پوشی امیرمؤمنان (ع) از تصدی مقام خلافت تنها برای

[صفحه ۱۷]

تأمین مصلحت اسلام و مسلمین بود و گر نه هم کسانی که این مقام را قبضه کردند، و هم مردم دیگر، همه می‌دانستند که فقط او

شایسته این مقام است، چنانکه خود فرمود:

اما والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر عنى السيل و لا یرقى الى الطير.
به خدا سوگند پسر ابی قحافه (ابوبکر) پیراهن خلافت و زعامت را بر اندام خود پوشید، در صورتی که می دانست تنها محور گردش چرخ آسیای خلافت، من بودم.

(سپیل علم و فضیلت از جویبار وجود من سرازیر می شود و به اوج آسمان شخصیت من هیچ پرنده‌ی تیز پروازی نخواهد رسید).
و هنگامی که با طرح یک نقشه مرموز، در شورای شش نفری گوی خلافت را در دامن سر دودمان اموی «عثمان بن عفان» انداختند و به صورتی بس شوم و ظالمانه علی را از حق مسلم خود محروم ساختند خطاب به کار پردازان خلافت و عاملان غصب و ستم فرمود:

لقد علمتم انى احق الناس بها من غيرى و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا على خاصه. [۹].
شما قطعاً می دانید که من از دیگران به تصدی قیام خلافت شایسته ترم به خدا سوگند این چشم پوشی و صبر من مادامی است که امور مسلمانان بر اثر یکپارچگی اداره می شود و تنها ستم و جنایت به شخص من می رسد.

[صفحه ۱۸]

دوران فرمانروایی

این بخش مهمترین و حساسترین دوران زندگانی علی علیه السلام محسوب می شود. زیرا او در این فرصت می خواست، با تکیه بر اختیاراتی که حکومت اسلامی به وی داده بود اجتماعی نوین بر بنای اسلام راستین به وجود بیاورد و مردم را در سایه نظام عادلانه و رهبری‌ها و رهنمودهای شایسته، به سوی هدف‌های اصیل اسلام که تکامل واقعی و همه جانبه‌ای را در برداشت رهنمون گردد. و در واقع انقلابی بزرگ بر پا کند. ای انقلاب هر چند با توجه به تغییر وضع زمان پس از رحلت پیغمبر (ص) کار بسیار مشکلی بود، ولی اراده شکست‌ناپذیر و شهامت بی نظیر آن حضرت، هر مشکلی را آسان و هر مانعی را ناچیز می شمرد.

نطقها و خطابه‌های سازنده، فریادهای بیدارکننده و حماسه‌ای و قطعنامه‌های و عهدنامه‌های عدالت آور و مساوات آفرین و تلاشهای پی گیر، همه و همه برای هموار ساختن راه این انقلاب بود.

از نظر اندیشمندان حساسترین لحظات برای کسی که زعامت ملتی را به عهده می گیرد، زمانی است که جامعه‌ای همه چیز خود را از دست داده و تمام ارزشهای مادی و معنوی آن به تاراج رفته باشد و رهبر جدید بخواهد از نو جامعه‌ای تاسیس کند و نظامی سازنده برای رشد آن جامعه به وجود بیاورد و تاکنون

[صفحه ۱۹]

کمتر رهبری توانسته است از عهده این مسئولیت بزرگ بر آید.

دلیل روشن این موضوع وجود انقلاب‌های متعدد و سیستم حکومتیهای مختلف جهان و سرنوشت غم‌انگیز بسیاری از ملت‌ها است، که بسیاری از آنها یا سرانجام گرایشی بگذشته است یا با تزویر سیاسی، همراه است.

یک چهرگی‌ها به هزار چهرگی مبدل شده و مصالح فرد جایگزین مصالح عمومی گشته است. اما در این میان رهبری پیامبران و پیشوایان الهی به طور کلی براساس حقیقت و پاکی به وجود آمده و تا آخرین لحظه قداست و پاکی خود را حفظ کرده است.

در رهبری حضرت امیرمؤمنان این لحظه حساس و خطرناک به مراتب حساستر بود، زیرا او آنچنان نبود که بر اجتماع تربیت شده‌ی پیغمبر زعامت کند و تنها به اجرای قوانین او نظارت داشته باشد چه اگر او بر اجتماع تربیت شده‌ی پیغمبر اسلام (ص) می خواست زعامت کند و تنها مبین قوانین اسلام و نظارت بر اجرای آن داشته باشد، این قدرها کار مشکل نبود. بلکه اینک او به عنوان یک

رهبر در اجتماعی قدم می‌گذارد که ماسک اسلام به چهره‌اش زده، اما تربیت پیامبر و اهداف مقدس اسلام به کلی در آن مسخ شده و جامعه‌ای مضطرب بسان کلافی سر در گم به وجود آمده. زیرا یک ربع قرن از رحلت پیامبر گذشته و این امت همانند گله‌ی بی‌چوپان در یک بیابان مخوف پراکنده شده و گرگها و دزدها برای نابودی آن به هر تلاشی دست زده‌اند.

این ربع قرن برای نابودی زحمات پیامبر و مسخ تربیت اسلامی و انحراف یک جامعه، زمان قابل ملاحظه‌ای است و حتی برای پی‌ریزی یک نسل کافی است بالاخره بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر اکرم گذشته، سنت‌ها تغییر کرده و چهره دین عوض شده است.

پیغمبر (ص) با زحمات جانفرسا تبعیضات را به کلی ملغی کرده سیاه و سفید، فقیر و غنی را زیر یک پرچم، کنار یک سفره و زیر یک سقف و در یک صف جمع کرده، فاصله‌ها را از میان برداشته و مفاد ان اکرمکم عندالله اتقاکم

[صفحه ۲۰]

را عملی ساخته و مساوات کامل برقرار کرده است ولی خلیفه دوم و سوم تبعیضات به وجود آورده و طبقاتی ایجاد و امتیازاتی برقرار کرده‌اند، این کیست؟ عجم است، این کیست؟ داماد خلیفه، او برادر خلیفه، آن از بیت‌المال سهم بیشتر دارد، چرا؟ چون همسر پیغمبر است آن در فلان جنگ شرکت نموده است. این کیست؟ از قریش است. آن از قبیله دیگر است.

اسلام آمده جلو سوءاستفاده از قدرتها را بگیرد، ولی خالد بن ولید فرمانده سپاه، در زمان خلیفه اول «مالک بن نویره» را بدون مجوز قانونی کشته و با همسرش در شب قتل شوهرش ارتباط برقرار کرده است و از مجازات نیز مصون مانده است.

اسلام آمده است تا به مردم آگاهی بدهد پیغمبر اسلام (ص) به مردم علم آموخته، و به فراگرفتن علم با آیات قرآنی و احادیث فراوان تشویق کرده ولی در زمان خلیفه دوم از نشر علم و کتابت حدیث جلوگیری می‌شود.

اسلام می‌گوید باید مناصب اجتماعی به افراد شایسته داده شود ولی خلیفه سوم مقام و منصب‌های اجتماعی را میان خویشاوندان خود تقسیم کرده، معاویه در شام، و «عبدالله بن ابی‌سرح در مصر» و «ولید در کوفه»، این سه عنصر نالایق بر مردم فرمانروایی می‌نمایند.

به دستور اسلام بیت‌المال باید در راه رفاه و مصالح عمومی و تربیت و تعلیم و از بین بردن فقر و محرومیت خرج شود. ولی اینک در میان زورمندان و نزدیکان خلیفه قسمت می‌شود «طلحه» و «زبیر» ده‌ها مزرعه و دهکده، صدها اسب گرانبها، هزاران گاو و شتر میلیونها درهم و دینار، ده‌ها کاخ، حتی خزینه‌ی طلا و جواهر دارند خراج یک استان مستقیماً به داماد خلیفه بخشیده می‌شود. امثال طلحه و زبیر درحالی که توده‌ی مردم از نان و پوشاک و مسکن معمولی محروم می‌باشند، فراوان وجود دارد.

پیغمبر اسلام زندگی بسیار ساده‌ای داشت. روی حصیر می‌خوابید غذای ساده‌ای می‌خورد، اما خلیفه و نزدیکانش در مدینه زندگی اشرافی برای خود ترتیب

[صفحه ۲۱]

داده‌اند، حاجب و دربان و کاخ و تشریفات دارند و «معاویه» در شام برای خود «کاخ سبز» ساخته و در تجمل‌طلبی از روم الهام می‌گیرد.

اسلام آمده است تا قانون را در کلیه‌ی شئون زندگی حکومت ببخشد ولی رای و دلخواه خلیفه جای قانون را گرفته است. او هر که را بخواهد تبعید می‌کند، یا به زندان می‌فرستد و به هر کس هر چه بخواهد می‌بخشد بالاخره با توجه به این نابسامانی‌ها و حق‌کشیها و انحرافات اخلاقی و ظهور امتیازات طبقاتی و قوم‌گرایی و سوءاستفاده‌های شخصی از اختیارات اداری و ترزلز آزادی و عدالت، که در ظرف این بیست و پنج سال در جامعه اسلامی به وجود آمده بود، تعهد برای اصلاحات و سامان بخشیدن به نظام از هم گسسته‌ی ملت و در واقع یک انقلاب نوین در تمام شئون فردی و اجتماعی، بسیار مشکل بود ولی واخوردگی مردم از حکومت‌های

سابق و انحطاطی که در زمینه‌ی عدالت اجتماعی و اخلاقی و معنویت برای آنها به وجود آمده بود و خستگی از خودکامگی‌های قدرتمندان و هزاران درد دیگر، آنها را به هیجان و چاره‌اندیشی قطعی واداشته بود و همانند غریقی بی‌پناه دست به سویس دراز کرده بودند و به آن حضرت التماس می‌کردند که زمامداری ملت را بپذیرد، و نجاتشان بخشد.

و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها ثم تداککتهم علی تداکک الابل الهمیم علی حیاضها یوم وردها. حتی انقطعت النعل و سقط الرداء و وطی الضعیف و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر و هدج الیها الکبیر و تحامل نحوها العلیل و حسرت الیها الکعاب. [۱۰].

روزی که برای گزینش من تظاهرات می‌کردید، دستهای مرا برای بیعت گشودید و هر قدر من دستهای خود را به عقب کشیدن شما با اصرار آنها را به سوی خود کشیدید سپس آنچه‌ها را به سوی من هجوم آوردید که شتران تشنه به حوضچه‌های [صفحه ۲۲]

آب هجوم می‌آورند. آن روز از کثرت ازدحام و هیجان ملت، بند کفشها گسیخته شد و عباها از دوش به زمین افتاد و افراد ناتوان پامال شدند. آن قدر از انتخاب و بیعت با من شادی می‌کردند که حتی کودکان بی‌اختیار مسرور بودند و پیران ناتوان و بیماران رنجور و دخترکان نارس برای تماشا و تظاهرات شرکت کرده بودند. [۱۱].

انتخابی واقعی

و نیز می‌گوید:

فاقبلتم الی اقبال العوذ المطافیل علی اولادها

تقولون: البیعه البیعه قبضت کفی فبسطتموها و نازعتکم یدی فحاذبتموها.

هنگام واگذاری قدرت، بسان اشتران نوزائیده که به نزد مادران خود رو آور می‌شوند، به سوی من شتافتید و فریاد می‌زدید بیعت، بیعت، کف بر کف نهادم، تا با من بیعت نکنید اما شما آنها را گشودید دستهایم را به عقب کشیدم اما شما آنها را به سوی خود کشیدید.

بالاخره آن اجتماع پرشور و آن فریادهای البیعه، البیعه که از اعماق قلب و روح مردم سرچشمه می‌گرفت، حضرتش را برانگیخت تا باتکاء نیروی ملی و پشتیبانی توده و نیاز قطعی امت، برای مبارزه با ستم و نجات محرومان و اصلاح جامعه و احیای دین و سنت پیامبر راستین بر روی ملت آغوش بگشاید. و به خواسته واقعی آنها پاسخ مثبت بدهد چنانکه فرمود:

اما والذی فلق الحبه و برا النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم.

لالقیته حبلها علی غاربها.

[صفحه ۲۳]

آگاه باشید به شکافنده‌ی دانه در دل خاک و آفریننده انسان سوگند، اگر حضور اجتماع بزرگ ملی برای بیعت من که یاری آنان، موجب اتمام حجت بر من می‌شد، و پیمان خداوند با دانایان که باید با قاطعیت از سیری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان محروم جلوگیری به عمل آوردند نبود افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم، تا به هر کجا که می‌خواهد برود یعنی مانند سابق از آن چشم می‌پوشیدم. [۱۲] و نیز فرمود:

فامسکت یدی حتی رایته راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما اوهد ما تکون المصیبه به علی اعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع ایام قلائل، یزول منها ما کان، کما یزول السراب او کما یتقشع السحاب فنهضت فی تلک الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمان الدین و تنهنه.

از هر اقدامی دست نگه داشتیم، تا آنکه دیدم گروهی از آنان که به اسلام گرائیده بودند اسلام را رها کردند و مردم را به نابودی دین محمد (ص) دعوت می‌کنند، این بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمین را یاری نکنم ممکن است در میان آنان خرابی‌ها و شکافی به وجود بیاید، که برای من دردناکتر از محرومیت از حکومت بیست و پنج ساله‌ام بر شما باشد آن حکومتی که از نظر من به گونه‌ی سراب فریبنده و ابرهای متلاشی شده از بین می‌رود پس با دیدن آن حوادث خطرناک که به اسلام و مسلمین رو آور شده بود، نهضت و قیام کردم. از رهگذر قیام من باطل و نادرستیها نابود شد و دین آرامش و ثبات خود را بازیافت [۱۳] پس مهمترین عللی که موجب پذیرش رهبری و زعامت علی علیه‌السلام شد، همان احساس مسئولیت برای حفظ دین و نجات خلق از انحراف و گرایشهای غلط و پدیدار شدن امتیازات ضد انسانی طبقاتی بود، که بیش از هر چیز دیگر جامعه اسلامی را در این مدت [صفحه ۲۴]

ناتوان ساخته، و موجب می‌گشت پایه‌های کفر و ستمگری مستحکم شود و فساد و ناآرامی همگان را فراگیرد. علی علیه‌السلام خدا را در مورد پذیرش زعامت گواه می‌گیرد و هدف خود را ابراز می‌دارد. اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام ولكن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک خداوندا، تو آگاهی، که آنچه از ما سر زد- مبارزات و سرکوبی بلواگران، و تغییرات اساسی در زمینه‌ی رهبری و عدالت- هرگز به خاطر عشق سلطنت و فرمانروائی و یا ماده‌پرستی و ثروت‌اندوزی نبود. بلکه هدف اصلی من و یارانم، بازگرداندن چرخ دین تو در مسیر واقعی خود، و ایجاد اصلاحات مترقیانه در سرزمینهای تو بود تا از پس این انقلاب ستمدیدگان و محرومان خلق تو تامین شوند و قوانین و حدود را کد تو به اجراء در آید. [۱۴]. [صفحه ۲۵]

نقش رهبر در اصلاح و فساد جامعه

برای پی بردن به این نکته که نحوه‌ی فرمانروائی چقدر در شئون زندگی مردم تاثیر دارد، و در صورتی که فرمانروائی بر اساس صحیحی استوار نباشد، چه مفاسدی در اجتماع به وجود می‌آورد، کافی است بیانات حضرت امیرمومنان (ع) را که مربوط به این موضوع است مورد مطالعه قرار بدهیم، تا ببینیم در جامعه‌ای که پیامبر اسلام (ص) بر اساس قرآن و اسلام ساخته بود چه تغییراتی رخ داده و تا چه اندازه ارزشهای انسانی و معیارهای اخلاقی و فضیلت از دست رفته بود. حضرتش وضع آن جامعه همه چیز از دست داده را چنین مجسم می‌کند، و به مردم آن جامعه این طور خطاب می‌کند:

وقد اصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیہ الا ادبارا و لا الشرف فیہ الا اقبالا و لا الشیطان فی هلاک الناس الا طمعا فهذا او ان قویت عدته و عمت مکیده، و امكنت فریسته اضرب بطرفکک حیث شئت من الناس، فهل تبصر الا فقیرا یکابد فقرا او غنیا بدل نعمه الله کفرا او بخیلا.

اتخذ البخل بحق الله وفرا او متمردا کان باذنه عن سمع المواعظ وقرا!

این اختیار کم و صلحاو کم! و این احرار کم و سمحاو کم و این المتورعون فی مکاسبهم و المتزهون فی مذاهبهم! «ظهر الفساد»، فلا منکر مغیر و لا زاجر

[صفحه ۲۶]

مزدجر. افبهذا تریدون ان تجاوروا الله فی دار قدسه و تكونوا اعز اولیائه عنده؟ هیهات! لا یخضع الله عن جنته و لا تنال مرضاته الا بطاعته لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له و الناهین عن المنکر العالمین به.

شما در زمانی واقع شده‌اید که خیر و خوبی‌ها مانند درختی که رو به خشکی برود، به تحلیل می‌رود و شر و بدی رو به افزایش، و طمع شیطان برای نابودی و هلاکت انسانها قوت می‌گیرد. این زمان هنگامی است که ابزار کار این دشمن بشر قوت گرفته، و نیرنگ و فریبش همه را فرا می‌گیرد، و نقشه‌های گمراه کننده‌اش امکان می‌یابد.

برای درک این واقعیت به هر سوی این اجتماع بنگرید آیا جز توده‌ی محروم و فقیر که با فقر دست بگریانند، و رنج می‌برند، و به غیر از ثروتمندان و سرمایه‌دارانی که نعمتهای الهی را در خلاف جهت سعادت اجتماع به کار انداخته‌اند، و امساک گران و بخیلانی که از خیرسانی و خدمات ملی دوری می‌گزینند، و جز افراد سرکش و طغیانگر، که از شنیدن پندها گوششان سنگین است، چیزی می‌بینی؟

«شایسته بود که با رهبری صحیح فرزاندگانی همانند زمان پیامبر به وجود بیاید ولی متأسفانه تمام استعدادها مرده است.» کو آن خیراندیشان و مصلحان جامعه؟ کو آن آزادگان؟ کجایند بخشندگان و بلندنظران؟ کو آن پاکیزگان در رفتارهای اجتماعی؟ در جامعه شما فساد و تباهی آشکار شده و کسی نیست زشتیها را تغییر دهد و جلوی منکرات را بگیرد.

آیا با این سستی‌ها و رکودها و روشهای ناستوده می‌خواهید در جوار رحمت خداوند جای بگیرید و عزیزترین اولیاء خدا باشید هرگز، این را بدانید که خداوند نسبت به تامین سعادت و اعطاء بهشت فریب نمی‌خورد باید بدانید که بدون اطاعت و فرمانبری خداوند، به رضایت و پاداش او نمی‌توان دست یافت.

نفرین و لعنت خدای بر آنانی که خوب می‌گویند و بدان عمل نمی‌کنند. و

[صفحه ۲۷]

مردم را از بدی‌ها برحذر می‌دارند، و خود بدان آلوده‌اند. [۱۵] و نیز آن حضرت درباره‌ی اوضاع اجتماعی آن روز می‌فرماید:

واعلموا رحمکم الله انکم فی زمان، القائل فیه بالحق قلیل.

واللسان عن الصدق کلیل و اللالزم للحق ذلیل.

اهله معتکفون علی العصیان مصطلحون علی الادهان.

فتاهم عارم، و شائبهم آثم،

و عالمهم منافق، و قارنهم ممذق

لا یعظم صغیرهم کبیرهم، و لا یعول غنیهم فقیرهم.

خداوند شما را بیامرزد آگاه باشید، شما در روزگاری قرار گرفته‌اید که:

۱- حق‌گویان در اقلیت‌اند.

۲- و زبانها به راستی نمی‌چرخد.

۳- و طرفدار حق ناتوان است.

۴- مردم آماده عصیان و گناه‌اند.

۵- و با یکدیگر به نفع امیال نفسانی خود سازش و مماشات دارند.

۶- جوانانشان بدخو و ننگین، و پیرانشان گناه کارند.

۷- دانایانشان چاپلوس و متملق است.

۸- و سخنرانانشان چاپلوس و متملق است.

۹- کوچکترها بزرگانشان را بزرگ نمی‌شمرند.

۱۰- و توانگران به دستیگری تهی‌دستان توجهی ندارند. [۱۶] و نیز حضرتش از گرایشهای غلط و رفتار غیر اسلامی ملتی که ۲۵

سال تحت تربیت زمامداران نالایق بودند، سخت انتقاد می‌کند، و بلاهای اجتماعی آن روز را چنین بازگو می‌نماید.

[صفحه ۲۸]

اما بعد، فان الله لم يقصم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء

و لم يجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء، و فی دون ما استقبلتم من عتب و ما استدبرتم من خطب معتبر! و ما کل ذی قلب بلیب، و لا کل ذی سمع بسمیع و لا کل ناظر ببصیر.

فیا عجبا! و مالی لا اعجب من خطاء هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها! لا یقتصون اثر نبی، و لا یقتدون بعمل وصی و لا یومنون بغیب، و لا یعفون عن عیب، یعملون فی الشبهات، و یسیرون فی الشهوات.

المعروف فیهم ما عرفوا، و المنکر عندهم ما انکروا، مفزعهم فی المعضلات الی انفسهم، و تعویلهم فی المهمات علی آرائهم، کان کل امرئ منهم امام نفسه قد اخذ منها فیما یری بعری ثقات و اسباب محکمت.

پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبرش فرمود توجه داشته باشید که: سنت خداوند بر این است که قبل از اینکه جباران و ستمگران را نابود کند ابتداء به آنها مهلتی می‌دهد تا پس از طغیان مقدمات نابودیشان فراهم گردد.

خداوند استخوان شکسته‌ی ملتی را مداوا نمی‌کند و کیان آنها را به آنان باز نمی‌گرداند، مگر پس از تحمل یک سلسله شدائد و بلاهای اجتماعی، در کمتر از آن مقدار از دشواریهایی که شما با آن مواجه هستید و حوادثی که پشت سر گذارده‌اید عبرت بزرگی است. آن طور نیست که هر که مغز دارد خردمند باشد.

و هر که گوش دارد شنوا باشد. و هر که چشم دارد بیدار و بینا باشد «باید واقعا این عوامل رشد و آگاهی را به کار انداخت.»
من در شگفتم و چرا در شگفت نباشم!

۱- از تفرقه مردم و دسته‌بندیهایی که هر دسته دلیلی می‌تراشد و روشی در دین خود اخذ می‌کند.

۲- هیچ کدام از سنت پیامبر بزرگ (ص) پیروی نمی‌کنند.

۳- و تابع روش امام پس از او نیستند.

[صفحه ۲۹]

۴- ایمان به غیب (قیامت) ندارند.

۵- و از زشتی‌ها و نادرستی‌ها خودداری نمی‌کنند.

۶- با آگاهی و بینش عملی را انجام نمی‌دهند.

۷- قهرا با ارتکاب شبهات به خواسته‌های نفسانی و شهوات رو می‌آورند.

۸- کارهای شایسته و معروف آن است که خودشان بپسندند، و منکرات آن است که خود بد بدانند.

۹- مشکلات بزرگ را به رای قاصر خویش حل می‌کنند و پناهی آگاه نمی‌گزینند.

۱۰- و مسائل مبهم و پیچیده را با افکار و آراء نادرست خودشان تاویل و توجیه می‌کنند. گویا هر کس امام و رهبر خویش است و گمان می‌کند، ریسمان محکم و مورد اطمینانی را به دست گرفته و دلائل استوار و صحیحی را به کار برده است. [۱۷].

علت انحراف جامعه پس از پیامبر

در اینجا لازم است در این موضوع فکر کنیم که آیا این وضع انحطاط‌آمیز و رکودهای ذلت‌خیز، این تمایل به فساد، این تشمت و اختلاف، این فاصله طبقاتی میان ثروت‌اندوزان و فقراء محروم اجتماع در میان ملت اسلامی چرا به وجود آمده و ریشه اصلی این ماجرا چیست؟

با مقداری فکر و توجه این نکته کاملاً روشن می‌شود، که این مفسد علت و سببی جز «۲۵» سال زعامت و زمامداری زمامداران گذشته، خصوصاً دوران سیاه «عثمان» و عمال ستمگرش نداشته است.

مردمی که در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) دارای یک هدف و یک مکتب و وحدتی ناگسستنی تحت رهبری یک رهبر و یک سیستم حکومتی صحیح الهی بودند و می‌رفت که به کلی جهان را به یک ریسمان محکم آسمانی [صفحه ۳۰]

متصل نموده اصول سعادت جهانی را در سطح پهناور گیتی مستقر سازند اکنون در نتیجه‌ی فرمانروائی «۲۵» ساله‌ی پس از پیغمبر به گونه‌ای متلاشی و متفرق شده‌اند که امیرمومنان (ع) آنها را به این چند گروه تقسیم می‌کند:

ایها الناس، انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن کنود یعد فیہ المحسن مسیئاً، و یزداد الطالم فیہ عتوا لا ننتفع بما علمنا، و لا نسال عما جهلنا، و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا.

و الناس علی اربعه اصناف:

منهم من لا یمنعه الفساد فی الارض الا مهانه نفسه، و کلاله حده، و نضیض وفره و منهم المصلت لسیفه، و المعلن بشره، و المجلب بخيله و رجله قد اشرط نفسه، و اوبق دینه لحطام ینتهزه، او مقنب یقوده او منبر یفرعه.

و لبئس المتجران تری الدنیا لنفسک ثمنا، و ممالکک عند الل عوضاً!

و منهم من یطلب الدنیا بعمل الاخره و لا- یطلب الاخره بعمل الدنیا، قد طامن من شخصه، و قارب من خطوه، و شمر من ثوبه، و زخرف من نفسه للامانه، و اتخذ ستر الله ذریعه الی المعصیه.

و منهم من ابعده عن طلب الملک ضووله نفسه، و انقطاع سببه، فقصرته الحال علی حاله، فتحلی باسم القناعه، و تزین بلباس اهل الزهاده، و لیس من ذلك فی مراح و لا مغدی.

و بقی رجال غض ابصارهم ذکر المرجع، و اراق دموعهم خوف المحشر، فهم بین شرید ناد و خائف مقموع و ساکت مکعوم وداع مخلص، و ثکلان موجع، قد اخملتهم التقیه و شملتهم الذله، فهم فی بحر اجاج اقواهم ضامزه، و قلوبهم قرحه قد وعظوا حتی ملوا و قهروا حتی ذلوا، و قتلوا حتی قلوبا.

ای مردم ما در روزگار ستمگری و کینه‌توزی و کفران واقع شده‌ایم. روزگاری که نیکوکار بدکار شمرده می‌شود، و ستمگر بر نخوت و طغیانش افزوده می‌شود.

از آنچه که می‌دانیم بهره‌مند نمی‌شویم و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم.

[صفحه ۳۱]

از حوادث کوبنده و بلاهای بنیان‌کن نمی‌هراسیم تا به فکر چاره‌جویی و جلوگیری از آن بیفتیم.

مردم در این روزگار به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱- کسانی که می‌خواهند در روز زمین فساد برانگیزند ولی فقط سستی اراده و ناتوانی آنها و کندی شمشیرشان و کمی مال و ثروتشان، جلویشان را گرفته است.

۲- کسانی که شمشیرشان را از غلاف کشیده و شرارت و ناسازگاری خود را آشکار کرده، و عده‌ای سواره و پیاده را به سوی خود فریفته، و از هر جهت آماده‌ی شعله‌ور ساختن آتش فتنه و فساد می‌باشند. و در این راه دین و ایمان خود را به باد داده‌اند، فعالیت‌های اینها یا برای این است که ثروتی به چنگ آورند، یا قائد و فرمانروای جمعیتی باشند، و یا اینکه بر منبری بالا روند و به پیشوایی مردم برسند (بدون اینکه، شایستگی آن را داشته باشند) تجارت زیانبخشی را این گروه آغاز کرده‌اند، راستی تجارت بدو زیانبخشی است، تجارتی که در سایه‌ی آن خود و سعادت خود را به دنیا بفروشند، و آنچه را که در نزد خداوند است از دست بدهند.

۳- کسانی که از راه تزویر و ریا دنیا و موقعیت مادی را به وسیله‌ی اعمال اخروی می‌طلبند، از روی تظاهر خود را با وقار و مودب نشان می‌دهند، و هنگام راه رفتن آهسته و کوتاه قدم برمی‌دارند. برای فریب دادن به مردم جدیت به خرج می‌دهند. و خود را آراسته به امانت و درستی قلمداد می‌کنند پوشش دینی و لباس خدائی را وسیله‌ی خوبی برای نیل به مقاصد شوم و خواسته‌های نفسانی و گناه قرار داده‌اند.

۴- کسانی که بر اثر نداشتن موقعیت و مقدمات دستیابی به ریاست و جاه‌طلبی به این حال اکتفا کرده و در گوشه‌ای نشست‌اند و دستشان از فساد و فتنه کوتاه مانده است، و چون قدرت ارضاء تمایلات و آرزوهای خود را ندارند، نام قناعت بر خود گذاشته، و در ظاهر خود را به زیور زهد و تقوی آراسته‌اند. و حال آنکه نه در صبح و شامش، و نه در ظاهر و باطنش، خبری از زهد و قناعت واقعی نیست.

[صفحه ۳۲]

۵- یک اقلیت باقی مانده که رجال واقعی و مردم با حقیقت می‌باشند، آنان که یاد واپسین قیامت، چشمان آنان را از طمع به لذائذ نامشروع فروبسته، و ترس محاکمات محشر اشکهایشان را فروریخته است. اما اینها وضع رقت‌باری دارند بعضی از آنها رانده شده و رمیده، و از اجتماع دور افتاده‌اند، و برخی ترسان و هراسان زندگی می‌کنند، و گروهی خاموش و دهن‌بسته، و جمعی از آنها با خلوص و پاکی مردم را به حق دعوت می‌کنند، بعضی از آنها مصیبت‌زده و دردناک، و بالاخره جمعی از آنان برای تقیه اندوهگین و آزرده‌خاطر به گوشه‌ای گمنام پنهان گشته‌اند. و ناراحتی و رنج زندگی آنها را فراگرفته است، گویا اینان در دریایی شور فرورفته‌اند. دهانشان بسته و خاموش، و قلبشان، جریحه‌دار و محزون است. آنقدر به خاطر آگاهی مردم موعظه و نصیحت کردند، که خسته و ملول گشتند.

آن اندازه در نتیجه‌ی ستم ستمگران مقهور شدند، که در انظار پست و ذلیل شمرده شدند، و آنقدر در این راه کشته شدند که تعدادشان کم شد. [۱۸].

اسارت دین

این نکته که در مدت «۲۵» سال خلافت خلفای سه گانه، صحنه‌ی اجتماع، میدان تاخت و تاز اشرار گشته و در نتیجه نهالهای نوری که در حیات پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) در مزرعه‌ی اجتماع غرس شده بود همه رو بخشگیدن رفته است، از کلمات آن حضرت کاملاً به دست می‌آید:

هنگامی که حضرتش عهدنامه‌ی معروف خود را، برای «مالک اشتر» استاندار لایق و مومن مصر، تنظیم می‌کند، پرده از روی این حقیقت برمی‌دارد، و به آن مامور خردمند خود هشدار می‌دهد که: هرگز پست‌های حساس را به کارگزاران و مامورین دولت سابق که سر تا پا مجری خواسته‌های غیرانسانی ستمگران بودند، واگذار نکنند. و هرگز رتق و فتق امور ملت را به فرومایگان دیومنش نسپرد. زیرا

[صفحه ۳۳]

سوابق ننگین این سوداگران دین و شرافت، که همواره عاملین ستمگران و بدمنشان محسوب می‌شدند در رکود جامعه و اسارت دین نقش موثری دارد.

و مضمون کلام آن حضرت که پرده از روی یک واقعیت بسیار تلخی برمی‌دارد این است:

فان هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار، یعمل فیہ بالهوی، و تطلب به الدنیا

همانا این دین در گذشته اسیر دست دشوار و بدخواهان ملت بوده است به سبب آن هواهای نفسانی خود را برآورده کرده و دنیای

مرفه و محبوبی به دست می‌آوردند. [۱۹] و نیز می‌فرماید:

ان شر و زرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا.

همانا بدترین و نادرست‌ترین وزراء و مشاورین تو کسانی خواهند بود که قبلا از وزراء و کارپردازان اشرار و ستمگران محسوب می‌شدند. [۲۰].

ابرهای تیره کنار رفت

اشاره

سرانجام با قتل عثمان آن «۲۵» سال که زمانی چنین و اوضاعی چنان به وجود آورده بود، پایان یافت. و خلافت مسلمین با التهاب هر چه بیشتر آغوش خود را، برای پذیرفتن آن حضرت باز کرد، امیرمومنان یک انقلاب وسیع و عمیق را برای تامین سعادت همه جانبه‌ی ملت اسلامی آغاز کرد.

بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های جدی و فوری، یکی پس از دیگری به سوی ادارات دولتی و فرمانداریها ارسال گردید. خلع عناصر فاسد، و نصب حکام امین، و دلسوز مردم، شروع شد، و تصفیه‌ی فوری در محیط فرمانروائی، قطع نفوذ سرمایه‌داران، جلوگیری از حق‌کشی [صفحه ۳۴]

و تجمع ثروت، حمایت از فقراء و محرومین، سلب امتیازات طبقاتی و مبارزه جدی با شرافتی‌گری، و اجرای کامل مساوات و اعطاء آزادی و حریت به ملت و قطع فوری تسلط اشرار و جاه‌طلبان بی‌صلاحیت بر توده‌ی ضعیف اجراء هزاران برنامه‌ی انقلابی دیگر به زودی آغاز گردید.

مردم چهره‌ی درخشان بزرگ مردی مانند علی (ع) را در مسند خلافت دیدند، و مشاهده کردند که او دامن به کمر زده و همواره مسلح و مهیا با قیافه‌ای جذاب و هیبتی بزرگ، در کوچه و بازار در گردش است و گاهی بر کرسی قضا تکیه می‌زنند، و زمانی بر سکوها و منبرها فریاد می‌کشد و مردم را به تجدید عزت و اعتلای شکوهمند زمان پیغمبر (ص) دعوت می‌کند. او هدفهای انقلابی خود را که همان آرمان اسلام بود همه جا به گوش ملت رسانید و به مردم هشدار داد که: هر چه زودتر خود را برای پذیرائی و آشنائی با یک حکومت عادلانه‌ی صد در صد اسلامی و یک نظام غیر قابل تبعیض آماده سازند، و از تمام مواهب شکوهمند آن بهره‌مند شوند. وگرنه بر اثر انحرافات که در آنها به وجود آمده و به اوضاع زمان جاهلیت که زمان آغاز بعثت پیامبر (ص) بود برگشته‌اند و قهرا ادامه‌ی این وضع موجب بروز فتنه‌های بزرگ و بلایا و مصائب نکبت‌بار اجتماعی خواهد شد چنانکه در آغاز زمامداریش فرمود:

ذمتی بما اقول رهینه و انا به زعیم ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثالات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله و الذی بعثه بالحق لتبلین بلبله و لتغریبن غریبله، و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم، و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کانوا قصروا و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا.

آنچه می‌گویم به انجام آن گردن می‌نهم و ضامن اجرای آن هستم، همانا کسی که مزه‌ی تلخ حوادث را چشیده و از آنها عبرت آموخته است، از انجام شبهات و کارهای مبهم پروا می‌کند آگاه باشید که پراکندگی‌ها و اختلافاتی که قبل از

[صفحه ۳۵]

بعثت پیامبر گرامی در بین شما بود، دوباره به اجتماع شما بازگشته است سوگند به خدائی که پیامبر را به حق و شایستگی رسالت

داد، شما ای مسلمانان در غربال امتحان آمیخته و بیخته می‌شوید و با کفگیر زمان در دیگ جوشان زندگی زیر و رو می‌گردید. به گونه‌ای که پست‌ترین افراد در نظر شما به مقامات بلند دست یابند و شایستگان بلند پایه‌ی شما به پستی کشیده شوند. پیشگامان شما با سبقتی که در گرایش به اسلام داشتند، از دیگران فرومانند و دچار اشتباهاتی شوند. [۲۱].

رای قاطع و استوار

برادرش عقیل هنگامی که او را این طور مصمم مشاهده کرد و این نکته را نیز می‌دانست که: هدفی که برادر در نظر گرفته است، مستلزم تحمل مشکلات فراوانی است، با او از راه نصیحت وارد شد، تا بلکه در تصمیم خود تجدید نظر کند، ولی او مانند کوهی استوار با یک دنیا وقار پاسخ داد:

فان رایبی قتال المحلین حتی القی الله، لا یزیدنی کثره الناس حولی عزه، و لا تفرقه منی وحشه.
همانا رای قطعی من با کسانی که قوانین الهی را کنار می‌گذارند و مبارزه با حق را جایز می‌شمرند، تا پایان عمرم جنگ و کشتار است. و بدانید که هرگز فراوانی مردم در اطراف من موجب عزت و تفرق آنها باعث وحشت من نخواهد شد. [۲۲].
او در فرمانروائی خود هدفی جز اینکه حق را به کرسی بنشاند، نداشت و لذا می‌گفت:
الدلیل عندی عزیز حتی آخذ الحق له، و القوی عندی ضعیف حتی آخذ الحق منه.

[صفحه ۳۶]

محروم ناتوان در پیشگاه من تا زمانی که حقش را از ستمگر می‌ستانم، نیرومند محسوب می‌شود. و نیرومند با توان در پیشگاه من، آن لحظه که حق دیگران را از او بازمی‌گیرم و مجازاتش می‌کنم خوار و ناتوان محسوب می‌گردد. [۲۳].
او در اجراء و احیاء حق به مردم خطاب می‌کرد:

لم تکن بیعتکم ایای فلتة و لیس امری و امرکم واحدا. انی اریدکم لله و اتم تریدوننی لانفسکم. ایها الناس اعینونی علی انفسکم و ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لا قودن الظالم بخزامته حتی اورده منهل الحق و ان کان کارها. [۲۴] انی والله لو لقیتم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت. و انی من ضلالهم الذی هم فیه و الهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی. [۲۵].

بیعت شما با من بدون تفکر و اندیشه نبوده و خواست من و شما یکسان نیست زیرا من شما را به خاطر خدا و احیای دینش می‌خواهم و شما در مقابل مرا برای منافع شخصی خودتان می‌خواهید. ای مردم علی‌رغم خواسته‌های خودتان، مرا یاری کنید، به خدای سوگند برای استرداد حق مظلوم از ستمگر انصاف و عدل را به کار می‌برم، و بینی ستمکار را می‌کشم تا او را به حق وادارم، گرچه او سخت بی‌میل باشد.

به خدا سوگند اگر تمام یاران و پیروان طاغوت زمان- معاویه- یک مرتبه زمین را پر کنند، من از روبرو شدن با آنها باکی ندارم و به وحشت نخواهم افتاد، زیرا من به گمراهی آنها و درستی و شایستگی خودم بر اساس آگاهی و بینش خود و اطمینان از طرف خدا اطمینان و اعتقاد دارم.

تنها هدف علی علیه‌السلام این بود که تمام پستها و قدرتها را به افراد لایق و دادگر بدهد، و می‌کوشید که مبادا پست‌ها را نادان و بدکاران در اختیار بگیرند و می‌گفت:

[صفحه ۳۷]

ولکننی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا. [۲۶].
من از آن بیمناکم که زمام امر این ملت به دست نادانان و بدکاران بیفتد، و از این راه ثروتهای خدا داد ملی را از آن خویش بدانند

و دست به دست بگردانند انسانهای محروم را بردگان خود پندارند و با شایستگان و اصلاح‌طلبان به مبارزه برخیزند، و ناپاکان بدکار را یاور خویش گردانند.

احیاء حق و محو طاغوت

اشاره

نابودی اندیشه‌های طاغوتی و مبارزه‌ی با فریب و سیاست‌بازی نسبت به ملت و آشکار ساختن حق و راستی، از خصائص رسالت تمام انبیاء الهی بوده است و این موضوع در حکومت علی علیه‌السلام یکی از ویژگیهای زمامداری او محسوب می‌گردد. او هرگز با ملت از در مکر و نیرنگ وارد نشد. و حتی اولین زمامداری است که نقائص مردم و فقر و گرفتاری جامعه تحت زعامت خود را با ملت در میان می‌گذارد، و با عوامل آن مبارزه می‌کند.

او نیرنگ‌های سیاسی را حتی در راه نابودی دشمن خطرناک خود معاویه هم جایز نمی‌شمرد، و می‌فرمود: لو لا کراهیه الغدر لکنتم من اذیه الناس) اگر مکر و نیرنگ ناپسند و نکوهیده نبود، من زیرکترین و سیاست‌بازترین مردم بودم (یعنی: من راه‌های تزویر و فریب را بهتر از همه می‌شناسم ولی هرگز این راهها را پیش نمی‌گیرم) او در راه برانداختن اساس ظلم و افکار پلید طاغوتی به سختی مبارزه می‌کرد و کوچکترین مسامحه را روا نمی‌دانست چنانکه فرمود:

و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا

[صفحه ۳۸]

ایهان فاتقوا الله عباد الله و فروا الی الله من الله و امضوا فی الذی نهجه لکم و قوموا بما غصبه بکم فعلی ضامن لفلجکم آجلا، ان لم تمنحوه عاجلا.

بجان خودم سوگند، من هرگز در پیکار با مخالفان حق و گمراهان سستی و مسامحه نمی‌کنم. شما ای مردم از خدا به خدا بشتابید- تمام هدف شما خدا باشد و راه روشن و هدف مشخصی را که جلوی شماست دنبال کنید، و به آنچه شما را مسئول ساخته قیام کنید، من ضامن می‌شوم که اگر به خاطر این جنبش و حرکت امروز پیروزی حاصل نکردید، در آینده به پیروزی کامل نائل شوید. [۲۷] و فرمود:

فلانقین الباطل حتی یخرج الحق من جنبه.

من پهلوی باطل را می‌شکافم تا پس از آن حق آشکارا گردد.

آگاهی و هشیاری

یکی از شرایط رهبری و زعامت، بیداری و آگاهی کامل است، تا بر اساس آن حس مسئولیت برانگیخته شود و سرعت عمل به وجود بیاید. رهبر بیدار هرگز غافلگیر نمی‌شود، و اگر دچار بحرانها و حوادث شد از پای در نمی‌آید.

این امتیاز نیز از ویژگی‌های حکومت علی علیه‌السلام بود که همواره با دقت و هوشیاری مراقب اوضاع و احوال ملت بود، و می‌خواست که مسلمانان برای همیشه بیدار باشند.

و الله ما استغفل بالمکیده و لا استغمر بالشدیده.

والله لا- اکون کالضبع تنام علی طول اللذم حتی یصل الیها طالبها، و یختلها راصدها ولکنی اضرب بالمقبل الی الحق المدبر عنه و بالسامع المطیع العاصی المریب ابداء حتی یاتی علی یومی.

اتقوا الله فی عبادہ و بلاده، فانکم مسوولون حتی عن البقاع و البهائم

[صفحه ۳۹]

اطيعوا الله و لا تعصوه. و اذا رايتم الخیر فخذوا به، و اذا رايتم الشر فاعرضوا عنه

به خدا سوگند من هرگز اغفال نمی‌شوم تا به مکر و نیرنگ دشمن مبتلا شوم و هرگز در برابر شدائد و حوادث از پای نمی‌افتم.

[۲۸] به خدا سوگند من همانند گفتار خواب‌آلود و غافل نیستم، که بدام صیاد بیفتم. من همیشه با یاری حق‌طلبان، با گمراهان

کجرو، مبارزه می‌کنم، و با یاران مطیع و شنوای خودم تا واپسین عمر، عصیانگران شک‌گرا را، می‌کویم. [۲۹].

ای مردم در مورد رعایت حقوق بندگان خدا و شرها و اجتماعات از خدا بترسید زیرا دامنهی مسئولیت شما آنقدر گسترده است، که

شامل عمران شهرها و آبادیها و نگهداری حیوانات هم می‌شود. به فرمان خدا باشید و سرکشی نکنید، همیشه در کارهای خیر

پیشقدم شوید، و از بدیها و نادرستیها برحذر باشید. [۳۰].

او از تملق و مداهنه گوئی سخت بیزار بود و به جز حقگوئی هدفی نداشته و لذا فرمود:

فلا تکلمونی بما تکلم به الجابره، و لا تتحفظوا منی بما يتحفظ به عند اهل البادره و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوا بی استتقالا فی

حق قیل لی، و لا- التماس اعظام لفسی، فانه من استقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه، کان العمل بهما اثقل علیه. فلا

تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل.

آنگونه که با جباران و گردنکشان سخن می‌گوئید با من مگوئید. و آنچه را که از ترس خشم زورمندان پنهان می‌کنید و جرات

اظهارش را ندارید، از من پنهان نکنید آمیزش شما با من بر اساس چاپلوسی و مدارا نباشد، و گمان نبرید که گفتار حق شما و

خواسته‌های بزرگ و انتقادات شما بر من گران می‌شود، و مرا ناراحت می‌کند. زیرا کسی که سخن حق و درخواست دادگری

برایش گران باشد، عمل به حق و اجراء عدالت به مراتب برایش گرانتر خواهد بود پس از

[صفحه ۴۰]

حق گوئی و دعوت به شور و تبادل نظر عادلانه با من خودداری نکنید. [۳۱].

او آنچنان مراقب اوضاع و احوال مملکت خویش است که هرگز بی‌عدالتی و سوءاستفاده کارمندی از کارمندان و کارگزارانش

نمی‌تواند، از نظر واقع‌بین و مراقب او پنهان باشد او در ضمن نامه شدید اللحنی، یکی از کارگزاران خود را با این عبارت مورد

سرزنش قرار می‌دهد، و به شدت او را مواخذه می‌کند:

بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک و اکت ما تحت یدیک فارفع الی حسابک و اعلم ان حساب الله اعظم من

حساب الناس، والسلام.

به من گزارش شده که حقوق رعیت را نادیده گرفته و آنچه محصول زمینهای کشاورزان تو بوده همه را ضبط کرده‌ای و اموال

عمومی که در دست تو بوده به نفع شخصی خودت به کار برده‌ای هر چه زودتر صورت حساب خود را بفرست، و آگاه باش که

اگر در تنظیم آن تقلب کنی، دچار محاسبه‌ای می‌شوی که از محاسبه‌ی انسانها بزرگتر و دقیقتر است و آن محاسبه خداوند در روز

قیامت خواهد بود. [۳۲].

او به فرماندار آذربایجان «اشعث بن قیس» چنین می‌نویسد:

و ان عملک لیس لک بطعمه ولکنه فی عنقک امانه، و انت مسترعی لمن فوقک

تو را برای تامین مطامع و منافع شخصی حکومت نداده‌اند، بلکه حکومت و ریاست- از طرف رهبر امانتی است بر گردن تو- پس تو

موظف هستی که نگهبان امانت مافوق خود باشی، و نسبت به فرمانش خیانت نکنی. [۳۳].

او همواره عمال خود را در اداره‌ی حکومت به انصاف و مدارا دعوت، می‌کرد. و آداب مردم‌داری و خدمت به خلق را با این

عبارت گوشزد می نمود:

فانصفوا الناس من انفسكم، و اصبروا لحوائجهم، فانکم خزان الرعيه، و وكلاء الامه، و سفراء الائمه.

[صفحه ۴۱]

و لا تحشمو احدا عن حاجته، و لا تحبسوه عن طلبته و لا تبیعن للناس فی الخراج كسوه شتاء و لاصيف، و لا دابه يعتملون عليها و لا عبدا، و لا تضربن احدا سوطا لمكان درهم.

و لا تمسن مال احد من الناس مصل و لا معاهد. الا ان تجدوا فرسا او سلاحا يعدى به على اهل الاسلام، فانه لا ينبغى للمسلم ان يدع ذلك فى ايدى عداء الاسلام فيكون شوکه عليه.

و لا يكن لك الى الناس سفير الا لسانك و لا حاجب الا وجهك.

و لا تحجبن ذا حاجه عن لقائك، بها فانها ان ذيدت عن ابوابك فى اول وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها.

با مردم به انصاف رفتار کنید و از توجه به خواهشهای آنان شکیبا باشید، زیرا شما خزانه داران ملت و وکلای امت و سفرای رهبر هستید.

می بایست کسی را در مورد درخواست مشروعش خشمگین نسازید و او را از خواسته اش باز ندارید، و موجب سرگردانی او نشوید برای دریافت مالیات و خراج، تنها لباس زمستانه و تابستانه و حیوان کار و غلام و خدمتکار کسی را از دستش خارج نکنید و در معرض فروش قرار ندهید.

مردمی که از دادن مالیات عذر می آورند و نمی پردازند به خاطر درهم ناچیزی تازیانه زنید، هرگز به اموال مسلمان (نماز گزار) و هم پیمان با مسلمین، (کافر ذمی) دست دراز نکنید مگر اسب و اسلحه داشته باشد که در راه ستم بر مسلمین به کار رود، در این صورت بر هر مسلمان مصادره‌ی اینگونه اشیاء که موجب برتری و شوکت دشمنان بر مسلمین می شود جایز است. [۳۴]. پیغام‌ها و خطابه‌های تو را تنها باید زبان تو به مردم برساند، نه واسطه‌ی دیگری- سفیر- حاجب و دربان تو باید روی تو باشد- تا بدون مانع همگان تو را ببینند.

هرگز از ملاقات درخواست کننده‌ی حاجتمندی جلوگیری نکن، زیرا اگر

[صفحه ۴۲]

در مرتبه اول کارش را انجام ندادی و پس از مدتی- تکرار درخواست- ناچار به انجام آن شدی، دیگر از نظر او قابل ستایش و تشکر نیستی.- زیرا به موقع، کار را انجام نداده‌ای. [۳۵].

بزرگترین خیانت

پاکسازی ادارات و دوائر دولتی از عناصر نادرست و نالایق که همواره برای پر کردن جیب خود و دست یافتن به مطامع مادی به ملت، خیانت می کنند و با رهبر و زعیم خود از در دورویی و تقلب درمی آیند، جزء برنامه‌های انقلابی علی علیه السلام است و لذا به یکی از کارگزاران دولت خود چنین می نویسد:

و ان اعظم الخيانه الامه و افطع الغش غش الائمه والسلام.

بزرگترین خیانت خیانت به ملت است، و زشت ترین تقلب و دغل کاری تقلب و دغل با رهبران است. [۳۶].

آزادی انتقاد

علی علیه السلام در راه ایجاد نظام عادلانه و حکومت انسانی حافظ انسانیت‌ها و درستیه‌ها اجازه داد، ملت از هر گونه انتقاد و اعتراض

و عتاب حتی نسبت به شخص خودش در صورتی که مقدمه‌ی تحقیق و پژوهش صحیح باشد و به واقعیت برسند، پروا نداشته باشند. او هنگامی که برای سرکوبی بلوای جمل راهی بصره شد و از ملت برای قلع و قمع این گروه منحرف گردنکش و افسادگر ملک کمک می‌خواست به خاطر آنکه ممکن بود تبلیغات بدخواهان یا افکار خام مقدس مآبان جاهل، این شبهه را در مردم به وجود بیاورد که: اسلام حافظ خون مسلمانان است و چگونه رواست با مسلمانانی که تحت رهبری دو یار پیغمبر و یک بانوی خانه‌اش (عایشه) به پیکار

[صفحه ۴۳]

و مبارزه برخاسته‌اند مبارزه کرد؟

حضرت آنان را در آغاز به تفکر و اندیشه صحیح دعوت کرد، و سپس در راه اظهار عقیده به آنان آزادی کامل داد تا دانسته به یاریش بشتابند و شعله‌های فتنه و فساد را خاموش سازند و در این مورد چنین گفت:

اما بعد، فانی خرجت من حیی هذا:

اما ظالما، و اما مظلوما، و اما باغیا، و اما مبغیا علیه. و انی اذکر الله من بلغه کتابی هذا لما نفر الی، فان کنت محسنا اعاننی، و ان کنت مسیئا استعیننی.

همانا من از مرکز خلافت (مدینه) بیرون آمده‌ام و روشم از دو حال خارج نیست با ستمگرم و یا ستمدیده، یا گردنکش و طغیانگرم، و یا آنکه بر من گردنکشی و طغیان کرده‌اند- این قضاوت بعهدہ مردم اندیشمند است- در هر صورت به هر کس نامه‌ی من ابلاغ شد، من او را به یاد خدا می‌افکنم، تا به سوی من حرکت کند و مرا و هدف مرا از نزدیک ببیند اگر روشم صحیح و بجا بود یاریم کند و اگر رفتارم نادرست و نابجا بود مرا مورد عتاب و سرزنش خود قرار دهد. [۳۷].

این بود برنامه‌های انقلابی و عملی حکومت علی علیه‌السلام، که برای ترمیم نادرستیها و خرابیهای بیست و پنج ساله حکومت زمامداران گذشته مسئولیت آن را به عهده گرفت، و شکفتیهای بزرگی برای خردمندان جهان به وجود آورد. اما حیف که عوامل مخرب و بلواگران متعصب با ایجاد اغتشاشات داخلی و مبارزات طاغوتی، اجرای کامل طرحهای او را به عقب انداختند و موانع و مشکلات بزرگی در این راه پدید آوردند.

البته سهم بزرگی از این خیانت و جنایت به عالم اسلام و نظام رهبری راستین علی علیه‌السلام را خوارج نهروان دارند که شرح سیاهکاری و اعمال غیر انسانی آنها در صفحات آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

[صفحه ۴۴]

مبارزه با سه جبهه

اشاره

بخش مهمی از دوران سوم که دوره‌ی فرمانروائی آن حضرت بود در راه مبارزه و جهاد مصرف شد و این مبارزه با سه جبهه‌ی ضد انسانی صورت گرفت زیرا حضرتش چنانکه گفتیم هرگز احساس حکومت خویش را بر اصول سیاست حکومتهای زمامداران سه گانه که پیش از او بر مردم فرمانروائی کردند استوار نکرد و فرمانروائی خود را بر اساس برنامه‌ی جدیدی پی‌ریزی نمود و همین برنامه‌ی جدید گروههایی را ناراحت ساخت چنانکه حضرتش در خطابه الشششقیه که شرح دردها و رنج‌های اوست به این گروه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

فلما نهضت بالامر نکثت طائفه و مرقت اخری و قسط اخرون. [۳۸].

جبهه ۱

اشاره

گروه اشرافی طلب که طرفدار تبعیضات ضد انسانی بودند.

البته خواسته‌های این گروه از حکومت آن حضرت تامین رفاه عمومی و اصلاح نابسامانیها نبود، بلکه هدف آنها، نادیده گرفتن حقوق امت و اجازهی

[صفحه ۴۵]

دستبرد به ثروتهای ملی و سوءاستفاده‌های کلان از خزانه‌ی دولت اسلامی، و استقرار در پست‌های حساس جهت خودکامگی خود و ریاست بر ملت که هرگز شایسته آن نبودند- بود.

این گروه به مناسبت اینکه در ابتداء امر با آن حضرت بیعت کردند و بعد پیمان خود را شکستند «ناکثین» نامیده می‌شوند.

ناگفته پیداست که خواسته‌های این گروه هرگز با عدالت و مساواتی که امیرمومنان علی علیه‌السلام پرچم آن را به دوش می‌کشید سازگار نبود و قهرا می‌بایست مبارزه با این جبهه برای حفظ حقوق ملت آغاز شود.

سران این گروه در آن عصر افرادی شناخته شده چون «طلحه» و «زبیر» بودند آنها در راه رسیدن به اهداف خود مرتکب جنایتها و تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای شدند و عایشه همسر پیغمبر (ص) را نیز با خود همدست کردند و بالاخره با سمپاشی‌ها و عوام‌فریبی‌ها و تبلیغات شوم مبارزه را از میدان سخن به میدان جنگ کشانیده و رسماً با حضرتش به نبرد برخاستند.

در آن قسمت از خطابه‌های «نهج‌البلاغه» که حضرت امیرمومنان علیه‌السلام با لحن قاطع و موکد از اجرای مساوات و عدالت سخن گفته است، نظر به این عناصر خطرناک دارد.

آن حضرت بر اساس سیاست انسانی و عدالت‌آفرینی که در پیش گرفته بود راهی جز این نداشت که برای حفظ حقوق ملت اسلامی این گروه را از منابع قدرت و ثروت و نفوذ اجتماعی دور نگه دارد، ولی چون دزد بازار آشفته می‌خواهد آنها این عدالت و مساوات را تحمل نکردند و بالاخره فتنه‌ها انگیزتند و خونها ریختند امیرمومنان علی در ضمن این مبارزه حیاتی این درس را به بشریت داد که عدالت و مساوات واقعی به منظور نگرهبانی حقوق ملت آنقدر پرارزش است، که در موقع خود به هر قیمت باشد باید آن را به دست آورد.

مبارزه‌ی دو بینش

این مبارزه در واقع مبارزه‌ی دو بینش و تفکر در اجتماع است: تفکری بر

[صفحه ۴۶]

اساس عدل و مساوات و اندیشه‌ای بر محور تبعیض‌خواهی و سودجویی و خیانت به ملت. و لذا لازم است خط مشی علی (ع) همیشه برای جوامع و ملت‌ها سرمشق باشد، و این مبارزه، تا پیروزی نهائی ادامه یابد، یعنی علی مظهر عدالت و مساوات و «طلحه» و «زبیر» مظهر تبعیض‌خواهی و سودجویی افراطی است و در حقیقت نبرد میان این دو مظهر نبرد میان دو طرز تفکر است که باید به هر عصر و زمان گسترش یابد.

جبهه ۲

اشاره

«جبهه‌ی دوم» مبارزه امیرمومنان علی (ع) با کسانی بود که اساسا در مقابل حکومت مرفعی و سعادت آفرین او به مخالفت برخاسته و به طور کلی رژیم علوی را به رسمیت نمی‌شناختند و تن به حکومت او نمی‌دادند. و در نظر داشتند که هر چند به قیمت خون هزاران انسان و بد ساختن یک ملت هم باشد، با زور و دیکتاتوری حکومتی غیر از حکومت حق و شایسته‌ی علی (ع) بر پا سازند. البته مبارزه در این جبهه سخت‌تر از جبهه‌ی اول بود. چون در آن جبهه «طلحه» و «زبیر» در ابتدا به حکومت علوی گردن نهاده بودند، ولی انتظار امتیازات و تبعیضات ظالمانه‌ای را داشتند، اما گروه دوم، از آغاز به قصد ساقط کردن حکومت علوی جبهه‌آرایی و سنگربندی می‌کردند.

در مرکز این جبهه عنصری سخت خطرناک به نام معاویه وجود داشت او یاران دنیاطلب خود را برای این منظور در مرکز این جبهه بسیج کرده بود.

این گروه چون از ابتدا در مقابل حکومت عادلانه‌ی علی (ع) به مخالفت برخاستند و تسلیم عدالت نشدند، «قاسطین» یعنی ستمکاران خوانده شدند. بیانی‌ها و خطبه‌های نهج‌البلاغه که درباره‌ی لزوم تاسیس یک حکومت عادلانه و نبرد با مخالفین، با جدیت و اصرار بسیار به چشم می‌خورد نظر به این جبهه دارد.

مبارزه‌ی ایدئولوژیکی

البته در این صحنه نیز مبارزه یک مبارزه ایدئولوژیکی است و در واقع دو [صفحه ۴۷]

طرز تفکر در مقابل هم قرار گرفته است: تفکری بر اساس حق و عدالت و اندیشه‌ای بر پایه خودکامگی و استبداد و جلوگیری از تاسیس و تکوین یک حکومت عادلانه. در اینجا نیز روش امیرمومنان علی علیه‌السلام لازم است که سرمشق جهانیان باشد و این نبرد حیاتی باید در جهان تا پیروزی نهائی حق و عدالت ادامه یابد.

جبهه ۳

اشاره

«جبهه سوم» مبارزه‌ای است که علیه جهل و ناآگاهی و خمودگی و نارسائی‌های فکری، زیرا در برابر حکومت علی (ع) که بر اساس تعقل و تفکر و ژرف‌نگری استوار گشته و ملت اسلامی را از اشعه‌ی حیاتبخش علم و آگاهی بهره‌مند می‌کرد، و رشد عقلی می‌بخشید، گروهی کوتاه‌فکر و ناآگاه، خمود و دل‌مرده در لباس تقدس با منطقی کودکانه پیا خواسته و با اظهار افکار انحراف‌آمیز و ایراد بهانه‌های ناصواب و اصرار بر جهل و حماقت خود مطالبی می‌گفتند و خواسته‌هایی داشتند که برای امیرمومنان (ع) که عقل مجسم و آگاهی کامل بود، غیر قابل قبول بود.

تاریخ، هنگامه‌ی این گروه را که مظاهر جهل و نارسائی می‌باشند و به «خوارج نهروان» و «مارقین» معروفند به عنوان یک حرکت تمام انحرافی در سینه‌ی خود ضبط کرده است.

بخش نسبتا مهمی از «نهج‌البلاغه» - چنانکه شرح خواهیم داد که متضمن خطابه‌ها و کلمات تاسف‌آمیز و دردانگیزی است، به این «قشر ناآگاه» مربوط است و قسمت مهمی از این کتاب در شرح غوغای این گروه و خطبه‌های مربوط به آنان است.

باز هم مبارزه‌ی ایدئولوژیکی

در این بخش نیز مبارزه، مبارزه‌ی ایدئولوژیکی و هدفی است یعنی نبرد میان «تعقل» و «خمودی فکر» است و از این نظر است که خط مشی علی (ع) لازم

[صفحه ۴۸]

است در اجتماع سرمشق قرار بگیرد و تا تحقق پیروزی کامل آگاهی بر جهل و بی‌خبری و ظاهربینی ادامه یابد.

نهج البلاغه جاویدان

به علت همین نکات حیاتی و اساسی که از خط مشی حضرت علی (ع) در برابر جریانهای اجتماعی و مبارزه‌ی آن حضرت با سه جبهه‌ی نامبرده به دست می‌آید، و نکته‌ها و درس‌هایی که نسبت به این موضوعات در نهج البلاغه مندرج است «نهج البلاغه» امیرمومنان حیات و جاودانی به خود گرفته است و تا خورشید می‌درخشد و دریاها موج می‌زند و نسیم می‌وزد شخص او رهبر بشریت و «نهج البلاغه» او زنده و زندگی بخش است و گذشت زمان علاوه بر اینکه کهنه و فرسوده‌اش نمی‌کند بر عمق و عظمتش می‌افزاید.

قرنها بر قرنها رفت ای همام

این معانی برقرار و بر دوام

شد مبدل آب این جو چند بار

عکس ماه و عکس اختر برقرار

[صفحه ۵۰]

چهره خوارج

نخستین چهره خوارج

اشاره

در تحقیق این موضوع که چه عاملی موجب گردید، که این ضربه‌ی غیر قابل جبران بر مسیر زمامداری شایسته‌ی حضرت امیرمومنان وارد گردد و گروهی به نام «خوارج» در برابر این حکومت آگاه و عادلانه قیام کنند، لازم است مانند یک روانکاو در روح جامعه‌ی اولین اسلام کاوش کنیم و رهبر و مبدا این گروه منحرف را درست بشناسیم.

برای تحقق این هدف، یعنی شناخت کامل رهبر این گروه، ناگزیر باید به زمان پیامبر اسلام (ص) بازگردیم، و مبدا خوارج را در آن زمان جستجو کنیم، در قرن کنونی ما، علامه بزرگوار «سید شرف الدین عاملی» کتابی به نام «النص و الاجتهاد» تالیف نموده است، که در موضوع خود بدیع و جالب است این کتاب درباره‌ی اجتهاد افرادی چون ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه، و معاویه در برابر نصی که از پیغمبر بزرگ اسلام (ص) صادر گردیده است دارد ریشه‌ی بسیاری از حوادث تاریخ اسلامی را از همین «اجتهاد»ها مخصوصا با توجه به این نکته روشن که پیغمبر عالیقدر اسلام هرگز به دلخواه خود سخن نمی‌گفت و گفتار حضرتش همواره از وحی سرچشمه می‌گرفت می‌توان به دست آورد.

اجتهاد در مقابل نص

در این کتاب بیش از ۱۰۰ مورد اجتهادات آنان را که در مقابل نص

[صفحه ۵۱]

پیغمبر (ص) انجام می‌دادند- طبق مدارک اهل تسنن- ذکر کرده است، که یکی از آنها منحرف ساختن حکومت اسلامی از مسیر واقعی خود می‌باشد، و در نتیجه همین دستبرد، متأسفانه اسلام از حرکت سریعی که در راه پیشرفت خود داشت متوقف گشت. یکی دیگر از آنها- که در منحرف ساختن مسیر حکومت اسلامی نیز موثر بوده- تخلف ابوبکر و عمر از فرمان پیامبر اسلام بود در آن هنگامی که که حضرتش بیمار بود و دستور داده بود آن دو به ارتش اسلام که تحت فرماندهی «اسامه» برای جهاد و دفاع از حمله ناگهانی رومیان که نقل و انتقالات نظامی آنان در مرز اسلام مشاهده شده بود، بیبوندند. در این موقعیت خطیر که به مسلمان اعلان بسیج شده بود، آن دو نفر بیماری پیامبر (ص) را اساس اجتهاد خود قرار داده از فرمان آن حضرت تخلف کردند و به لشکر اسلام ملحق نشدند و همچنان به تخلف خود ادامه دادند، تا پیامبر اکرم (ص) از جهان چشم بربست و نقشه‌ی آنان عملی شد.

رهبر و پایه‌گذار خوارج

اشاره

در مورد ۱۰ و ۱۱- از اجتهاد در برابر نص- که بیشتر مورد نظر ماست [۳۹] نافرمانی دیگری را بازگو می‌کند و می‌گوید: گروهی از مسلمانان شیفته‌ی رفتار و ظاهر سازی‌های فریبنده‌ی شخصی به نام «حرقوص بن زهیر» ملقب به «ذوالخویصره» از طایفه‌ی تمیم گردیده بودند، و روزی در محضر پیامبر بزرگ اسلام (ص) با آب و تاب او را ستودند، حضرت به سخن آنان توجهی نفرمود آنان گمان کردند که حضرت درست او را نمی‌شناسد، از این رو مجدداً از او نامبرده و اوصافش را تذکر دادند، باز حضرتش به گفتار آنها توجه کامل نکرد، در این اثنا آن مرد از دور نمودار گردید، مسلمانان به عرض رساندند که: آن تعریف و توصیف درباره‌ی این شخص بود. حضرتش نگاهی به جانب او افکند و سپس برای آگاهی مسلمانان ناآگاه فرمود: شما از شخصی

[صفحه ۵۲]

سخن می‌گوئید که آثار شیطنت و نادرستی از چهره‌اش نمودار است، تا اینکه او نزدیکتر آمد و به حضور پیامبر (ص) و یارانش وارد شد، ولی به وظیفه‌ی اسلامی و انسانی خود عمل نکرد و شرط ادب بجا نیاورد و بر مسلمانان نیز سلام نکرد. پیامبر «ص» برای آگاهی بیشتر مسلمانان خطاب به او فرمود: بر مجلس ما که رسیدی پیش خود چنین گمان کردی که در میان ما کسی بهتر و شایسته‌تر از تو وجود ندارد؟ آن شخص با کمال پروائی گفت آری چنین فکر کردم و سپس به نماز ایستاد بعد از آن پیامبر (ص) به آن جمع فرمودند: کیست که برود این مرد را بکشد، «ابوبکر» برخاست و پیش رفت و دید با حالت خضوع مشغول خواندن نماز است او در این مورد نیز اجتهاد خود را به کار برد و فرمان صریح پیغمبر کرم (ص) را نادیده گرفت و او را نکشت و برگشت، باز حضرتش رو به حضار آن مجلس کرد و فرمود کیست که برود و آن مرد را بکشد، در این حال «عمر» از جا برخاست و به طرف او رفت باز او را در حال خضوع سرگرم عبادت دید و او نیز از دستور رسول خدا (ص) تخلف کرد و از کشتن او خودداری نمود.

در این مورد بود که رسول اکرم (ص) به مسلمانان با کمال صراحت هشدار داد و فرمود: این شخص بالاخره یاورانی پیدا خواهد کرد و او و یارانش در تلاوت قرآن و پیا داشتن نماز و پایداری در روزه و عبادت گوی سبقت از شما خواهند برد و عبادت و بندگی شما در برابر آنان ناچیز خواهد بود، اما متأسفانه آن اذکار و عبادات فقط از زبانشان برمی‌خیزد و در دلشان اثری نمی‌گذارد و در نتیجه همانطور که تیر از کمان جدا می‌شود آنها نیز از دین جدا خواهند شد.

به این ترتیب مسلمانان در همان موقع با نخستین چهره‌ی «خوارج نهروان» آشنا شدند.

اگر من عادل نباشم چه کسی؟

برای شناسایی بیشتر این مرد، این جریان را نیز بشنوید: هنگامی که غنائم «جنگ حنین به دست پیامبر (ص) تقسیم می‌گشت این مرد بی‌خرد که در جمع [صفحه ۵۳]

مسلمانان حضور داشت به پیغمبر دادپرور اسلام گفت: ای محمد به عدالت رفتار کن و سه بار حرف خود را تکرار کرد، پیامبر اسلام بار اول و دوم توجهی ننمود ولی بار سوم در حالی که علامت نارضائی در چهره‌اش کاملاً نمودار بود و این جمله را تکرار می‌کرد، که ای محمد به عدالت رفتار کن حضرتش به وی فرمود: اگر من به عدل رفتار نکنم چه کسی به آن رفتار خواهد نمود؟ یاران پیغمبر از این جریان سخت ناراحت شدند و خواستند او را بکشند، ولی حضرت آنان را منع فرمود، اما ضمناً به آنها خبر داد که: به پیروی از این شخص بالاخره مردمی پدیدار می‌شوند که در واقع از حقیقت دوری می‌کنند، قرآن را می‌خوانند، ولی به آن عمل نمی‌نمایند این هشدار پیغمبر بزرگ اسلام (ص) همچنان در گوش افرادی هشیار قرار داشت تا در غوغای نهروان، جریان را با چشم خود دیدند.

مرد پستاندار

نشان دیگر «حرقوص» این مرد خطرناک این بود که: در قسمت بالای یکی از بازوهایش گوشت زائیدی به شکل پستان قرار داشت، که وقتی کشیده می‌شد حالت انبساط و کشیدگی پیدا می‌کرد و وقتی رها می‌شد باز به صورت اول برمی‌گشت و بر سر آن گوشت زائد موهائی روئیده بود از اینرو او را «ذوالثدیة» هم می‌گفتند.

در پایان جنگ نهروان که اکثریت خوارج در ضمن آن کشته شده بودند، حضرت امیرمومنان (ع) یاران خود را مامور ساخت که در میان فرشتگان گردش کنند و جسد مردی را با این خصوصیت که در قسمت بالای یکی از بازوهایش پستان مخصوص قرار دارد پیدا کنند، آنها پس از بررسی گفتند ما چنین فردی را نیافتیم، حضرتش تاکید فرمودند که به طور دقیق مجدداً بررسی شود طولی نکشید که خبر پیدا کردن جسد او را به عرض رسانیدند. امیرمومنان در این هنگام سر به سجده شکر نهاد و همراهانش نیز به سجده افتادند سپس فرمود:

[صفحه ۵۴]

«به خدا قسم تاکنون دروغ نگفته‌ام بدانید که شما بدترین اشخاص را کشته‌اید [۴۰].»

این مرد خطرناک که چهره‌اش از لابلای صفحات تاریخ نمایان گشت مانع بزرگی بر سر راه زمامداری عدالت‌پرور علی (ع) گردید که از این پس بهتر و بیشتر با او و همراهانش آشنا خواهیم شد.

انگیزه مبارزه با خوارج

اشاره

هدف اصلی امیرمومنان علی (ع) هنگامی که زمام خلافت را به دست گرفت این بود که یک حکومت مقتدر و عادلانه‌ای به تمام معنی را که در نتیجه موجب تحکیم و مجد و عظمت اسلام و مسلمانان بود، تشکیل دهد و هر مانع و مشکلی را که بر سر این راه ممکن بود به وجود بیاید از میان بردارد.

یکی از موانع بلکه مهمترین مانع تحقق این هدف اساسی وجود عنصر خطرناک معاویه بود، او که در سر همواره هوای حکومت دیکتاتوری بر شام بلکه بر پهنه‌ی جهان اسلام را داشت علاوه بر اینکه در برابر امیرمومنان (ع) تسلیم نشد و حکومت آن حضرت را

به رسمیت نشناخت دست به تبلیغات وسیعی در مقابل آن حضرت زد و بسیاری از افراد ساده‌لوح را فریب داده علیه او شورانید. ولی چون حضرتش هرگونه سستی و سکوت را در برابر طغیان و تمرد معاویه جرمی بزرگ می‌دانست، در راه از میان برداشتن این عنصر یاغی و ستمگر دست به مبارزه‌ی پیگیری زد و چنانکه می‌دانیم این مبارزه‌ی اساسی سرانجام به صورت جنگ صفین درآمد و می‌رفت که در طی این جنگ امیرمؤمنان پیروز شود و ریشه‌ی این طغیان ریشه‌کن گردد، که غوغای دیگری به عنوان کناره‌گیری عده‌ای از حکومت الهی و قانونی امیرمؤمنان (ع) و دست به عملیات تخریبی زدن در قلمرو حکومت آن حضرت بوجود آمد، که غوغای «خوارج» نامیده شد و رفته رفته این غوغا مانع بزرگی بر سر راه مبارزه با معاویه درآمد، و در این مورد حضرتش ناگزیر شد که سرکوبی آنان را در نهروان بر تصرف شام و نابود ساختن حکومت

[صفحه ۵۵]

«معاویه» مقدم بدارد.

خطر سیاسی این مبارزه

مبارزه با خوارج از نظر سیاسی مبارزه بسیار مشکل و خطرناکی بود، چنانکه حضرت می‌فرمودند: کسی جز من جرات مبارزه با خوارج را نداشت، زیرا آنان کسانی بودند که بر عقیده‌ی سطحی خود سخت مومن و پایدار بودند و هر چند که در تعقل ضعیف، ولی در عمل مردان عمل و فعالیت بودند. آنان گروهی بودند که می‌جوشیدند و می‌خروشیدند و جز در برابر مرگ و شمشیر تسلیم هیچ قدرتی نمی‌شدند. آنان در برابر حضرت علی (ع) و یارانش در حالی که سوابق درخشان و شخصیت علی (ع) را می‌دانستند به یک باره همگی شمشیرها را از غلاف بیرون کشیدند و غلافها را به عنوان اقدام به آخرین راه مبارزه شکستند و همدیگر را به بهشت و شتافتن بدان بشارت دادند. و از شعار پرغوغای لا حکم الا لله کوه و دشت را به لرزه درآوردند.

[صفحه ۵۶]

علل پیروزی خوارج

اشاره

به این نکته نیز باید توجه داشت که اگر غیر از امیرمؤمنان (ع) زمامدار دیگری در برابر «خوارج نهروان» قرار می‌گرفت حتما پیشرفت نمی‌کرد و نمی‌توانست این غائله و مشکل بزرگ را از میان بردارد و تنها حکومت امیرمؤمنان (ع) این امتیاز را داشت که می‌توانست این مشکل را رفع کند زیرا حکومت آن حضرت چون بر اساس عدالت و حقیقت پی‌ریزی شده بود و از عوامفریبی و سازش و نیرنگ کاملاً به دور بود نمی‌توانست ملت را از حقیقت مرام و رفتار خوارج غافل نگهدارد بلکه لازم بود که با رهبری خود آنان را از جریان امور روشن و وادار سازد تا به ظواهر خوارج توجهی نکرده آنان را از دم شمشیر خونبار بگذرانند اما حکومت‌های دیگر مانند حکومت معاویه که سیاستشان بر اساس عوامفریبی و ظاهرسازی و کنار آمدن و احیانا نیرنگ بود و تنها برای حفظ رژیم و حکومت خویش ولو به قیمت تخدیر افکار و انحراف انسانها و نابودی ارزشهای انسانی و اخلاقی باشد تلاش می‌کردند، هرگز، قدرت آن را نداشتند که با خوارج مبارزه کنند.

در اینجا ضمناً به عواملی که موجب پیشرفت کار خوارج می‌گشت نیز باید توجه کنیم و آنها از این قرار است:

[صفحه ۵۷]

ظواهر فریبنده

«خوارج» از نظر عبادت، و شب زنده‌داری، و تلاوت قرآن، و پرهیز از حرام ممتاز بودند. و تصدیق می‌کنید که این حرکات چون از جهاتی جذب‌کننده توده‌ی مردم است لذا حقیقت امر را بر غالب افراد مشتبه و مبارزه را دشوار می‌سازد.

این اعمال افراد سطحی را که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند سخت تحت تاثیر قرار می‌دهد، زیرا این افراد می‌گویند: اصولاً هدف از مبارزه‌ی اسلام با کفار این است که ملتهای دیگر به آیین اسلام بگردند و به عبادات و قوانین اسلامی قیام کنند خوارج که همه‌ی اینها را به نحو عالی دارند، در این صورت چرا با آنها مخالفت کنیم؟ همین طرز فکر موجب می‌گشت که مردم بگویند چرا حکومت با اینها مبارزه می‌کند؟ مگر گناه اینها چیست؟ و احیاناً به حمایت آنان برمی‌خاستند. چنانکه چنین سوالاتی از ناحیه‌ی ملت به این صورت که خوارج شبها بیدار و به نماز شب می‌ایستند و قرآن مجید را به گرمی تلاوت می‌کنند و از رختخواب راحت و آرامش صرف نظر کرده به عبادت می‌پردازند و اینان چه گناهی دارند، مکرر صادر می‌شد.

حضرتش در این مورد به خاطر آگاهی ملت این جمله‌ی کوتاه در عین حال بسیار پرارزش را خاطر نشان ساخته و فرمودند: نوم علی یقین خیر من صلاه فی شک. یعنی: «خواب یک انسان بیدار و متفکر و به حقیقت دست یافته از بیداری و نمازگراری در حالت شک و دودلی و رکود فکری و خمود عقلی، بهتر است».

دشمن داخلی

گروه خوارج افراد گمنام و اجنبی نبودند تا مبارزه‌ی با آنان آسان باشد بلکه آنها افرادی سرشناس و در مملکت اسلامی و در خانواده‌های مسلمانان پرورش یافته بودند و در میان مسلمانان بستگان و خویشاوندانی داشتند که آنها با

[صفحه ۵۸]

برانگیخته گشتن عواطف خود هر لحظه ممکن بود به حمایت «خوارج» برخیزند و یا برمی‌خاستند، و در مبارزه با آنها نیز لازم بود نظامیانی به مقابله برخیزند که غالباً بستگان و ارحام آنان بودند، و این موضع مشکل بزرگ و پیچیده‌ای را به وجود می‌آورد و شاید منظور آن حضرت که فرمودند: خوارج گروهی هستند که هر شاخی از آنها بریده شود شاخ دیگری می‌روید همین باشد، یعنی ریشه این عصیان در خود ملت است.

باید تصدیق کرد که تنها حقیقت حضرت امیرالمومنین (ع) و سخنان حکیمانه و نافذ و مستدل او بود که توانست آنچنان روح ایمان و صلابت به توده‌ی مردم ببخشد و آنان را آنچنان بسیج کند که رویاروی این «خوارج» با اینکه نوعاً بستگان و دوستان جبهه‌ی حضرت علی (ع) بودند بایستند و نابودشان سازند و مسئله خویشی و دوستی مطرح نباشد.

دشمنی که دوست بوده است

خوارج چون روزی جزء سربازان حکومت امیرمومنان بودند لذا به تمام اسرار نظامی و سیاسی آن حکومت آگاه بودند. و به علاوه این دشمنان داخلی به آب و خاک و مناطق سوق‌الجیشی جبهه‌ی امیرمومنان آگاهی کامل داشتند، از این راه ضربات بزرگی را می‌توانستند بر جبهه‌ی حضرت علی (ع) وارد سازند، و قهراً مبارزه با دشمنی که آگاهی به وضع جغرافیائی و اسرار نظامی و کیفیت کاربرد نظامیان دارد، به مراتب از دشمن خارجی مشکل‌تر است.

پایداری و استقامت

استقامت آنان در راه مبارزه که مانند کوه بودند- چنانکه گفتیم صلابت داشتند و از مرگ استقبال می‌کردند و آن را شهادت و

دست یافتن به رضوان خدا می‌پنداشتند و هرگز تسلیم نمی‌شدند، امری بسیار روشن بود. بنابراین تصدیق می‌کنید که مبارزه با چنین افرادی کاریست بسیار مشکل.

این امتیازات که در خوارج وجود داشت در هر گروهی که وجود داشته

[صفحه ۵۹]

باشد مبارزه با آن گروه بسیار مشکل است، و حکومت‌ها نوعاً با چنین گروه‌ها مبارزه نمی‌کنند، بلکه سعی می‌کنند، با سیاست‌های تخدیر آور یا راههای دیگر با آنها سازش کنند. ولی امیرمومنان برای روشن ساختن افکار ملت و جلوگیری از توسعه عقاید و آرمان ضد اسلامی و انسانی آنان با آنها به مبارزه برخاست و با کمال شهامت شعله‌های فساد آنان را خاموش ساخت و راستی این موضع یکی از امتیازات بسیار درخشان و جالب حکومت حضرت امیرمومنان (ع) محسوب می‌گردد.

روش مبارزه با خوارج

اشاره

نخستین نکته‌ای که در ضمن مبارزه حضرت امیرمومنان با «خوارج» به نظر می‌رسد این است که: آن حضرت هرگز میل نداشته است که کار به جنگ و خونریزی بکشد، بلکه سعی می‌کرده است که با منطق و ملایمت آنها را متنبه سازد، تا اینکه شاید در نتیجه‌ی استدلال و منطق این غائله برطرف شود و از همین راه عظمت شخصیت آن حضرت کاملاً روشن می‌شود، چه اینکه کمتر انسانی حاضر است در مقام زعامت و رهبری با گروهی عصیانگر و ماجراجو این چنین مستدل و منطقی با لحن صفا و اخلاق و صمیمیت مصاحبه و مذاکره کند، به طور کلی از گفتگوهائی که آن حضرت با خوارج داشته است این دو مطلب پرآرزش به دست می‌آید:

حکومت آزادی‌بخش و رؤوف

حضرت امیرمومنان هرگز قصد دیکتاتوری و ایجاد خفقان نداشته، بلکه انتقادات آنها را به دقت گوش و سپس جوابهای صحیح و منطقی توأم با رافت و انسانیت می‌داده است، و آنها آنقدر آزاد بوده‌اند که شخصا روی در روی آن حضرت یا پشت سر از حکومت او انتقاد می‌کرده‌اند و هرگز از انتقادات و تبلیغات آنها جلوگیری به عمل نمی‌آمده است.

[صفحه ۶۰]

حکومت حق و عدالت

در ضمن مذاکرات آن حضرت با خوارج- چنانکه در صفحات آینده خواهیم خواند- روش سیاسی او که بر اساس عدالت و انسانیت استوار بوده است کاملاً- روشن می‌گردد، زیرا او از طرفی در این مصاحبه‌ها هرگز به دروغ یا نیرنگ و مغالطه دست نزده است. از طرف دیگر ابداً با آنها سازش ننموده و حتی به کوچکترین خواسته‌ی ضد اسلامی آنها پاسخ مثبت نداده است. از همین جهت بخش مذاکرات حضرت با خوارج یکی از بهترین و آموزنده‌ترین درسهای سیاسی و اجتماعی محسوب می‌گردد، که قدم به قدم هنگام سیر در تاریخ پرغوغای خوارج بدان دست خواهیم یافت.

[صفحه ۶۱]

آغاز عصیان خوارج

گروه خوارج مانند قرحه‌ای در جنگ صفین منفجر شد و تا مدتی پیکر اجتماع اسلامی آن روز را ناتوان ساخت و مبدء انفجار این قرحه‌ی دردناک را که برای امیرمومنان (ع) بسیار رنج‌آور بود، باید در ضمن جریان حکمین جستجو کرد. یعنی برای شناختن چهره‌های عصیان‌گر و ماجراجوی «خوارج» ناگزیر باید به میدان پرجنجال «صفین» برویم و شاهد پرخاشگریهای برخی از افسران و سربازان کم‌رشد جبهه‌ی عراق بشویم، تا بهتر حقائق این تاریخ دردناک را به دست بیاوریم و مفاهیم کامل خطابه‌های مربوط به این موضوع را که قسمتی از نهج البلاغه را تشکیل می‌دهد بیشتر درک کنیم و نکاتی را برای تاسیس یک جامعه بهتر، از این جریانها بیاموزیم:

آخرین ماه سال ۳۶ هجری - آغاز بزرگترین جنگهای اسلامی، در سرزمین مسلمانان می‌باشد، دو ارتش قوی که از نظر تعداد قریب، ۲۰۰ هزار نفر، که با تجهیزات و سلاحهای مدرن روز مجهز می‌باشد و ضمناً از لحاظ تجارب نظامی کاملاً ورزیده هستند، در مقابل یکدیگر بسیج شده‌اند و چون این جنگ، جنگ سرنوشت است و نقش اساسی در رهبری عالم اسلام را خواهد داشت از این جهت هر دو گروه سخت جدی و مراقب یکدیگر می‌باشند.

[صفحه ۶۲]

جنگ، با اقدام نظامی جنایتکاران شام و طرفداران معاویه آغاز گشت و کم‌کم آنچنان شدت یافت که تنها در یک شب که «لیله‌الهریر» یعنی شب ناله و فریاد نامیده شد تعداد کشته‌شدگان به طور بی‌سابقه بالا رفت و به چند هزار نفر رسید و بالاخره در آخرین روزهای جنگ صدروزه‌ی صفین در نتیجه‌ی فداکاریهای یاران مخلص امیرمومنان آثار شکست و مقدمات فرار و عقب‌نشینی «معاویه» و یارانش فراهم گشت و در این صفوف خط مقدم جبهه به فرماندهی افسر شجاع «مالک اشتر» همچنان شجاعانه پیش می‌رفت و با این پیشرویهای سریع خود خبر سقوط و نابودی عناصر شام را به مرکز فرماندهی گزارش می‌داد.

سیاست قرآن بر سر نیزه کردن

در این میان جریانی پیش آمد که سیر این پیشرفت را متأسفانه متوقف ساخت و سرنوشت تاریخ را عوض کرد و آن جریان از این قرار است که: ناگهان مشاورین نظامی و سیاسی جبهه‌ی شام به خیمه معاویه دعوت شدند تا برای حفاظت خود از سقوطی که آنها را تهدید می‌کرد و متوقف ساختن پیشروی سربازان حضرت علی (ع) نقشه‌ای بکشند، در پایان مذاکرات، مغز شیطنت‌آمیز «عمرو عاص» نیرنگ بزرگی را القاء کرد و آن بر سر نیزه کردن قرآن یعنی به ظاهر استمداد از کتاب خدا که یکی از حربه‌های سیاسی و عوامفریبی بسیاری از جباران می‌باشد بود. بلافاصله قریب ۵۰۰ قرآن بر سر نیزه‌ها قرار گرفت و جمعی از میان لشکر معاویه با سر و صدا بانگ برآوردند و فریاد زدند:

ای مسلمانان این کتاب خداست. میان ما و شما حاکم است، به خاطر حفظ مرزهای کشور اسلام دست از کشتن این مرزبانان و حافظان کشور اسلامی بکشید.

مسئله این جنگ به زودی با تمسک به قرآن حل می‌شود و صلح پایدار به وجود می‌آید، این سخنان برای این بود که روحیه‌ی سربازانی را که سه ماه است در میدان

[صفحه ۶۳]

جنگ با مشکلات طاقت‌فرسا پنجه نرم می‌کنند و دور از زن و فرزند به سر می‌برند، تضعیف کنند.

کاربرد حربه عوامفریبی

البته در این میان هر چند گروهی از یاران علی (ع) آنقدر روشن و محکم بودند که این دسیسه‌ها در آنها اثر نمی‌کرد، اما عقل و اندیشه‌ی گروهی دیگر از آنها آن اندازه قوی نبود که به مکر و نیرنگ معاویه و یارانش پی ببرند و لاقلاً این اندازه فکر کنند که چرا در آغاز جنگ و هنگام مراسلات نظامی این معاویه به یاد قرآن و به فکر مرزهای اسلام نبود؟ و چرا آن موقع به حفظ خون مسلمانان نمی‌اندیشید؟ ولی این حربه بالاخره کارگر شد در این هنگام گروهی از روسای نظامی جبهه‌ی علی (ع) دست از جنگ کشیده و خود را به مرکز فرماندهی علی (ع) رساندند و تقاضا کردند که به درخواست معاویه پاسخ مثبت داده شود، زیرا درخواست او چون دعوت به حکومت قرآن است قابل رد نیست.

اینجا بود که امیرمؤمنان (ع) در برابر موجی بزرگ از عصیان یارانش قرار گرفت و دریافت که اکثریت سپاهیان خواهان توقف جنگ و پاسخ مثبت به معاویه هستند، این عصیان آنقدر اوج گرفت که برخی از روسای نظامی آن حضرت وی را تهدید کردند که در صورت مخالفت، آن حضرت را دست بسته تحویل معاویه و عمالش خواهند داد.

یکی از افرادی که بیش از همه در این موضوع تلاش می‌کرد و با جدیت هر چه بیشتر درخواست معاویه را منطقی می‌دانست. «اشعث بن قیس» بود، این چهره‌ی خطرناک که بنابر تحقیق برخی از پژوهشگران تاریخ مخفیانه در این توطئه و نیرنگ نابهنگام نقش داشته است تاثیر عمده را در پیشرفت دسیسه‌ی معاویه دارا بود.

به هر حال حضرت امیرمؤمنان که از سیاست فریبکارانه معاویه کاملاً آگاه بود نظرش این بود که جنگ تا پیروزی قطعی ادامه یابد، اما با کدام سپاه زیرا جز

[صفحه ۶۴]

عده‌ی معدودی از افراد روشن و اندیشمند لشکرش حضرتش را اطاعت نکردند و او را به قبول کردن پیشنهاد معاویه الزام و تهدید نمودند، لذا ناگزیر فرمان موقوف کردن جنگ را صادر کرد و جنگ متوقف شد.

در این حال تنها یک گروهان، پیشمرگان او به فرماندهی «مالک اشتر» سخت سرگرم نبرد بودند و خود را در آستانه‌ی پیروزی بر دشمن می‌دیدند. ولی فریب‌خوردگان لشکر آن حضرت اصرار می‌کردند که باید مالک نیز جنگ را تعطیل کند، حضرتش ناچار مالک را نیز با اصرار و سوگند وادار به توقف کرد و بلافاصله هیئتی را نزد معاویه فرستاد تا هدف خود را کاملاً بیان کند، معاویه در پاسخ گفت: منظور ما این است که ما یک فرد را انتخاب می‌کنیم و شما هم از سپاهیان عراق یک نفر انتخاب کنید، تا آن دو طبق موازین قرآن اختلافات موجود را برطرف سازند و در واقع میان ما و شما قرآن حاکم باشد بالاخره اکثریت یاوران حضرت علی (ع) طرفدار این طرح که طرح حکمیت نامیده می‌شود گردیدند، در این هنگام آن حضرت تمام حقائق پشت پرده و مقاصد شوم آنان را برای یاورانش تشریح کرد تا بلکه طرح نامبرده را نپذیرند و به جنگ با معاویه ادامه بدهند. ولی فریب‌خوردگان سپاه عراق آن قدر تحت تاثیر نقشه و نیرنگ معاویه قرار گرفته بودند که به سخنان حضرتش توجه نکرده حتی او را تهدید به قتل کردند.

انتخاب نماینده

اشاره

امیرمؤمنان هنگامی که خود را امیر «غیر مطاع» یافت ناچار «حکمیت» را پذیرفت اما «ابن عباس» را که علاوه از موقعیت علمی دارای خرد و درایت کافی بود و افسونهای عمر و عاص هرگز نمی‌توانست در وی کارگر باشد به عنوان نماینده جبهه‌ی عراق انتخاب کرد ولی همان گروه فریب‌خورده و سطحی او را به این سمت نپذیرفتند و انتخاب «ابوموسی» را که ظاهری آراسته ولی دلی خالی از عقل و مغزی تهی از اندیشه داشت، خاطر نشان ساختند و در این موضوع به قدری پافشاری و اصرار کردند که حضرتش ناگزیر قبول کرد

و بدین ترتیب فاجعه «حکمین» تحقق یافت.

[صفحه ۶۵]

اشعث بن قیس را بهتر بشناسیم

یکی از افسرانی که در به وجود آوردن «جریان حکمین» و طغیان خوارج چنانکه گذشت نقش موثری داشت «اشعث بن قیس» بود، این شخص دارای کارنامه‌ی سیاهی است خواندنی او در زمان پیامبر به اسلام گرائید و پس از رحلت پیامبر (ص) در زمان خلافت ابوبکر از اسلام روگرداند و مرتد شد، به علاوه با جمع‌آوری خویشان و بستگان خود سر به طغیان نهاد و آنان را وادار کرد که علیه حکومت وقت مبارزه کنند.

ولی دیری نپائید که چون شکست و نابودی خود را حتمی دید افراد خود را تسلیم کرد و توبه‌کنان به مرکز حکومت اسلامی یعنی مدینه شتافت و با ابوبکر ملاقات کرد و در این ضمن نه تنها از مجازات ابوبکر رهائی یافت بلکه با خواهر او «ام‌فروه» ازدواج کرد و بدین صورت در نزد وی تقرب یافته داماد خلیفه‌ی وقت گردید.

او در دوران حکومت عمر نقشی نداشت اما در زمان عثمان دوباره چهره‌اش ظاهر گردید و به انجام برخی از امور دولتی در داخل ایران از جانب دولت عثمان مامور شد و در زمان حکومت امیرمؤمنان (ع) مدت کوتاهی فرماندار آذربایجان بود تا اینکه از این منصب برکنار شد.

افسر ماجراجو

«اشعث» در جنگ صفین به عنوان یک افسر نظامی در میان سربازان اسلام پیکار می‌کرد ولی چون در بین مردم یمن موقعیتی داشت و قدری سرشناس نیز بود می‌توانست از موقعیت خود سوءاستفاده کند، از این رو در انتخاب اجباری حکمین که حضرت موافق با انتخاب ابن‌عباس بود و اکثریت موافق با ابوموسی اشعری بودند «اشعث» در انتخاب ابوموسی از همه بیشتر پافشاری می‌کرد، زیرا آنها ابوموسی را مرد صلح و آرامش می‌دانستند تا جائی که حاضر نشدند لااقل

[صفحه ۶۶]

«احنف بن قیس» که از ابوموسی عاقلتر بود انتخاب شود، یا بعد از «ابوموسی» نماینده دوم باشد. عاقبت با این کیفیت ننگین و دردناک حکمین انتخاب گردید و قراردادی ضمن عهدنامه به این صورت تدوین یافت.

طرفین عهدنامه

اشاره

۱- علی امیرمؤمنان (رهبر قانونی اسلام) با حمایت مردم عراق و حجاز،

۲- معاویه «به عنوان رهبر مردم شام»

«نمایندگان اعزامی بر سر میز مذاکره»

۱- عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) از طرف حکومت حضرت علی (ع)

۲- «عمرو عاص» از طرف حکومت معاویه.

«محل مذاکره» محلی مابین شام و کوفه و حجاز به نام «دومه الجندل» دو نفر نماینده‌ی فوق بر اساس حکم خداوند و داوری قرآن

برای تعیین خلیفه (که سرنوشت ملت اسلامی با آن بستگی کامل دارد) از این تاریخ تا ماه رمضان باید با هم مشورت کرده و تصمیم بگیرند.

شهود طرفین

ده نفر از بزرگان عراق:

ده نفر از بزرگان عراق:

(۱) عبدالله ابن عباس (۲) اشعث بن قیس (۳) سعد بن قیس همدانی (۴) ورقاء بن شمس (۵) عبدالله بن طفیل (۶) حجر بن عدی کندی (۷) عبدالله ابن حجل البکری. (۸) عقبه بن زیاد (۹) یزید بن حجه التمیمی (۱۰) مالک بن کعب الارجبی.
ده نفر از بزرگان شام:

(۱) ابوالاعمر عمرو بن سفیان سلمی (۲) حبیب بن مسلمه فهری، (۳) مخارق بن حارث زیاری (۴) زمل بن عمر و عذری (۵) حمزه بن مالک همدانی (۶)

[صفحه ۶۷]

عبدالرحمان بن خالد بن ولید مخزومی (۷) سبیع بن خضرمی (۸) علقمه بن زیاد خضرمی (۹) عقبه بن ابی سفیان (۱۰) یزید بن حرعبسی. [۴۱].

امیر مومنان و وفاء به پیمان

مفاد عهدنامه با درخواست بیشتر افسران و سربازان عراق با عجله و شتاب چنانکه گفتیم در یک کنفرانس نظامی تنظیم گردید، و حضرت امیر مومنان (ع) با اینکه قلباً رضایت نداشت ولی به اکراه آن را پذیرفت و چون حضرتش زعیم ملت عراق است ناگزیر باید طبق تعهد خود آن را اجرا و عملی سازد.

و یکی از امتیازات روشن او آنست که خود را در برابر قوانین اسلام سخت ملزم می‌داند و اجراء قانون را ولو در حق خویش بر زعامت و رهبری خود مقدم می‌دارد و یکی از قوانین برجسته اسلامی همانطور که می‌دانیم «وفای به پیمان» است که قسمت مهمی از نظامات و تشکیلات جامعه‌ی اسلامی بر اساس آن استوار گردیده است و اکنون صفحه‌ی جدیدی در تاریخ زندگی حضرت علی که شاگرد ممتاز اسلام و مرد پیمان است، درباره‌ی وفاء به پیمان گشوده می‌شود و او را از رهبران حيله‌گر و پیمان‌شکن جدا می‌سازد.

[صفحه ۶۸]

آغاز غوغای خوارج

اشاره

«اشعث» افسر ماجراجوی عراقی بلافاصله عهدنامه را که می‌توان آن را اعلامیه‌ی پیمان صلح موقت نامید، در برابر صفوف نظامیان عراق با صدای بلند می‌خواند و آنان را از مفاد آن آگاه می‌ساخت که ناگهان در میان دریای آرام سربازان عراق موجی از همه‌مه و خروش برخاست و سکوت را شکست و رفته رفته وسعت پیدا کرد ولی طولی نکشید که به فریادهای بلند و پیاپی و پرهیجان تبدیل گردید و مضمون همه‌ی این فریادها این بود: لا- حکم الا- لله لا لک یا علی و لا لمعاویه. [۴۲] یعنی فرمانروائی تنها از آن

خداست نه به تو می‌رسد ای علی و نه به معاویه که بر ما فرمان دهد.

سپس، به امیرمومنان گفتند: ما که با کنفرانس حکمین را اجرای عهدنامه موافقت کردیم و به آن راضی شدیم، اشتباه کردیم، حال متوجه شدیم که چه اشتباه بزرگی کردیم و اکنون توبه می‌کنیم و تو نیز ای علی چون مانند ما جریان «حکمین» را پذیرفتی اشتباه کردی و باید مانند ما از عهد و پیمان خویش بگذری و در انظار ملت به اشتباه خود اعتراف کنی و در پیشگاه خداوند توبه نمایی حضرت از شنیدن این سخن ناراحت شد و فریاد زد ای وای بر شما [۴۳] آیا پس از قبول یک پیمان بزرگ نظامی و رضایت دادن به اجرای آن

[صفحه ۶۹]

اکنون پیمان شکنی کنم؟ و به قانون اسلام پشت پا بزنم؟ مگر نه این است که قرآن مجید می‌گوید: اوفوا بالعهد [۴۴] به پیمان خویش وفادار باشید اما گروه «خوارج» بر سخن خویش اصرار ورزیدند و امیرمومنان نیز بر وفاء به پیمان خویش محکم تر از کوه ایستادگی کرد و هرگونه اعتراضی را ضمناً محکوم ساخت، چنانکه خطاب به آنها فرمود: ابعدا ان کتبناه نقضه آیا پس از نوشته و عهد کردن پیمان بشکنیم؟ [۴۵].

خوارج دست‌آویز دشمنان علی شدند

نارسائی فکری و جهل «خوارج» که موجب عصیان و سرکشی آنها گردید زمینه را اعمال کینه‌توزی و تعصبات ضد انسانی افراد سرشناسی فراهم ساخت.

یکی از آن افراد خطرناک «اشعث بن قیس» بود که با نظر امیرمومنان (ع) و برخی یاران فدائی و دورانیش او مانند مالک اشتر که مصمم بودند جنگ را در صفین در حالی که در آستانه فتح و ظفر بودند ادامه دهند، تا معاویه و همفکرانش را که خاری بر سر راه پیشرفت حکومت امیرمومنان بودند از میان بردارند، مخالفت کرد و زمینه‌ی یک ضربه‌ی بزرگ به حکومت حضرت را طرح‌ریزی کرد.

ما، در گذشته قسمتی از بیوگرافی او را و همچنین موانعی را که او بر سر راه پیشرفت فرمانروائی امیرمومنان (ع) به وجود آورد خاطر نشان ساختیم، اینک با چهره خطرناک دیگری آشنا می‌شویم:

چهره ابوموسی

فرد دیگری که در غوغای خوارج نقش بزرگی داشت و با افکار ارتجاعی و اعمال سبکسرانه‌ی خویش مسیر حکومت اسلامی را منحرف ساخت، «ابوموسی

[صفحه ۷۰]

اشعری» است که می‌توان او را مجسمه‌ی حماقت و خودخواهی نامید.

او با اینکه چندین سال از زندگی خود را در مجالست و مصاحبت با پیغمبر بزرگ اسلام (ص) بسر برد، ولی در نتیجه حماقت و کوتاه فکری خود هرگز نتوانست هدفهای ترقی‌بخش اسلام را درک کند و به واقعیت و فلسفه‌ی اسلام آنچنان که پیامبر (ص) می‌خواست آشنا شود او تنها به فورمول‌های خشکی از اسلام و به برخی مسائل آن هم به طور سطحی آشنا گشت.

او مرد مرده‌دل و کم‌تحرك و ساده‌لوحی بود که در دوران زندگیش اسلام را از دید انزوا و سازش با همه و آرامش و سکون ولو به قیمت از دست رفتن حقایق و واقعیات باشد، می‌نگریست، و درست می‌توان او را نقطه‌ی مقابل حضرت امیرمومنان و شاگردان مکتب انسان‌پرورش که فرادی جوشان و پرتحرک بودند دانست، یعنی علی (ع) مظهر انقلاب و جنبش و اعتلا و سربلندی اسلام، و

ابوموسی خواستار سکوت و قناعت به وضع موجود بود.

بینش و طرز تفکر او

ابوموسی می‌گشت تا در میان آیات و روایات اسلامی، مطالبی را به دست بیاورد که مردم را به سکوت و سازش با وضع موجود و احتیاط در جمیع امور دعوت کرده باشد، تا بدان وسیله مسلمانان را از حرکت و جنبشی که به رهبری امیرمومنان (ع) آغاز کرده بودند بازدارد.

او به شخصیت حضرت علی (ع) هر چند از نظر اینکه در حوزه اسلام به عالیترین درجه‌ی تکامل و تربیت اسلامی نائل گردیده و از علوم اسلامی و الهی کاملاً بهره‌مند شده ظاهراً اعتراف می‌کرد، اما از آن جهت که علی (ع) رهبر مبارزی است و دست به اقدامات اصلاحی بزرگی زده و می‌خواهد دستهای استثمارگران و استعمارگران را از جامعه اسلامی دور سازد، و می‌خواهد حکومت عادلانه‌ای بر اساس مساوات و آزادی هر چند به قیمت از دست دادن طلحه و زبیر و مبارزه خونین با معاویه و ریخته شدن خون هزاران سرباز اسلامی باشد، برقرار

[صفحه ۷۱]

سازد، و دست خائنین به ملت و ثروتهای ملی را از جامعه کوتاه کند او را دوست نمی‌دارد از او حمایت نمی‌کند چنانکه به مردم کوفه می‌گفت امام هدی و بیعت صحیحه الا. انه لا يجوز القتال معه لاهل القبلة [۴۶].

یعنی: علی پیشوای روشنگری است و بیعت مردم با او بر اساس آزادی و رضایت مردم صورت گرفته و صحیح است ولی به همراهی او مبارزه کردن با مسلمانان جائز نیست.

او با این فکر غلط بزرگترین ضربه را به مبارزات انقلابی علی (ع) وارد ساخت و گروهی از مسلمانان تن‌پرور و سست‌عنصر را با خود هم‌عقیده کرد و عملاً میدان را برای معاویه و دشمنان دیگر اسلام باز نمود.

او لاقبل به این آیه روشن و سازنده‌ی قرآن هم توجه نکرد که می‌گوید:

و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احديهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین. [۴۷].

یعنی هرگاه در جامعه‌ی اسلامی دو گروه پدیدار گشت که دست به مبارزات مسلحانه در برابر هم زدند، بر شما مسلمانان لازم است که زمینه اصلاح رامیان آن دو گروه فراهم سازید و اگر یکی از آن دو گروه در مقابل دیگری استبداد به خرج داد و در برابر حق تسلیم نشد، در این صورت وظیفه شما این است که به گروه دیگر که طرفدار حق و حقیقت می‌باشند بپیوندید تا به کمک یکدیگر گروه باطل را به تسلیم وادار نمایید.

او آنقدر افکارش پائین بود که برای عوام‌فریبان و نیرنگ‌بازانی که ماسک اسلام به چهره زده‌اند و برای پیشرفت منویات نامیمون خویش به اسلام ظاهری و به انجام برخی جزئیات و اعمال تشریفاتی اسلام تظاهر می‌کردند احترام قائل شد و مبارزه با آن را گناه بزرگی قلمداد کرد و مردم را از پیروی رهبر خجسته اسلامی یعنی علی (ع) بازداشت

[صفحه ۷۲]

آن هنگام که فرماندار کوفه بود و ارتش اسلام به رهبری امیرمومنان مشغول مبارزه و سرکوبی بیدادگران و تبعیض‌خواهانی چون طلحه و زبیر بود و می‌بایست بنابر وظیفه‌ی فرمانداریش سرباز و اسلحه و خوار و بار به میدان جنگ بفرستد از این وظیفه حیاتی و حساس خودداری می‌کرد و چنین کاری را به مصلحت اسلام نمی‌دانست.

او نه تنها از انجام این وظیفه خودداری می‌کرد بلکه رسماً با نظر امیرمومنان اظهار مخالفت می‌کرد و مجامعی را در حوزه فرمانروائیش «کوفه» تشکیل می‌داد و در آن مجامع به سخنانی می‌پرداخت، و در ضمن آن مردم را از تحرک و جنبش علیه

یغماگران و استعمارگران برحذر می‌داشت، در این هنگام امیرمومنان چون افکار پریشان این فرماندار ارتجاعی را شنید با فرستادن فرزند برومندش حضرت مجتبی (ع) و افسرانی رشید مانند عمار و مالک بانضمام نامه‌ای شدیدالحن او را به مبارزه و همفکری و اتحاد دعوت کرد، اینک متن نامه.

الی ابی موسی الاشعری، و هو عامله علی الکوفه، و قد بلغه عنه تشبیه الناس عن الخروج الیه لما ندبهم لحرب اصحاب الجمل.
من عبدالله علی امیرالمومنین الی عبدالله بن قیس.

اما بعد، فقد بلغنی عنک قول هو لک و علیک، فاذا قدم رسولی علیک فارفع ذیلک، و اشدد مئزرک و اخرج من حجرک و اندب من معک، فان حقت فانفذ و ان تفشلت فابعد!

و ایم الله لتوتین من حیث انت و لا- تترك حتی یخلط زبدک بخاثرک و ذائبک بجامدک، و حتی تعجل عن قعدتک و تحذر من امامک کحذرک من خلفک و ما هی بالهونینی التي ترجو، ولكنها الداهیه الکبری، یرکب جملها، و یذل صعبها و یسهل جملها.
فاعقل عقلک و املک امرک و خذ نصیبک و حظک.

فان کرهت ففتح الی غیر رحب و لا فی نجاه، فبالحری لتکفین و انت نائم، حتی، لا یقال: این فلان؟ و الله انه لحق مع محق، و ما ابالی ما صنع

[صفحه ۷۳]

الملحدون، والسلام. [۴۸].

نامه‌ایست از طرف علی علیه‌السلام به ابوموسی اشعری که عامل و کارگزار آن حضرت در کوفه بود، انگیزه نامه این بود که به حضرتش گزارش داده بودند که ابوموسی به جای تشویق مردم برای شرکت در جنگ جمل و پاسخ مثبت به دعوت امیرمومنان آنها را از اطاعت و همکاری با آن حضرت باز می‌دارد، اینک متن نامه:

از طرف بنده خدا علی امیرالمومنین به سوی عبدالله بن قیس.

اما بعد: سخنی از تو برای من گزارش کرده‌اند که همانطور که به سود است به زیان تو هم تمام خواهد شد، هنگامی که پیک من به سوی تو آمد بی‌درنگ خودت را جمع‌آوری کن و کمرت را محکم ببند و از جایگاهت خارج شو و افراد خود را احضار کن آن وقت اگر به حقیقت کار ما آگاه شدی به ما نزدیک شو و اگر در شک و حیرت فرورفتی از ما کناره بگیر، سوگند به خداوند در هر کجا و در هر شرایطی باشی گرفتار خواهی شد، و رهایی نمی‌یابی تا آنکه گوشت و استخوانت به هم کوبیده شود و تر و خشکت به هم آمیخته گردد و ظاهر و باطن آشکار شود، و فرصت نشستن و کنار آمدن نیافته از پس کار همچون پیش بترسی و برحذر باشی.

این پیش آمد «فتنه جمل» آنچنان که امیدوار شده‌ای برای تو آسان نمی‌گذرد بلکه حادثه بزرگی خواهد بود که باید بر شتر آن سوار شده و دشواریهایش را برطرف کرده و کوهها و ناهمواریهایش را صاف نمود.

بنابراین بید خرد و اندیشه‌ات را به کار بندی و بر اوضاع خود مسلط باشی، و ثمره کارت را بیابی و اگر نمی‌خواهی باید دور شوی بدون خوش آمد و بدون بهره و نتیجه، و دور از سعادت و رشد، تو که در خواب باشی قطعا دیگران وظیفه‌ی تو را انجام داده و کارهای تو را به عهده می‌گیرند، و تو آنچنان فراموش می‌شوی که نپرسند فلانی کجاست، به نام خدا سوگند که این راه حق است و به دست ذی حق و با

[صفحه ۷۴]

صلاحیتی اداره می‌شود و از افرادی که از حق و حقیقت کناره می‌گیرند باکی ندارم.

با اینکه او دمبدم خموده‌تر و سست‌تر می‌شد و بر انحراف خویش استوارتر می‌گشت، بالاخره آن دو افسر ورزیده یعنی «عمار» و

«مالک اشتر» برای یک هشدار جدی دادن به «ابوموسی» فرماندار کوفه وارد شهر کوفه گشتند و اخطار فوق را که رهبر اسلام به او نوشته بود رساندند.

او هم مردم کوفه را در مسجد بزرگ شهر احضار کرد و در برابر آنان و دو افسر نامبرده چنین گفت:

متن سخنرانی

ستایش پروردگاری را که ما را به واسطه‌ی بعثت پیامبرش «محمد» (ص) بزرگواری بخشید، و جدایی ما را به یگانگی و یک‌پارچگی مبدل ساخت و به ما روح برادری و دوستی عنایت کرد تا دشمنی و کینه‌توزی و خونریزی و یغماگری را کنار گذاشتیم.

خدای بزرگ فرموده است هر کس مومنی را عمدا بکشد، جایگاهش دوزخ دائمی خواهد بود.

ای ملت کوفه از مبارزه کردن با طلحه و زبیر و حمایت از علی بپرهیزید و سلاحهای خود را بر زمین بگذارید و برادران خود را نیز از این مبارزه منع کنید.

ای مردم کوفه اگر به فرمان خداوند گوش بدهید و از من پیروی کنید من از شما برای ملت عرب افرادی می‌سازم که بیچارگان در نزد شما چاره، و وحشتردگان در کنار شما پناه یابند.

بدانید که: علی گروه شما را برای مبارزه با مادرتان عایشه و یاران رسول خدای طلحه و زبیر و پیروانشان می‌خواهد بفرستد، ولی این بلوای بزرگی است که من بدان آگاهم زیرا این نهضتی که علی پرچم آن را به دوش می‌کشد، در آغاز شبهه ناکست و از انجام ناگوار آن من بیمناکم.

[صفحه ۷۵]

گویا که هم‌اکنون دو گوشم به آواز رسول خدا است که چنین فتنه‌هایی را یادآوری می‌کرد و می‌فرمود ای ابوموسی فتنه‌هایی در پیش است که تو در آن فتنه‌ها اگر در خواب باشی بهتر از آن است که بیدار باشی و اگر نشسته باشی بهتر از ایستادن، و اگر بپا بایستی بهتر از آنست که در آن کوشش کنی و آن را دنبال کنی. پس ای مردم شمشیرها را غلاف کنید و نیزه‌ها را کنار بگذارید و تیرها را از خود دور نمائید و زه‌های کمانتان را ببرید، قریش را به حال خودشان رها سازید تا خاک بر سر خودشان بپاشند. از من نصیحت بشنوید و سخن مرا مخالفت نکنید، راه صحیح این است که من نشان دادم.

پاسخ عمار

چون سخن «ابوموسی» به اینجا رسید «عمار» افسر شجاع امیرمومنان (ع) فوراً از جا برخاست و گفت: ای «ابوموسی» آیا تو آنچه را بیان داشتی از پیغمبر خدا (ص) شنیدی؟

ابوموسی پاسخ داد آری من شنیدم. عمار گفت: من هرگز این ادعا را قبول ندارم که پیغمبر (ص) در برابر این فتنه‌ها امر به سکوت کرده باشد، زیرا من شهادت می‌دهم که رسول خدا به علی فرمان داد که با ناکثین (طلحه و زبیر) نبرد کند، و نیز علی را به جنگ با قاسطین (معاویه و عمالش) فرمان داده است و اگر می‌خواهی برای تو گواهانی را حاضر سازم.

سپس عمار گفت: ای «ابوموسی» دستت را به من بده، ابوموسی دستش را به سوی او دراز کرد.

عمار به علامت اعتراض دست او را محکم گرفت و او را از منبر به زیر کشید [۴۹].

و بالاخره هزاران نفر از مردم کوفه به دعوت حضرت مجتبی (ع) و عمار و مالک اشتر پاسخ مثبت دادند و از شهر خارج گردیده به سپاهیان امیرمومنان (ع)

[صفحه ۷۶]

که در خارج بصره در انتظار بازگشت فرستاده‌های آن حضرت بودند پیوستند و در جنگ جمل شرکت جستند تا اینکه آن جنگ با فتح و پیروزی امیرمؤمنان علی (ع) پایان یافت.

افکار ارتجاعی

اشاره

گرچه در واقعه‌ی جمل ارتش اسلام - چنانکه گفتیم - پیروز گشت ولیکن افکار ارتجاعی و رکودانگیز «ابوموسی» عاقبت در برخی از مردم کوفه اثر گذاشت به طوری که جمعی از سربازان عراق او را مرد طرفدار صلح و آسایش می‌شناختند تا اینکه سرانجام در صفین به وسیله‌ی پافشاری اشعث بن قیس و برخی دیگر او را کاندیدای نمایندگی مردم عراق بر سر میز مذاکرات صلح کردند و او هم برای تحقیق بخشیدن به آرمان و آرزوهای خود که جامعه‌ی اسلامی را بی‌تحرك و سازشگر و تن‌پرور و دور از مبارزه در راه هدفهای عالی نگاه بدارد، همیشه به حرکات آهسته و ملایم و سراسر احتیاط عبدالله بن عمر عشق می‌ورزید، و او را سزاوار رهبری جامعه‌ی اسلامی می‌دانست که سرانجام در دام عمرو بن عاص افتاد و با نیرنگ و آتش نفاق و آشفتگی و فتنه‌ی خوارج را دامن زد و سیر حکومت علی را متوقف ساخت.

روز آتش‌بس

آن روز چه روز دردناکی بود فریادهای گوش خراش همراه با خشونت به گوش علی می‌رسید، انضباط و رعایت اصول نظامی فراموش گشته بود، جمعی فریب‌خورده، رو، در روی علی فریاد می‌زدند، حضرتش را به قبول پیشنهاد مردم شام که طبق نقشه‌ی عمرو عاص قرآن‌ها را بالای نیزه زده سپاه عراق را به حکمیت قرآن دعوت می‌کردند تهدید می‌نمودند. لحظه به لحظه عرصه را بر حضرت تنگ‌تر می‌کردند و او را به انتخاب حکم و نماینده کنفرانس صلح وادار می‌ساختند. دردناکتر آنکه به هیچ کدام از

[صفحه ۷۷]

سخنان علی گوش نمی‌دادند و تنها شخص مورد نظر خود یعنی ابوموسی اشعری را می‌خواستند که نماینده‌ی قانونی مردم عراق باشد و این لحظات برای هیچکس جز علی (ع) قابل تحمل نبود و تنها او بود که با روح نیرومند و ایمان محکم خویش در برابر این پیش‌آمد جانفرسا بردبار و شکمیا بود.

علی (ع) از عاقبت این خواسته‌های جاهلانه آگاه بود و برای آگاهی دادن به یارانش لب به سخن می‌گشود و حقایقی را آشکار می‌ساخت، منظره‌ی مردم شام و کارنامه معاویه و عمرو عاص و سوابق نادرست ابوموسی و نادانی‌هایش، و اصرار و پافشاری برخی از افسران برای قبول پیشنهاد معاویه و عمرو عاص، و بی‌تفاوتی عده‌ی دیگری از سربازانش همه و همه علی را وادار می‌کرد تا پرده‌ها را در برابر اغلب سربازانش که در آستانه‌ی گول خوردن و تصمیم گرفتن قطعی بودند برکنار زند و این حقایق را بازگو کند.

سیمای مردم شام

جفاه طغام و عبید افزام جمعوا من کل اوب، و تلقطوا من کل شوب ممن ینبغی ان یفقه و یودب و یعلم و یدرب و یولی علیه، و

یوخذ علی یدیه لیسوا من المهاجرین و الانصار و لا من الذین تبووا الدار و الایمان.
 الا و ان القوم اختاروا لانفسهم اقرب القوم مما تحبون، و انکم اخترتم لانفسکم اقرب لقوم مما تکرهون.
 و انما عهدکم بعبد الله ابن قیس بالامس یقول:
 «انها فتنه، فقطعوا او تارکم و شیموا سیوفکم».

فان کان صادقا فقد اخطا بمسیره غیر مستکره، و ان کان کاذبا فقد لزمته التهمه. فادفعوا فی صدر عمرو بن العاص بعبد الله بن العباس
 و خذوا مهل الایام و حوطوا قواصی الاسلام. الا ترون الی بلادکم تغزی و الی صفاتکم ترمی.
 شامیان ستمکارانی ناکس و بزرگانی فرومایه‌اند.

[صفحه ۷۸]

از گوشه و کنار زمین گریخته و در شام گرد آمده‌اند، بدون آنکه تربیت شده باشند آنان دانش نیاندوخته و آداب نیاموخته‌اند پس
 سزاوارند که دین و دانش ادب و درستکاری را بیاموزند.
 لازم است زمامداری شایسته بر آنها فرمانروائی کند و در راه زندگی دستشان را بگیرد نه مهاجرند که از هجرت خویش رنجی برده
 باشند و نه انصارن که افتخار خدمت‌گزاری و حمایت مهاجرین یافته باشند و نه آن گروه‌اند که قبل از هجرت اسلام آورده و در
 سرای خویش پایدار مانده باشند.
 شا ای مردم عراق:

آگاه باشید که شامیان کسی را برگزیدند (عمرو عاص) که به آرمانشان نزدیکتر و دلبسته‌تر است و شما کسی را انتخاب کردید
 (ابوموسی) که از آرمان شما دور و به هدف شما بی‌علاقه است. مگر دیروز را فراموش کردید عبدالله بن قیس (ابوموسی) در جنگ
 جمل می‌گفت این مبارزه‌ی اساسی و حیاتی (مبارزه با طلحه و زبیر و عایشه و اتباع آنها) فتنه‌ایست می‌بایست بندهای کمان خویش
 را پاره کنید و شمشیرهای خویش را در غلافها فروبرید اگر او راست می‌گفت و به حرف خویش ایمان داشت امروز اشتباه
 کرده‌است که به نزد ما آمده است.

و اگر دروغ می‌گفت به انسان دروغگو هرگز نمی‌توان اطمینان داشت، در هر حال او را کنار بگذارید و در برابر عمرو عاص پرتوان
 مردی چون ابن عباس را انتخاب کنید تا با نیرنگهای عمرو عاص مقابله کند در این کار فرصت را از دست ندهید مرزنشینان اسلام
 را دریابید و نگاهدارید آیا نمی‌نگرید که در شهرهایتان جنگ می‌کنند تا نابودتان سازند و سنگر قدرت شما را هدف خویش قرار
 داده‌اند تا نیروی شما را پراکنده سازند. [۵۰].

این سخنان با اینکه عامل جنبش و هیجان توده‌هاست، بر روح مرده‌ی آن گروه اثری نبخشید بلکه آنان را برخاسته‌ی نادرست
 خویش استوارتر ساخت و

[صفحه ۷۹]

پاسخی جز جنجال و هیاهو و طرفداری جدی از نمایندگی ابوموسی ندادند.

راستی جای تعجب و سوال بود که چه شد که یک باره سوابق نادرست، و سرپیچی ابوموسی از اقدام فوری به منظور رساندن قوای
 امدادی در مبارزه‌ی «جمل» فراموش شد و اکنون مرد خیرخواهی قلمداد می‌شود، البته در این میان برخی از یاوران علی (ع) به
 خوبی ابوموسی را می‌شناختند و در انتخاب او چیزی جز شکست و ننگ نمی‌دیدند ولی در اقلیت بودند.

ابوموسی از نظر روشن فکران

چنانکه احنف بن قیس می‌گوید: قد حلبت اشطره فوجدته قریب القعر کلیل المدیه و هو رجل یمان و قومه مع معاویه در ژرفای

وجودش فرورفتم او را سطحی و کوتاه‌نظر یافتم، او مردی است یمنی و قبیله‌اش دوستدار معاویه است. [۵۱].
و باز احنف با روحی افسرده «هنگام بدرقه» سفارشات دوستانه به ابوموسی می‌کند که مبادا نیرنگ عمر و در تو کارگر شود، و هنگامی که از بدرقه‌ی ابوموسی برمی‌گردد به پیشگاه رهبر خویش می‌شتابد و با نهایت تاسف می‌گوید: لا ارانا الا بعثنا رجلا لا ینکر خلعک [۵۲] یعنی ما مردی را به عنوان نماینده عراق فرستادیم که از برکنار ساختن شما از خلافت باکی ندارد
یکی از شعرای شام به نام ایمن بن حزیم پرده از اشتباه مردم عراق برمی‌دارد و ناتوانی و کم‌عمقی او را نسبت به عمرو بیان می‌کند و به طور جدی از انتخاب علی (ع) ابن عباس را طرفداری می‌کند و آن را شایسته این امر می‌داند و می‌گوید:

لو كان للقوم رای يعصمون به

من الضلال رموكم باین عباس

لكن رموكم بشیخ من ذوی یمن

لم یدر ما ضرب اخماس لاسداس

اگر عراقیان نظر استواری داشتند که خود را بدان از گمراهی حفظ می‌کردند، این

[صفحه ۸۰]

عباس را انتخاب می‌کردند، اما آنان پیر یمنی را انتخاب کردند که حاصل ضرب یک پنجم در یک ششم را بلد نیست.
این بود شخصیت علمی و اجتماعی و سیاسی مردی که حضرت امیرمومنان (ع) او را به خوبی می‌شناخت و به نمایندگی او از طرف مردم عراق نظر مخالف داشت ولی اکثریت سپاهیان عراق دانسته و ندانسته او را به عنوان نماینده‌ی رسمی ملت عراق انتخاب کردند و بالنتیجه ننگ و شکست بزرگی برای خود فراهم ساختند و بدتر از همه اینکه اساس بوجود آمدن غائله «خوارج» را که مورد بحث این کتاب است پی‌ریزی کردند.

شعاری که خونها به راه انداخت

اشاره

یکی از شعارهای داغ خوارج کلمه «لا حکم الا لله» است اولین بار که این شعار به عنوان اعتراض به عهدنامه حکمین گفته شد در میدان صفین بود. در آن روز که اشعث بن قیس به سرعت مفاد عهدنامه را با هیجان آب و تاب مخصوصی برای نظامیان می‌خواند و آنها را با خبر می‌ساخت، این شعار آغاز شد و در این جا به این نکته نیز باید توجه داشت که مفاد این عهدنامه مطلبی نبود که در یک اطاق دربسته یا در ضمن یک کنفرانس چند نفری تنظیم گشته و اکنون بخواهند آن را به افراد ارتش تحمیل کنند، بلکه آنچه را که سربازان خواستند و برایش پا به زمین کوبیدند به صورت عهدنامه‌ای درآمده و اکنون می‌بایست به آنها اعلام شود تا بدانند که این عهدنامه به امضاء بزرگان دو ارتش نیز رسیده و امیرمومنان نیز آن را پذیرفته است و می‌رود که به موقع اجراء درآید.

عکس‌العمل عهدنامه

اشعث بن قیس از جلو صفوف همچنان می‌گذشت و عهدنامه را می‌خواند، برخی سر تا پا گوش و بعضی سر در جیب تفکر فروبرده بودند، و برخی با خشم آمیخته با تعجب به کلمات آن توجه داشتند در این بین همین قدر که در برابر صفوف

[صفحه ۸۱]

نظامیان قبائل عنزه و مراد و بنی‌راسب و تمیم قرار گرفت یک مرتبه با جوش و خروش این فریاد به گوشش رسید که «لا حکم الا

«الله» ما نمی‌توانیم به طور دقیق بفهمیم که برای اولین بار این شعار را چه کسی گفت ولی هر چه بود کسانی که این شعار را ابداع کردند در مغز و فکر خود در جستجوی کلامی بودند که کاملاً مذهبی باشد و اعتراض آنها را بهتر و رساتر بازگو کند. این کلام از دهان هر که برخاست گویا دیگران نیز می‌خواستند چنین کلامی را بگویند اما مات مانده بودند، همین که این صدا در میدان صفین طنین افکند بدون درنگ حلقوم هزاران نظامی دیگر بدان باز شد و از آن پس مهمترین پایه و اصول مکتب خوارج قرار گرفت.

آنها دیگر برایشان عادی بود در کوچه و بازار خانه و کاشانه مسجد و میدان همیشه این کلام را به گوش علی و یارانش می‌رسانند که «لا حکم الا لله» این شعار آنقدر در نظر آنها رفته رفته رنگ عقیده و مذهب به خود گرفت که حتی آن وقت که برای «ترور» رهبر شایسته‌ی اسلام حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام شمشیر خود را بالا بردند با آهنگ «لا- حکم الا لله» آن را بر پریشانی عدالت و انسانیت فرود آوردند.

این شعار داغ که ضمناً حاکی از یک اعتراض هم بود در ابتدا در میدان صفین تنها به صورت شعار و سخن گفته شد و هنوز اقدام عملی همراه نداشت. فقط چند نفر از افراد داغ و پرحرارت که تاب و تحمل نداشتند و نتوانستند پیش آمدهای آینده را به بینند باسلاح خویش در حالی که این شعار را محکم بیان می‌کردند خود را به سپاه شام رسانند و با حمله‌ی جدی خود چند نفر را کشتند و به حمله خود ادامه دادند تا کشته شدند، آن دو نوجوان «جعد» و «معدان» از نخستین گویندگان این شعار از قبیله عنزه بودند. [۵۳].

اشعث پس از اینکه ماموریت خود را که ابلاغ مفاد عهدنامه به ارتش بود به پایان رسانید برگشت و برای گزارش کار خویش به مرکز فرماندهی در کنار

[صفحه ۸۲]

حضرت قرار گرفت، حضرت درباره‌ی واکنش ابلاغ مفاد عهدنامه از او توضیح خواست، او در جواب گفت: همه سپاهیان عراق جز عده‌ای ناچیز عصبی آن را پذیرفتند و آن گروه ناچیز با این شعار که «لا حکم الا لله» به مفاد عهدنامه اعتراض کردند. اشعث می‌خواست مطلب را بی‌اهمیت نشان بدهد اما این امر چگونه ممکن بود؟ طولی نکشید که چهره‌ی برخی افسران مسلح نمودار شد که یک یک آمدند و به خلاف چند لحظه‌ی قبل آمادگی خود را برای حمله و آغاز نبرد اعلام کردند. سعید بن قیس در میان یک گروه رزمنده‌ی قبیله‌ی همدان همچون دژی محکم نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین ها انا ذا و قومی لا نرادک و لا نرد علیک فرمانا بما شئت. [۵۴].

ای رهبر مومنان این من و این سربازان تحت فرمانم که همه از بستگان من می‌باشند در اطاعت تو هستیم و از فرمانت سر نمی‌تابیم به هر چه تصمیم داری فرمان ده، حضرت همچنانکه دیده بر ارتش شام دوخته بود پاسخ داد که: اما لو کان هذا قبل سطر الصحیفه لازلتم عن عسکرهم یعنی: اگر این سخنان را قبل از امضاء عهدنامه می‌گفتید من شامیان را از اردو گاهشان خارج می‌کردم اما اینک دیگر گذشته است.

افسر دیگر سلیمان بن صرد بود او در حالی که پرده‌ای از خون روی زخم صورتش کاملاً به چشم می‌خورد گفت: یا علی اگر یاورانی می‌یافتم هرگز به این عهدنامه تن در نمی‌دادم.

سپاهی دیگر محرز بن جریش گفت: یا امیرالمؤمنین اما الی الرجوع عن هذا الكتاب سبیل فوالله انی لاخاف ان یورث ذلای رهبر خجستگان آیا راهی برای زیر پا نهادن مفاد عهدنامه ممکن نیست؟ به خدا سوگند که می‌ترسم عاقبت این نامه موجب ذلت ما گردد. حضرت با بیانی محکم و استوار فرمود:

[صفحه ۸۳]

ابعد ان کتبناه نناقضه [۵۵].

آیا پس از نوشتن و عهد کردن پیمان بشکنیم؟ یعنی این آدین مردانگی و انسانیت نیست که من رهبری پیمان شکن و شما مردمی ناستوار باشید.

اضطراب ارتش

رفته رفته موجی از تشویش و اضطراب نظامیان عراق را فراگرفت هر چند که قبلا خستگی و فرسایندگی جنگ آنها را به صلح و مذاکره وادار کرد ولی اکنون پشیمانی از استقرار آتش بس آنان را رنج می دهد آنها در یک لحظه به خود آمدند که چرا الزاما جنگی که تا چند لحظه دیگر پیروزی بزرگی داشت و دروازه های دمشق را بروی آنان می گشود متوقف ساختند و اکنون جز کشته های بسیار و زخمی های فراوان و از بین رفتن مقادیر زیادی بودجه نظامی و توقف بیش از ۱۰۰ روز در بیابان صفین دور از خانه و کاشانه چیزی عایدشان نگشته و تنها نتیجه ی این همه محرومیتها عهدنامه ایست که با ابتکار و نیرنگ معاویه و عمروعاص و اجبار نابجای خودشان بوجود آمده و عاقبت آن را جز شکست و رسوائی نمی بینند و تازه مسئولیت بزرگی به گردن خود و رهبرشان آمده و آن وفای به پیمان است که اصولا جنگ و کشتار آنها برای حفظ چنین دستورات متین اسلام است.

آیا چگونه ممکن است برای نظام بخشیدن به زندگی اجتماعی مردم و به پا داشتن تعالیم اسلام مبارزه کنند و آنگاه خودشان قوانینش را زیر پا بگذارند.

بازگشت به کوفه

حضرت امیر چون متوجه بود که توقف ارتش دیگر در اردوگاه صفین کاملا بی نتیجه است دستور مراجعت به کوفه را صادر کرد. سربازان با دلسردی و سائل را جمع آوری کرده راه کوفه را در پیش گرفتند پیشوای بزرگ آنان با تاثر فوق العاده در حالی که افسران ارشد نظامی در

[صفحه ۸۴]

کنارش به چشم می خوردند آرام آرام به سوی کوفه گام برمی دارد و گاه گاه به سوالات برخی پاسخی کوتاه می دهد. در نظر سربازانی که از میدان جنگ و وقایع جنگ فراغت یافته اند اکنون منظره شهر کوفه، خانه ها، کوچه ها، و خیابانها، و مساجد و مراکز عمومی مجسم می شود.

بستگان سربازان و اهالی شهر کوفه که با شور و هیجان و فریادهای مهیج در موقع عزیمت به جنگ آنها را تا دروازه ی کوفه بدرقه کرده بودند اکنون منتظر ارمغان این جنگ و نتیجه ی آن همه فریادها و تشویقها و بردباری ها و تحمل و دوری ها هستند برای نظامیان نیز این مشکل وجود دارد که برابر موقع و انتظار بستگان خود چه بگویند.

زنان و کودکان، مادران و پدران پیر که جوانان خود را به میدان جهاد فرستاده اند، و اکنون اسبهای بدون صاحب، سلاحهای بدون سرباز را که بینند قهرا صدای شیون آنان بلند خواهد شد.

در برابر این همه مشکلات و مصائب اگر یک چیز وجود می داشت، این مشکلات را مرتفع می ساخت، و مصائب را التیام می بخید و آن پیروزی جنگی بود، آنها اگر می دیدند که دشمن دین و دنیای خود را ریشه کن ساخته، و امنیت واقعی را به سرزمینهای اسلامی بازگردانده اند رنج مصیبت را با لبخند پیروزی جبران می کردند اما اکنون تنها موضوعی که افکار سربازان را در مسیر بازگشت سخت رنج می دهد این است که اگر پرسند نتیجه ی جنگ چه شد اینان چه پاسخی بدهند؟ آیا بگویند ما تا سرپرده دشمن پیش رفتیم ولی خود دیوانه وار بازگشتیم آیا بگویند ما به رهبران خود گفتیم که اگر آتش بس اعلام نکنند آنها را خواهیم کشت. ما به او

الزام کردیم که قرارداد صلح را امضا کند، چه بگویند تا مردم آنها را بپذیرند و شرمنده ن سازند؟ راستی مشکل بود، بالاخره سربازان هر چه بیشتر خزینه مغز خود را کاویدند کمتر به پاسخ قانع کننده‌ای دست یافتند، تنها امیرمومنان بود که هنگام حرکت دست به درگاه خدای برده و می گفت: اللهم انی اعوذ

[صفحه ۸۵]

بک من وعشاء السفر و کابه المنقلب و سوء المنظر فی المال و الاهل. [۵۶].

بار خدایا از سختی‌های سفر و اندوه بازگشت و بدی نگاه در اهل و مال به تو پناه می‌برم.

دشتها و بیابان‌ها طی شد و دورنمای باغستانها و منازل کوفه از دور نمایان گشت و هیجان و التهاب سربازان بیشتر شد.

تصمیم ناگهانی

اشاره

اما یک فکر ناگهانی برخی را فراگرفت و بدون تامل آن را در ذهن پرورش دادند و آن این بود که ما بنابر آنچه گفتیم لا حکم الا لله اکنون شایسته نیست همدوش با علی وارد کوفه شدیم و رنج شرمساری را تحمل کنیم ما که فرمان و حکم علی را در خود نافذ نمی‌دانیم پس چه بهتر برای بارور ساختن اندیشه‌مان و تعیین خط مشی خود در قبال حکومت علی و معاویه وارد کوفه نشویم بلکه در محلی در خارج از کوفه مستقر گردیم و مرکز فعالیت خود را آنجا قرار دهیم بلافاصله همدیگر را خبر کرده و به سرعت همه آنها آگاه شدند، یاران باوفای علی (ع) هر قدر آنها را نصیحت کردند و از تفرق و جدائی برحذر ساختند آنها بر اصرار و مخالفت خود افزودند به علاوه ناجوانمردانه به علی (ع) و یارانش ناسزا گفتند و به یاروه‌سرائی‌ها پرداختند.

همین که جاده‌ی فرعی قریه «حروراء» که نزدیک کوفه بود نمودار گشت خوارج آنجا را برای اجتماع خود انتخاب کردند، هنگامی که به آن جاده رسیدند صفوف سربازان از هم پاشیده بسان روخانه‌ای که در مقسم به رود منشعب می‌گردد انشعاب حاصل گشت و قریب ده هزار سرباز از ارتش علی (ع) جدا شدند و راه حروراء را در پیش گرفتند و با فریادهای خشم‌آگین این شعار داغ را به گوش علی علیه‌السلام و یارانش رسانیدند که: لا حکم الا لله، البیعه لله، البیعه لله [۵۷].

حکم از آن خداست بیعت از آن خداست، از آن خداست.

[صفحه ۸۶]

حضرت همچنان خاموش و آرام به حرکت خویش ادامه داد و هیچگونه عکس‌العمل نشان نداد و غیر از این هم ممکن نبود زیرا آغاز یک نبرد در پشت دروازه کوفه بین دو گروه از یک ارتش در برابر دیدگان اهالی کوفه آن هم پس از واقعه‌ی صفین فعلا کار بیهوده‌ای بود، از این رو حضرت با حلم و بردباری مخصوصی توجهی به سخنان کفرآمیز آنان نکرد تا به دروازه‌ی کوفه نزدیک شدند.

گورستان خاموش

ناگاه گورستان خاموش نظر علی (ع) را به خود جلب کرد او در این حال گویا موقع را مناسب دید که برای بیدار کردن افکار و هشدار دادن به مردم لب به سخن بگشاید و با مردگان زنده‌دل سخن بگوید تا اینکه زندگان مرده‌دل که در هر عصر و زمان در نتیجه‌ی افراط در دلبستگی به این دنیا آتش حرص و آز را شعله‌ور می‌سازند حق‌کشی‌ها می‌کنند، و فتنه‌ها به راه می‌اندازند، تکانی بخورند و پند بگیرند، و متنبه شوند، خطاب به خاک‌نشینان چنین گفت:

یا اهل الدیار الموحشه و المحال المقفره والقبور المظلمه، یا اهل التربه، یا اهل الغربه یا اهل الوحده، یا اهل الوحشه انتم لنا فرط سابق، و نحن لکم تبع لاحق اما الدور فقد سکت و اما الازواج فقد نحت و اما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندکم؟ [۵۸] اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان «خیر الزاد التقوی» [۵۹].

ای ساکنان خانه‌های ترسناک و جاهای ناآباد قبرهای تاریک،

ای خاک‌نشینان، ای دورماندگان از وطن، ای اهالی تنهائی و وحشت. شما پیشرو مائید که جلو رفته‌اید و ما پیروان شما که به شما ملحق می‌گردیم به شما بگویم که: خانه‌های شما را دیگران ساکن شدند، و زنان شما را دیگران گرفتند و مالهای شما را قسمت کردند این گزارش چیزی است که نزد ماست شما بگوئید گزارش چیزی که نزد شماست چیست؟

[صفحه ۸۷]

پس از آن رو به همراهان خود کرد و فرمود: قسم به خداوند اگر اجازه‌ی سخن گفتن به آنها داده می‌شد به ما می‌گفتند که بهترین توشه برای آخرت تقوی است سپس رو به آسمان کرد و گفت:

اللهم اغفر لنا و لهم و تجاوز عنا و عنهم. [۶۰].

خداوندا ما را و آنان را بیامرز و به عفو و بخششت از ما و آنان دیده برپوش.

[صفحه ۸۸]

امیر مومنان و مشکلات بزرگ

اشاره

حضرت امیر مومنان (ع) پس از اینکه وارد شهر گردید، فصل دیگری از روزگار دردناوی آغاز شد سخنان ناروا و حرفهای نیش‌دار خوارج شروع گردید. در عین اینکه در اثر جهل خود فریب خورده‌اند و باعث گردیده‌اند که آن حضرت دست خالی از میدان صفین برگردد، کار او را بیهوده می‌دانند و چون افرادی کم‌رشد و کوتاه‌فکری هستند به اندک سوژه‌ای بازار اتهام و انتقاد خود را رواج می‌بخشند، این گروه مشخص که مارک خوارج دارند هر گاه در کوچه علی را می‌بینند با شعار «لا حکم الا لله» او را آزار می‌دهند و اگر در خیابان و بازار و مسجد با او روبرو می‌شوند باز با این شعار دلگیری می‌سازند، دردناکتر از همه اینکه آنان که دیروز به سیمای علی (ع) به عنوان یک رهبر ممتاز و امام آسمانی نگاه می‌کردند، امروز به سیمای او و یاورانش بدیده کفر و ارتداد می‌نگرند.

بزرگواری و عدالت

اما علی (ع) مرد خدا و رهبر عادل، راستی چقدر کریم و شایسته است که کوچکترین تغییری در روش عادلانه‌اش نسبت به عکس‌العمل‌های لفظی آنان نداد بلکه به آنها فرمود:

[صفحه ۸۹]

ان لکم عندنا ثلاثا لا نمنعکم صلوه فی هذا المسجد و لا نمنعکم نصیبکم من هذا الفیء ما کانت ایدیکم مع ایدینا و لا نقاتلکم حتی تقاتلوننا. [۶۱].

سه حق مسلم شما نزد ما محفوظ است:

۱- ما شما را هرگز از ادای نماز در مسجد جامع شهر و از شرکت در اجتماعات خود منع نمی‌کنیم.

۲- حقوق شما را از بیت‌المال تا هنگامی که با ما هستید قطع نمی‌نمائیم.

۳- تا شما بروی ما شمشیر نکشید و آغاز جنگ نکنید ما هرگز به جنگ با شما اقدام نخواهیم کرد.

برای پی بردن به عدالت و بزرگواری حضرت علی (ع) باید به این نکته توجه داشت که این رفتار مسالمت‌آمیز و محبت‌انگیز در برابر مردم خدمتگزار و آرامی صورت نمی‌گیرد تا یک کار عادی باشد این رفتار در برابر مردمی است که برای نابودی آن حضرت و یارانش و حکومت او پی فرصت مناسبی می‌گردند و برای توطئه خطرناک هر لحظه تصمیمشان جدی‌تر و صفوفشان فشرده‌تر می‌شود کدام زمامداری در سطح زمین می‌تواند به این حد بزرگواری و از خود گذشتگی برسد؟ و تا این اندازه حقوق مخالفین جدی خود را رعایت کند، آیا این کرم و شایستگی جز در علی و فرزندان معصومش دیده می‌شود؟ این فضائل و هزاران امتیاز نظیر آنست که علی را از زمامداران دیگر جدا می‌سازد و مکتب علوی را الگوی مکاتب بزرگ جهان قرار می‌دهد و نهج البلاغه‌اش را که اساس تذکر این حقایق است جاویدان و درخشان می‌سازد.

فرمانروایی‌ها

اگر صحنه‌های خونبار حکومت معاویه به دقت بررسی شود، اگر اعدامهای

[صفحه ۹۰]

پی در پی مردانی را مانند عمرو بن حمق خزاعی و رشید هجری، و حجر بن عدی که تنها به جرم محکوم ساختن رژیم جنایت‌آفرین معاویه اعدام گردیدند در نظر گرفته شود و بالا-خره اگر خفقان عمومی ملت را برای جلوگیری از اعتراض به وضع موجود زمان معاویه را با آزادی و عدالت و مساوات و عطوفت دوران حکومت علی مقایسه کنید، آن وقت روشن می‌شود که عشق به مکتب علی وظیفه هر انسانی است که وجدان بیدار و عقل روشن دارد. معاویه کوچکترین حرف اعتراض‌آمیز را موجب قتل و ترور اعتراض‌کننده می‌دانست و فوراً او را به شمشیر جلاد یا چوبه‌دار یا کاسه‌ی زهری می‌سپارد اما علی (ع) رهبر آزادگان به خطرناکترین معترضین و دشمنان داخلی خود خوارج فرمود:

ان سکتوا عمناهم و ان تکلموا حججناهم و ان خرجوا علینا قاتلناهم.

اگر آنها خاموش شوند ما با آنها حرفی نداریم، و اگر لب به اعتراض بکشایند ما با منطق و برهان آنها را قنق می‌سازیم، و اگر بروی ما اسلحه بکشند در این صورت چاره‌ای جز نبرد با آنان نداریم.

شکیبایی علی

اشاره

روزی امیرمؤمنان در مجمع مردم روی منبر سخن می‌گفت در این حال مردی سوالی کرد حضرت بدون درنگ او را پاسخ گفت یکی از خوارج به راحتی و بدون ترس خطاب به مردم فریاد زد قاتله الله ما افقهه یعنی خدای او را بکشد چقدر دانا و آگاه است. یاران علی علیه‌السلام خواستند او را تنبیه کنند حضرت فرمود: آزارش نکنید زیرا او به شخص من بد گفت بدین ترتیب در برابر گفته‌های نابجا و دشنامهای علنی مردم در موقع خود گذشت به خرج می‌داد، غالباً در موقعی که آن حضرت در مراکز جمعیت مشغول سخن گفتن بود سخنانش را قطع کرده و از گوشه و کنار مسجد فریاد می‌زدند لا حکم الا لله حضرت بدون اینکه اظهار ناراحتی بکند صبر می‌کرد تا فریادشان تمام می‌شد سپس به سخنانش ادامه می‌داد.

[صفحه ۹۱]

در مجامع عمومی

خوارج در نماز جماعت عمومی شرکت نمی‌کردند اما برای دادن شعار و آزار رساندن به علی (ع) در اجتماع نمازگزاران حاضر می‌شدند، روزی هنگامی که حضرت به جماعت ایستاد و مشغول نماز شد ناگاه «ابن الکواء» که یکی از خوارج بود فریاد زد و این آیه را به عنوان اعتراض به رویه‌ی آن حضرت قرائت کرد.

و لقد اوحى اليك والى الذين من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرين.

آیه با پیغمبر روی سخن دارد و می‌فرماید ای پیامبر به تو و پیامبران پیش از تو گفته شد که اگر از دین خارج شوید اعمال گذشته‌تان نادیده گرفته می‌شود و در ردیف زیانکاران قرار می‌گیرید. با خواندن این آیه نسبت به آن حضرت که ایمان مجسم بود این اعتراض را داشتند که او در میدان صفین با قبول کردن موضوع حکمیت کافر شده است و همه زحمات او بر باد رفته و بی‌حاصل است ولی امیرمؤمنان بنا به قانون: اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا یعنی هنگامی که در برابر شما قرآن می‌خوانند شما در هر حالی هستید به آن گوش فرادهید و ساکت و آرام باشید.

مانند کوهی از متانت ساکت ایستاد تا خواندن آیه تمام شد سپس قرائت نماز را شروع کرد، باز آن مرد خارجی آیه را از سر گرفت حضرت نیز مجدداً ساکت شد او چندین بار با این عمل امیرمؤمنان را از ادامه نماز بازداشت، عاقبت امر حضرت برای اینکه هم جواب او را داده باشد و هم نماز به هم نخورد این آیه را تلاوت کرد فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون [۶۲] شکبیا و ثابت قدم باش که وعده خداوند درست است مبادا مردم ناستوار و بی‌ایمان تو را سبکسار و متزلزل کنند.

[صفحه ۹۲]

حضرتش با این پاسخ هم نمازگزاران را دلگرم ساخت و هم جواب اعتراض گستاخانه‌ی خوارج را داد.

او همچنان که خودش فرمود همیشه سعی می‌کرد جواب اعتراضات و شعارهای آنان را با منطقی روشن و برهانی محکم بدهد تا اینکه شاید به اشتباهات فکری خود پی برده و از آن دست بردارند.

توضیحی درباره این شعار خونین

در این موضوع تردید نیست که خوارج شعار «لا حکم الا لله» را از قرآن گرفتند ولی آنها بر اثر ناآگاهی و جمود فکری که داشتند در تفسیر این جمله اشتباه می‌کردند. قرآن ضمن آیه‌ای می‌فرماید:

ان الحكم الا- لله یقض الحق و هو خیر الفاصلین. [۶۳] یعنی حکم مختص خداوند است و اوست که حقیقت را بیان می‌کند و او بهترین تفاوت‌گذارنده بین حق و باطل است.

آنها چون بهره‌ی کافی از علم و دانش نداشتند در اشتباه بزرگی فرورفتند زیرا دقت نکردند که مقصود از حکم که مخصوص خداوند است چیست؟

و حال آنکه با توجه کامل معلوم می‌شود که حکم در اینجا به معنای قانون است و مفاد این آیه این است که: هیچکس به جز خداوند حق قانونگزاری ندارد.

اما این گروه کج‌اندیش اینطور فکر می‌کردند که حکم به معنای حکومت است و شامل حکمیت هم می‌شود و بنابراین حکمیت نیز مخصوص خداوند است و امیرمؤمنان (ع) که در صفین به حکمیت راضی شد برخلاف قرآن عمل کرد، خوارج نادان که می‌خواستند بر اساس برداشت خود از قرآن و سخنان خداوند مکتبی را تاسیس و از آن ترویج کنند غافل از آنکه قرآن رای ناپسند آنها را صریحاً رد کرده زیرا همان قرآن که به اتکاء آن می‌خواهند حکومت را فقط حق

[صفحه ۹۳]

خداوند بدانند و بر حکومت امیرمومنان خورده بگیرند در این چند مورد که اینها نسبت به اختلاف دو جبهه و دو گروه بزرگ از مسلمانان ناچیز و کم‌اهمیت است حق حکمیت را به انسانها داده است:

۱- در مورد اختلاف بین زن و شوهر دستور داده است که فردی از طرف خانواده‌ی زن و دیگری از طرف خانواده‌ی شوهر برای مذاکره و برطرف کردن اختلافات بین آنان حکومت کنند و فرموده است:

و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها. [۶۴] یعنی اگر بیم آن دارید که اختلاف میان زن و شوهر دامنه بیشتر پیدا کند و به جای حساستر بکشد، در این صورت یک فرد را به عنوان حکم از جانب خانواده‌ی شوهر و فرد دیگری را به همین عنوان از طرف خانواده‌ی زن انتخاب کنید تا با تفاهم و تشریک مساعی به این اختلاف خاتمه بدهند.

۲- در مورد شکار در حال احرام اگر آن محرم عمدا دست به این کار بزند می‌بایست کفاره بدهد و در مورد تعیین حیوانی که باید کفاره داده شود حکومت دو انسان عادل پذیرفته می‌شود چنانکه می‌گوید: و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم.

خوارج به این نکته توجه نداشتند که مسئله اختلاف بین دو گروه بزرگ از مسلمانان با اهمیت‌تر از اختلاف بین زن و شوهر و یا تعیین حیوانی است که به عنوان کفاره باید داده شود.

و قرآن که در مورد اختلافات ناچیز حق حکمیت را به انسانها می‌دهد قطعا در موارد حساس و اختلافات بزرگ به منظور نجات یک ملت و تعیین سرنوشت یک امت روا بلکه لازم خواهد دانست. این گروه کج‌اندیش در عقیده اشتباه‌آمیز خود جدا پافشاری می‌کردند و در اجتماع کوچک خود پایه یک نظام و مرام جدیدی را پی‌ریزی می‌نمودند.

[صفحه ۹۴]

یکی از مشکلاتی که خوارج در آغاز کار خود با آن مواجه بودند این بود که از یک طرف برای سر و سامان بخشیدن به اجتماع خود احتیاج به رهبری داشتند و ناگزیر بودند که او را از میان خودشان برای این سمت برگزینند.

و از طرفی موضوع انتخاب رهبر برخلاف مرام و مکتب آنها بود، زیرا مرام آنها این بود که فرمانروا و حکم منحصر خداوند است و لذا دولتی را که می‌خواستند به وجود بیاورند بر این اساس بود که:

رئیس دولت خداوند و بیعت هم فقط برای خداوند است و برای تشکیل چنین دولتی «حرقوص بن زهیر» هیچ منصبی را نپذیرفت، «حمزه بن سنان» و «شریح بن اوفی» که نیز دو نفر از بزرگان خوارج بودند ریاستی را نپذیرفتند و پذیرفتن ریاست را برخلاف مرام خود می‌دیدند.

اما «عبدالله بن وهب» که یکی دیگر از سران آنها بود جامعه‌ی طغیانگر خود را سخت در حال آشفتگی می‌دید و به این مسئله کاملا توجه داشت که باید بر سر عقیده خود بماند و حاکمی جز خدا در بین نباشد و با بی‌نظمی و سردرگمی افراد بسازد و یا اینکه استثناء برخلاف عقیده‌ی خوارج برای سر و سامان بخشیدن بن جامعه‌ی خوارج ریاست را برگزینند. از این رو ناگهان در مقابل خوارج که ریاست را به او واگذار می‌کردند گفت:

هاتوها والله لا آخذها رغبه فی الدنيا و لا ادعها فرقا من الموت.

«یعنی ریاست را به من بدهید ولی به خدا قسم آن را از روی رغبت و شوق نمی‌پذیرم و از ترس مرگ هم آن را از دست نمی‌دهیم». [۶۵].

این جریان خود روشنگر این نکته است که این گروه در روش و عقیده خود چه اندازه در اشتباه می‌باشند در حالی که خودشان نمی‌توانند بدون فرمانروا حیاتی داشته باشند و اجتماع کوچک خود را اداره کنند و لذا عملا برای خودشان رهبری انتخاب و معین

می‌کنند، آن وقت با شعار «لا حکم الا لله» و اصرار و

[صفحه ۹۵]

فشار می‌خواهند دولت اسلامی را وادار کنند که برای خودشان رهبری انتخاب نکنند چون حق حکمیت و انتخاب رهبر ندارند، آنها برای تاکید در اجراء نظریه خود هنگامی که امیرمومنان وارد کوفه گردید «زرعه بن برج طائی» و «حرقوص بن ظهیر تمیمی ذوالثدیه» که دو تن از سران آنها بودند به حضورش رسیدند و پیشنهاد اجراء این رای را نمودند، سپس برای جلب توجه مردم و ایجاد تشویش و اضطراب هنگامی که آن حضرت در برابر ملت قرار گرفت و می‌خواست سخنرانی کند ناگهان طبق توطئه و تبانی قبلی از گوشه و کنار مسجد فریادی از حلقوم آن مردم فریب خورده برمی‌خواست که «لا حکم الا لله» مرد دیگری برای اینکه به آن حضرت به عقیده خودش هشدار بدهد و ضمناً اعتقاد و ایمان راسخ مردم را نسبت به حضرتش سست و متزلزل سازد با فریاد این آیه را قرائت کرد: «و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین» در این آیه خداوند به پیغمبرش هشدار می‌دهد که جلوتر به تو و پیامبران دیگر اعلام شده است که اگر به خدا شرک بورزید تمام اعمالتان نادیده گرفته می‌شود.

منظور او هم از خواندن این آیه بود که تمام خدمات تو به اسلام بر اثر تعیین حکمین از بین رفته است.

حضرت بلافاصله این آیه را از قرآن در جواب او خواند فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون شکیباً باش پیمان خداوند درست است و نمی‌بایست سخنان مردمی که واهیند و یقین ندارند تو را سست گرداند. [۶۶].

امیرمومنان برای آگاهی ملت که در برابر طوفان شعار دادن‌ها و تبلیغات آنها قرار گرفته بودند، خطبه‌ای را که در طی آن بی‌اساس بودن عقیده و نظریه آنها را بیان داشته به لزوم حکومت و زمامدار جهت ایجاد نظم و برطرف شدن هرج و مرج در اجتماع تصریح نموده است ایراد فرمود و آن خطبه این است:

کلمه حق یراد بها باطل. نعم انه لا حکم الا لله ولكن هولاء یقولون: لا امره

[صفحه ۹۶]

الا لله. و انه لا ید للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المومن و یستمع فیها الکافر و یتبع فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و نامن به السبل و یوخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح بر و یستراح من فاجر. [۶۷].

این شعار سخن حقی است ولی از گفتن آن، منظور باطلی دارند البته حکم به معنای قانونگذاری ویژه‌ی خداوند است ولی اینان حکم را به معنای فرمانروائی تفسیر می‌کنند و می‌گویند غیر از خدا فرمانروائی وجود ندارد.

در صورتی که مردم خود را به فرمانروائی از بشر محتاج می‌دانند حال گاه، آن فرمانروا نیکوکار است گاه بدکار، تا در پرتو حکومت او مومن کارهای شایسته‌ی خود را انجام دهد و بی‌دین و کافر، از زندگی مادی خود بهره‌مند گردد و خداوند دوره‌ها و روزگار مقدر را به پایان برساند و با حکومت او مالیات‌ها جمع‌آوری می‌گردد، و با دشمن پیکار می‌شود، امنیت راهها برقرار می‌گردد تا نیکوکار در آسایش باشد و از شر بدکار، مردم ایمن باشند.

از آن زمان که خوارج به عنوان یک گروه کجرو افراطی از حکومت امیرمومنان علیه‌السلام کناره گرفته و صحرای «حرواء» که در نزدیکی کوفه بود مرکز اجتماعات خود قرار دادند تا زمانی که نبرد نهروان آغاز گردید و اجتماع بزرگ آنها محو گردید بین امیرمومنان و خوارج برخوردی یا به صورت گفتگوهای پراکنده و یا به صورت اجتماعات به وجود آمد، و چون امیرمومنان در حکومت خود آخرین مرحله‌ی آزادی را به ملت خود داده بود هیچ کس عکس‌العمل خشونت‌آمیزی در مقابل اعتراض‌ها و اعتصابها و تظاهرات و یا شعارها و فریادهای خوارج نشان نمی‌داد. در صورتی که او می‌توانست با بازداشت‌های سیاسی و شکنجه‌ها و اعمال خشونت‌ها جلو اینگونه اعمال مخصوصاً هتاکی‌های آنها را بگیرد.

البته این موضوع از امتیازات حکومت عادلانه علی (ع) بود که در جهان بی سابقه است، و مهمترین علت آن این بود که حکومت در نظر او وسیله بود نه

[صفحه ۹۷]

هدف، یعنی آن حضرت در فکر حکومت و زعامت خود نبود، او فقط می‌خواست که در پناه حکومتش ملت و جامعه اسلامی در بهترین شرایط مادی و معنوی به سر ببرند، او فقط دوست می‌داشت که: مردم از آزادی و مساوات کامل بهره‌مند باشند و در پناه حکومتش مظلومین حمایت شوند، ستمگران مجازات گردند، جلو سوءاستفاده از قدرتها گرفته شود، و بالاخره کاملترین وسائل تربیتی در راه رشد و تربیت و آگاهی مردم به کار بیفتد چنانکه خود در هنگامه‌ی جمل در زیر یک خیمه نظامی در حالی که کفشش را وصله می‌زد این حقیقت را به ابن عباس تذکر داد:

والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا.

یعنی این کفش پروصله در نظر من از فرمانروائی بر شما پرارزش تر است مگر در زمانی که در سایه‌ی زعامت خود حق را پایدار و باطل را سرکوب نمایم. [۶۸].

اکنون علی (ع) که الگوی رهبری بشریت است، مربی و معلم مردم است پدر دلسوز و مهربان ملت اسلام است، در برابر یک گروه فریب‌خورده و کج‌فکر واقع گردیده است باید تا سر حد امکان مدارا و دلسوزی کند، به نصیحت و موعظه بپردازد و بالاخره به هر اقدامی که موجب هدایت آنهاست دست بزند و خشونت را آن وقت اعمال کند که برای حفظ جان و مال و امنیت ملت اسلام چاره‌ای جز آن نداشته باشد.

اینجاست که خط مشی زمامداری آن حضرت کاملا روشن می‌گردد و دنیا ناگزیر است که او را به عنوان یک رهبر و مربی دلسوز و خیرخواه انسانها بشناسد.

[صفحه ۹۸]

مناظرات امیرالمومنین علی با خوارج

اشاره

مذاکرات و مناظراتی که بین خوارج و آن حضرت در ظرف این مدت به صورتهای گوناگون واقع گردیده است بسیار است و از نظر تاریخ، ترتیب آنها کاملا روشن نیست چون برخی از آنها در کوفه بوده، بعضی در خارج از کوفه و لشکرگاه خوارج، و قسمتی قبل از آغاز جنگ و بعضی در اثناء جنگ بوده است.

ما در نقل و شرح این خطبه‌ها سعی می‌کنیم ترتیب را تا آنجا که ممکن است مراعات کنیم زیرا بهترین خاصیت رعایت ترتیب مذاکرات آنست که این نکته روشن می‌شود که از نظر روانی تا چه حد نصایح و هشدارهای حضرت ثمربخش بوده و چه تحولی در افکار آنان پدید آورده است، زیرا در سایه همین نصایح و سخنان منطقی و مستدل آن حضرت در آغاز جنگ خوارج، یک گروه ۸ هزار نفری از لشکر ۱۲ هزار نفری خوارج از عقیده انحرافی خود بازگشته و به لشکر حضرت پیوستند، و این موضوع تنها و تنها نتیجه مدارا و دلسوزی حضرت امیرمومنان نسبت به یک گروه خطارکار است.

نخستین مذاکره

شاید اولین مذاکره‌ی خوارج با حضرت در کوفه هنگام بازگشت از صفین بوقوع پیوسته است.

طبری در تاریخ خود می‌گوید: چون حضرت علی (ع) وارد کوفه شد گروه

[صفحه ۹۹]

بسیاری از خوارج وارد کوفه شدند و جمعی از آنها در خارج کوفه در محلی به نام نخيله از همراهی با حضرت سر باز زده و مستقر شدند، سپس حرقوص بن زهیر و زرعه بن برج طائی در کوفه با حضرت روبرو شده حرقوص به عنوان نماینده از طرف گروه خوارج به او گفت: به خاطر گناه و خطائی که در صفین مرتکب شده‌ای توبه کن و بعد از آن آماده باش تا با هم به جنگ معاویه برویم، و قوای او را در هم بشکنیم. حضرت فرمودند: من شما را در میدان صفین از موضوع حکمیت نهی کردم و به انجام آن کار حاضر نبودم اما شما پافشاری کردید و انجام آن را خواستار شدید و اکنون که به اشتباه خود پی برده‌اید آن را گناه می‌شمارید و خواستار توبه هستید.

بدانید که این گناه نیست تا لازم باشد که انسان از آن توبه کند، بلکه این موضوع یک نارسائی و درماندگی در رای و تدبیر نظامی است، که شما فرماندهان و افسران نظامی، آن را از من خواستید، و من هم با آگاهی کامل و جدیت شما را از آن برحذر داشتم و چون اصرار خود را از حد گذرانید ناگزیر قبول کردم اکنون برای شما روشن شده است که من درست می‌گفتم و شما اشتباه کرده‌اید، دیگر این توبه لازم ندارد.

با این بیان آن حضرت از نظر وجدان و ایمان خاطر آنها را می‌خواست آسوده کند، زیرا آنها بر اثر نادانی گمان می‌کردند که هم آنها و هم رهبرشان مرتکب گناه گردیده‌اند. اگر آنها رشد عقلی می‌داشتند و انصاف می‌دادند تشویش و نگرانی آنها بر اساس استدلال صحیح امام علیه‌السلام برطرف می‌شد، و روحشان آسوده می‌گشت و تمام قضایا به همین جا خاتمه می‌یافت، اکنون وظیفه این بود که برای جبران شکست خود در جنگ صفین ارتش را بسیج کنند و تنها در فکر سرکوب کردن معاویه دشمن سعادت ملت اسلام باشند.

اما آنها در برابر سخنان حکیمانه امام تسلیم نشدند و حتی برای چند لحظه هم درباره‌ی آن فکر نکردند، بلکه بدون توجه بلافاصله «زرعه» گفت: سوگند به خدای که اگر توبه نکردی من به تنهائی تو را خواهم کشت، و با این عملم خدا را

[صفحه ۱۰۰]

خشنود می‌سازم یکی از اسف‌انگیزترین و دردناکترین صفحات تاریخ اینجا است.

ببینید جسارت و بی‌پروائی تا به کجا بهتر بگویم کج‌فکری و کوتاه‌بینی تا چه حد است؟ که امام را مجرم می‌دانند! و آنچنان مجرمش می‌شناسند که می‌خواهند با کشتن او خدا را خشنود کنند شاید آنها در برابر معاویه ستمکار و جنایت پیشه این چنین بی‌پروا سخن نمی‌گفتند، امام لب به سخن گشود و حقیقتی را آشکار کرد فرمود: بدابحالت، ننگ بر تو، چه چیز تو را اینقدر بی‌باک ساخته است تو به دست من کشته خواهی شد، آنچنان که باد بر جنازه‌ات خواهد و زید «زرعه» بی‌پروا گفت: من هم دوست دارم چنین شود. [۶۹].

عقیده‌ی گروه خوارج کج‌اندیش این بود که: آنها چه علی و یاورانش را بکشند و یا به دست آنها کشته شوند، در هر دو صورت، خدا از آنها خشنود خواهد بود. با اعتراض حرقوص و زرعه این دو بزرگ خوارج دیگران هم جرئت پیدا کردند که در مراکز عمومی هنگام نماز یا سخنرانی از گوشه و کنار بر علیه امام شعار بدهند و ایجاد مزاحمت و آشوب کنند.

مناظره ابن عباس

از نهج البلاغه و کتب تاریخ این نکته به دست می‌آید که میان امام (ع) و خوارج مناظراتی وجود داشته است، و این مناظرات اغلب به وسیله‌ی شخص آن حضرت مستقیماً انجام یافته و گاهی عبدالله بن عباس به دستور امام به این موضوع اقدام نموده است.

عبدالله بن عباس پسرعموی آن حضرت و مفسر و دانشمند و تربیت یافته‌ی مکتب او بود، او چون کاملاً با روحیه‌ی خوارج آشنا نبود امکان داشت در برابر آنها با قرآن استدلال کند و از طرفی چون او در تفسیر قرآن مهارت داشت و فکر می‌کرد که باید بر اساس آیات قرآن جواب اعتراضات آنها را بگوید امام علیه‌السلام که بجمود فکری و ناآگاهی خوارج از حقایق قرآن کاملاً آگاه بود دوست نداشت

[صفحه ۱۰۱]

ابن عباس تنها با قرآن جواب اعتراضات آنها را بگوید زیرا غالباً مطالب را کلی و سربسته بیان کرده و مصادیق و جزئیات را به منظور اینکه مردم وظیفه دارند که از اهل بیت علیهم‌السلام فرابگیرند و در مواردی به سنت مراجعه کنند بازگو نساخته است. و چون ابن عباس می‌توانست با بیان ساده جزئیات و مصادیقی که در سنت اتفاق افتاده بود برای خوارج بیان کند و آنها را قانع سازد لذا هنگامی که او برای مناظره با خوارج مصمم شد امام (ع) به او فرمود:

لا تخاصمهم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و یقولون ولكن حاججهم بالسنة، فانهم لن یجدوا عنها محیصا. [۷۰] یعنی به وسیله قرآن با خوارج مناظره مکن زیرا قرآن کتابی است که می‌توان آیاتش را با احتمالات و توجیهاات گوناگون معنی کرد در نتیجه تو مطالبی را از قرآن می‌گوئی آنها هم در جواب توجیهااتی را بیان می‌کنند و کار به جایی نمی‌رسد ولی با سنت برایشان استدلال کن که چاره‌ای جز پذیرفتن آن نمی‌توانند داشته باشند.

ابن عباس قصد داشت با آیات قرآن که حکمیت را در مورد اختلاف زن و شوهر و تعیین کفاره برای شکار در حال احرام - چنانکه گفتیم - تثبیت کرده است صحت حکمیت در جریان جنگ صفین را برای آنها ثابت کند، در اینجا فهمیدن و به دست آوردن این حقیقت نیاز به اجتهاد و فهم معانی قرآن داشت که خوارج از آن ناآگاه بودند، روی همین جهت ممکن بود در جواب این استدلال بگویند: از کجا و به چه دلیل حکمیت در مورد شکار در حال احرام و اختلاف میان زن و شوهر مانند حکمیت درباره خون مسلمانان است.

آنها در نتیجه‌ی کوه فکری و ناآگاهی خود چنین فکر می‌کنند که باید برای هر موضعی آیه‌ای بخصوص وجود داشته باشد و چون در این باره قرآن صریحاً

[صفحه ۱۰۲]

چیزی نگفته پس حکمیت دو گروه مسلمانان باطل است.

ترتیب مناظرات حضرت

همانطور که قبلاً بیان شد مذاکرات زیادی بین حضرت و خوارج صورت گرفته که همه در نهج‌البلاغه و کتب تاریخ ثبت گردیده اما یکی از مشکلات پژوهشگران تاریخ تنظیم و ترتیب این مذاکرات است که هیچکدام از گزارشگران یکجا و مرتب آنها را ذکر نکرده‌اند، بلکه به طور پراکنده بیان شده است، و اگر چنین اقدامی به عمل آمده بود که تاریخ روزهای مذاکره و ترتیب مذاکرات را ضبط کرده بود تاثیر روانی سخنان حضرت بهتر روشن می‌گشت و بسیاری از حقائق تاریخ روشن تر می‌شد.

نکته‌ای که مسلم است این است که آن حضرت همان روش و تدبیر شایسته خود را برای بیدار ساختن خوارج و اتمام حجت بر آنها به کار برده است.

مناظرات حضرت با خوارج

لحظه به لحظه غوغای خوارج بالا- می‌گرفت و به صورت غائله بزرگی افکار جهان اسلام را به خود جلب می‌کرد، و این گروه

کج اندیش دست به تبلیغات دامنه دار و نادرستی زده سعی می کردند که به اجتماع چنین وانمود کنند که آن حضرت با میل و رغبت خود طرح حکمیت را پذیرفته و اکنون که این طرح موجب سرشکستگی مسلمانان گشته است تمام مسئولیت‌ها متوجه آن حضرت است و بر اساس عقیده‌ی مخصوص خودشان که هر گناه بزرگی را موجب کفر می دانستند می گفتند که: علی در این اشتباه به کفر گرائیده است و می بایست در پیشگاه خدا و ملت پوزش بطلبد چون این تبلیغات با این وصف افراد سطحی را که قشر نسبتاً مهمی از جامعه را تشکیل می دهند تحت تاثیر قرار داده بود لذا لازم بود که نظر و سخنان آن حضرت درباره‌ی آنها و متن مذاکراتش با آنها در میان مردم منتشر شود تا پرده‌های ابهام از جلوی چشمها به کنار برود و حقیقت امر روشن گردد.

[صفحه ۱۰۳]

آن حضرت چون شخصا به اردوگاه خوارج قدم گذاشت آنها خودشان را در برابر رهبری بزرگ که از سیمایش آثار توجه به خدا و حقیقت جلوه گر است و سخنانش تا اعماق دلها نفوذ می کند و چشمان پرفروغ و تیزبینش هر انسانی را تحت تاثیر قرار می دهد دیدند ولی سخت کوشیدند که زمام اراده و قلب خود را در دست بگیرند و بر افکار نادرست خود استوار بمانند امام (ع) خود را در برابر چهره‌هایی که روزگاری در پشت سرش در جبهه‌ها و اجتماعات او شرکت می کردند و اکنون روی در روی او به عنوان دشمنان سمج و هتاک قرار گرفته‌اید می بیند.

قلب پاک و باصفای آن حضرت خدا می داند که چقدر خواستار هدایت آنان است بازوان سطر و مردانه‌اش، آغوش پرمهر و محبتش چقدر آماده است که باز گردد و یک یک آنها را در صورتی که متنبه شوند و بیدار گردند در آغوش بگیرد. او همانند پدری که فرزندان ناخلفش سر به طغیان نهاده‌اند دلش به حال آنها می سوزد و امیدوار است که به حقیقت امر توجه کنند و برگردند، او نقطه‌ای از مرکز اجتماع را برای خود انتخاب کرد و محکم و استوار با توکل به نیروی بیکران الهی در آنجا ایستاد.

[صفحه ۱۰۴]

خاطره صفین را به یاد آورید

اشاره

خوارج دیدند نگاههای آن حضرت عمیقتر شد و زبان ستایش به سخن گفتن باز شد و چنین گفت:

اکلکم شهد معنا صفین؟ فقالوا: منا من شهد و منا من لم يشهد.

قال: فامتازوا فرقتین فلیکن من شهد صفین فرقه و من لم يشهدا فرقه حتی اکلم کلا منکم بکلامه. و نادی الناس، فقال: امسکوا عن الکلام و انصتوا لقولی، و اقبلوا بافتد تکم الی فممن نشدناه شهاده فلیقل بعلمه فیها.

آیا تمامی شما در صفین حاضر بودید؟ گفتند: گروهی از ما بوده‌اند و گروهی نبوده‌اند. فرمود: بنابراین به دو گروه تقسیم شوید آنان که در صفین بودند در یک طرف و آنان که نبودند در طرف دیگر قرار بگیرید. تا با هر گروه در حد خود سخن بگویم، سپس برای آنکه سخنانش را بهتر درک کنند فریاد زد از سخن گفتن و مهمه کردن دوری کنید و با دقت به سخنانم گوش فرادهید و دل‌هایتان را متوجه من سازید، از هر کس گواهی خواستم نسبت به هر چه اطلاع دارد گواهی بدهد. [۷۱] آنگاه توجهی به همه آنها کرد و فرمود زعیم و پیشوای شما کیست؟ گفتند: ابن الکواء این مرد که نامش عبدالله است، امام جماعت خوارج محسوب می گردد

[صفحه ۱۰۵]

و اینک به عنوان زعیم آنها در پیشگاه حضرت قرار گرفت حضرت نگاه تندی در چشمانش افکند و سپس به نقطه‌ای دور، دور از

آنها و دنیای آنها رفت و با حال توجه به خدا که مخصوص حضرتش بود با خدای خویش به مناجات پرداخت و گفت:

اللهم ان هذا مقام من افلج فيه كان اولی بالفلج یوم القیامه و من نطق فیه و اوعث فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا.

خدایا اینجا جایگاهی است که هر کس در آن در سخن گفتن و اقامه‌ی برهان پیروز شد در روز قیامت پیروزتر خواهد شد و هر کس که در اینجا در برابر سخن و برهان محکوم و ناتوان گردید در قیامت نابینا و گمراه خواهد گشت.

آنگاه از آن نقطه به جایگاه اول خود برگشت. در میان آن گروه آنان که بر شنیدن سخنان آن حضرت حریص‌تر بودند جلوتر و آماده‌تر ایستاده بودند. حضرتش با صدای جذاب پرسید: ما اخرجکم علینا؟ چه چیز شما را علیه ما برانگیخته است؟ آنان جوابی را که مرتب در دهان گردانده و به زبان آورده بودند دوباره تکرار کردند «حکومتکم یوم صفین» حکومت شما در میدان صفین. این پاسخ وقایع تلخ صفین را در برابر دیدگان مجسم کرد.

راستی چقدر این مردم کوتاه‌فکر و فراموش‌کارند، مگر جریان حکومت در صفین باید منشا این غوغا گردد؟

اینجاست که آن پیشوای رووف و مهربان که در حکومت آزاد و دموکراسی خود که در جهان سابقه ندارد و به آنها جرات حرف زدن داده و آزادی کلام را از آنها نگرفته و اینکه همچون پدری دلسوز به آنها می‌نگرد، زبان به سخن می‌گشاید و جزئیات واقعی صفین را به یاد آنها می‌آورد و با فصاحت مخصوص به خود صحنه‌های صفین را برای آنها تشریح می‌کند:

الم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيله و غيله و مکر و خدیعه: اخواننا و اهل

[صفحه ۱۰۶]

دعوتنا استقالونا و استراحوا الی کتاب الله سبحانه فالرای القبول منهم و التنفیس عنهم؟ فقلت لکم: هذا امر ظاهر ایمان، و باطنه عدوان و اوله رحمه، و آخره ندامه فاقیموا علی شانکم و الزموا طریقتکم، و عضوا علی الجهاد بنواجذکم و لا تلتفتوا الی ناعق نعق: ان اجیب اضل و ان ترک ذل. [۷۲].

آیا در میان غوغا و طوفان جنگ صفین که گروه معاویه با نیرنگ و دسیسه‌های فریبنده قرآنها را بر سر نیزه بلند کردند شما نگفتید که اینان برادران و هم‌کیشان ما هستند که به دعوت اسلام پاسخ مثبت داده و به آن گرویده‌اند، هم‌اکنون برای خاتمه‌ی جنگ از ما گذشت می‌خواهند و در پناه کتاب خدا صلح و آرامش می‌طلبند نظر آنان شایسته پذیرفتن است.

می‌بایست اندوهشان برطرف گردد و به آنها اجازه‌ی نفس کشیدن داد، در آن هنگام من با آگاهی کامل به شما گفتم که این دسیسه و نیرنگ است ظاهر این پیشنهاد فریبنده است و رنگ ایمان به خود گرفته ولی در باطن امر عداوت و کینه‌توزی نهفته است، امریست که ابتدایش رحمت و دلپذیر و سرانجام پذیرفتنش موجب پشیمانی و ندامت است، بنابراین بر سر کار خود باشید و به نبرد ادامه دهید و در هدف خود استوار بمانید، دندانه‌های خود را در این جهاد مقدس به هم بفشارید و جوشان و خروشان پیش بروید، به هیچ فریادی توجه نکنید زیرا هر کس پاسخ مثبت بگوید به رنج و گرفتاری و گمراهی دچار خواهد شد و اگر آنها را واگذارید دلیل و نابود خواهید گشت بگذارید بی‌اعتنائی به این پیشنهاد آنها را خاموش و زبون سازد در اینجا غم و اندوه سراسر وجود آن حضرت را فراگرفت زیرا همین‌ها بودند که برخلاف نظر آن حضرت گام برداشته بودند و ثمرات تلخ امروز را از آن درختی که آن روز نشاندند امروز می‌چینند، بالاخره با آهنگی پر تأثر و اندوه‌بار به سخنانش ادامه داد و حرکاتشان را به یادشان آورد.

و قد کانت هذه الفعله و قد رایتمکم اعطیتموها.

[صفحه ۱۰۷]

والله لئن ابیتها ما وجبت علی فریضتها، و لا حملنی الله ذنبها.

و والله ان جئتها انی للمحق الذی یتبع، و ان الکتاب لمعی ما فارقته مذ صحبتہ

ولی شما، آری شما خودتان فرمان مرا نپذیرفتید و به نصیحت من توجه نکردید و بالاخره آن امتیاز را به دشمن دادید تا پیشنهادشان

پذیرفته شد.

به نام مقدس خدا سوگند اگر از پذیرفتن طرح آنها خودداری می‌کردم نه واجبی را ترک کرده بودم و نه مسئولیتی به عهده من بود و خداوند گناه نپذیرفتنش را بر من بار نمی‌کرد.

به خدا سوگند اگر من به چنین اقدامی فرضاً دست می‌زدم باز هم شایسته بود که از من پیروی گردد، کتاب مقدس قرآن با این است و از آن هنگام که با او انس گرفته بوده‌ام تاکنون از آن جدا نگشته‌ام. [۷۳].

خاطره جاودانه جهادهای اولیه

حضرت در این لحظه حساس ضمناً صحنه‌های خطرناک و لحظات پرطوفان جنگهای اولیه اسلام و شهادت و مردانگی و ثبات قدم و استواری یاران پیغمبر را در راه جهاد برای آنان ترسیم کرد و رمز پیروزی‌های رسول خدا و یارانش را در آن زمان بازگو نمود و به آنها گوشزد کرد که پیشرفت سربازان اسلام در دوران پیامبر گرامی اسلام در سایه‌ی گذشت کامل از جان و مال و اطاعت و پیروی از فرمان خدا و پیامبر بود و آنها هم اگر می‌خواستند هر لحظه اعتراض و انتقادی کنند و اظهارنظرهای بی‌مورد در امور نظامی داشته باشند قهراً شکست می‌خوردند، جهاد آنان نافرجام می‌ماند.

یاد آن لحظات حساس که سربازان مسلمان دوش به دوش هم جانبازی می‌کردند برایش خیلی شکوهمند بود از این رو یادآوری آن را برای تقویت روح و اتحاد آنان لازم دانست و چنین فرمود:

فلقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و ان القتل ليدور على الابهاء

[صفحه ۱۰۸]

و الابهاء و الاخوان و القرابات فما نداد على كل مصيبه و شده الا ايماناً و مضياً على الحق و تسليمياً للامر و صبراً على مضض الجراح و لكننا انما اصبحنا نقاتل اخواننا في الاسلام على ما دخل فيه من الزبغ و الاعوجاج، و الشبهه و التاويل.

فاذا طمعنا في خصله يلم الله بها شعنا و نتداني بها الى البقيه فيما بيننا رغبتنا فيها و امسكنا عما سواها. [۷۴].

به یاد آن روزها که با رسول خدا همراه بودیم در میدان جنگ کشتار متقابل بین پدران و پسران برادران و خویشان صورت می‌گرفت و ما مسلمانان آن روز با آن همه اندوه و سختی‌ها ایمان و اعتقادمان در راه هدف استوارتر می‌گشت، زیرا کار ما گذشت در راه حق و تسلیم در برابر او مرا خداوند بود، و در سوزش زخمها تحمل و بردباری داشتیم.

ولی اکنون به روزی رسیده‌ایم با برادران مسلمان در پیکار و نبرد هستیم مبارزه‌ی ما بیهوده و غیرانسانی نیست بلکه چون به دست آنان زمینه‌ی گرایش به کفر و کجروی‌ها فراهم می‌شود آنان اصول اسلامی را مسخ کرده و به جای آن لغزش و گمراهی و انحرافات فکری بر اساس تاویلات خود ساخته و اشتباه و تاویل باطل را در اسلام جایگزین حقائق کرده‌اند، با این وصف زمانی که خواستیم راهی را انتخاب کنیم که خداوند پراکندگی ما را برطرف سازد و به مهربانی و انسان‌دوستی دست یابیم آن را می‌پذیریم و به مبارزه خاتمه می‌دهیم.

[صفحه ۱۰۹]

مهمترین اعتراضات خوارج

اشاره

مهمترین اعتراض و انتقاد خوارج نسبت به حضرت که درباره‌ی آن بیشتر پافشاری می‌کردند و دائماً آن را تکرار می‌نمودند از

برداشت غلطی که از موضع حکمیت در صفین داشتند سرچشمه می گرفت.

آنها گمان می کردند حکومت نمایندگان که در صفین تعیین شده‌اند و اظهار نظر شخصی آنها در هر حال مهم و محترم است از این رو یکی از ایرادهای مهم در نظر آنها این بود که چگونه ممکن است دو نفر نماینده اعتراض شخصی خود را همراه با افکار نارس و کوتاه خویش بر سرنوشت ملت مسلمان و رهبر شناخته شده‌ی خود حاکم سازند و این ایراد در مورد نمایندگان و حکومت آنان در امر مسلمانها اساسی به نظر نمی‌رسد زیرا اگر با دقت اساسنامه‌ی حکمیت را مورد توجه قرار می‌دادند این ایراد خود به خود از بین می‌رفت، ایراد آنها بر اصل موضوع حکمیت از ناآگاهی از مسائل اسلامی و آشنا نبودن با مفاهیم قرآن سرچشمه گرفته بود این ایراد نیز با نارسائی فکری آنها ارتباط کامل داشت.

آنها اکنون بر اثر همان نادانی دچار اشتباه دیگر شده‌اند و می‌گویند و آن اینکه چگونه حکومت نمایندگان و نظر آنها آنها صد در صد در مورد مشکلات مسلمانان پذیرفته می‌شود؟

از این رو امام با بیان شیوا و رسای خود پرده از این ابهام برداشت و مطلب

[صفحه ۱۱۰]

را برای آنها روشن کرد که اشتباه شما در آن است که گمان می‌کنید افکار و اندیشه‌های نمایندگان (ابوموسی و عمرو عاص) همراه با غرضهای فکری آنها به عنوان حکومت در امر مسلمانان پذیرفته است، و حال آنکه افکار و نظریات آنان تنها در چهارچوب اصول اسلامی و آیات قرآن محترم است، و تا زمانی که نظر آنان با قرآن موافقت نکند و بر اساس حکومت قرآن حکمی نکنند پذیرفته نخواهد بود و صورت قانونی نخواهد یافت در این مورد بهتر است عینا گفتار خود حضرت را با دقت بررسی کنیم تا بهتر به قانون حکمیت اسلام آشنا شویم:

حکمیت بر اساس قرآن محترم است

انا لم نحکم الرجال. و انما حکمنا القرآن. هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین لا ینطق بلسان و لا بد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال و لما دعانا القوم الی ان نحکم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولی عن کتاب الله سبحانه و تعالی، و قد قال الله سبحانه: «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول».

فرده الی الله ان نحکم بکتابه و رده الی الرسول ان ناخذ بسنته، فاذا حکم بالصدق فی کتاب الله، فنحن احق الناس به و ان حکم بسنه رسول الله صلی الله علیه و آله فنحن احق الناس و اولاهم بها.

ما در صفین مردم را حاکم قرار ندادیم بلکه ما قرآن را حاکم ساختیم و این قرآن نوشته‌ها و سطوری است که بین دو جلد به صورت کتاب قرار دارد، قرآن با زبان سخن نمی‌گوید، می‌بایست افرادی آیاتش را معنا کنند و از طرف آن سخن بگویند و چون در آن روز اهل شام از ما خواستند که قرآن را بین خود و آنان حاکم قرار دهیم ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا و حکومتش رویگردان باشیم زیرا خداوند خود در قرآن می‌فرماید: اگر در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسول برگردانید.

واگذاردن و رجوع به خدا آن است که کتابش را حاکم قرار دهیم، و

[صفحه ۱۱۱]

رجوع به پیغمبرش آن است که روش او را بازباییم و به سنتش عمل کنیم.

هرگاه به راستی و حقیقت به کتاب خدا حکم شود ما شایسته‌ترین مردم هستیم که به حکومت قرآن گردن می‌نهییم و اگر به سنت پیغمبر حکم گردد، ما به قبول آن سزاوارتریم.

اعتراض مهم دیگر خوارج این بود که چرا برای تحکیم مدتی را معین کردید، و آن را به سرعت انجام ندادید تعیین انجام مذاکره و

تاخیر در انجام آن چیست؟ حضرت این اعتراض را نیز پاسخ می‌گویند و رمز آن را برای آنان بازگو می‌سازند. و اما قولکم. لم جعلت بینک و بینهم اجلا فی التحکیم فانما فعلت ذلک لیتبین الجاهل و یتثبت العالم، و لعل الله ان یصلح فی هذه الهدنه امر هذه الامه، و لا توخذ باکظامها فتعجل عن تبیین الحق و تنقاد لاول الغی.

ان افضل الناس عندالله من كان العمل بالحق احب الیه و ان نقصه و کرثه من الباطل و ان جر الیه فائده و زاده.

و اما اینکه می‌گویند چرا تحکیم به سرعت انجام نشد و بین خود و آنان مدتی را به عنوان مهلت قرار دادم تا در ظرف آن چند روز ناآگاهان آگاه شوند و دانایان در هدف خود استوار گردند، و بلکه خدا در این فرصت صلح و آرامش و آنچه شایسته و صلاح امت بود فراهم سازد مهلت دادم تا مجاری تنفس و تفکر ملت بسته نشود و ناگزیر نباشند که در شناختن حق شتاب کنند و با عجله گمراهی و انحرافی برای خود آغاز کنند و بدان پای‌بند گردند.

ای مردم شایسته‌ترین انسانها در پیشگاه خداوند کسی است که عمل به حق را از همه چیز بیشتر دوست بدارد اگر چه بر زیان او تمام شود، و روش باطل او را اندوهگین سازد هر چند برایش سودمند و سودآفرین باشد.

در اینجا سخنان آن حضرت اوج گرفته و با استدلال‌های روشن و روان روح آنها را قبضه کرده بود در برابر این منطق روشن و مستدل چون دیگر حرفی نداشتند که در پاسخ بگویند در پیشگاه وجدان خود سخت خجل و شرمسار شدند،

[صفحه ۱۱۲]

همه از زیر چشم به یکدیگر می‌نگریستند و وضع یکدیگر را بررسی می‌کردند در عین حال هنوز تکانی به خود نمی‌دادند. آیا راستی آنقدر سنگدل و کودن بودند که عمق سخنان آن حضرت را درک نمی‌کردند؟ آیا آنقدر مسحور شیطان شده بودند که پتک وجدان آنان را بیدار نمی‌ساخت.

خطابی تند و سازنده

حضرت که همه چیز را در چهره‌های آنان دیده و خوانده بود از استدلال و برهان دست برداشت و به خاطر تکان دادن دل‌های آنان لحن سخن را عوض کرد و جملات سازنده و تادیب‌کننده خود را آغاز کرد و با آهنگی محکمتر و پرملاکت‌تر فریاد زد: فاین یتاه بکم! و من این ایتم! استعدوا للمسیر الی قوم حیاری عن الحق لا یبصرونه و موزعین بالجور لا یعدلون به جفاه عن الکتاب، نکب عن الطریق.

از چه رو حیران و سرگشته شده‌اید و در تشویش فرورفته‌اید، و از کدامین راه گرائیده‌اید؟ برخیزید و آماده شوید برای مبارزه‌ی با مردمی که از حق روی برتافته‌اند آنهایی که حق نمی‌بینند و حق نمی‌خواهند آنان چنان به ظلم و ستم دست زده‌اند که هرگز از آن باز نمی‌گردند از کتاب خدا کناره گرفته و از راه راست روگردانند.

با سخنان مهیج خود آنان را سخت متوجه خویش ساخت و نسبت به مسئولیت بزرگی که در قبال دشمن قسم خورده قرآن و اسلام معاویه و یارانش داشتند بیمناکشان ساخت، ضمنا با یک دید عمیق تا عمق جان و زوایای روح آنها پیش رفت ولی اثری از جهش و درک مسئولیت ندید از این رو خسته و پژمان در حالی که امیدی به بازگشت آنان نداشت با آهنگی ملامت‌بار فرمود:

ما انتم بوثیقه یعلق بها و لا زوافر عز یعتصم الیها.

لبس حشاش نار الحرب انتم! اف لکم! لقد لقیمت منکم برحا یوما

[صفحه ۱۱۳]

انادیکم و یوما اناجیکم فلا احرار صدق عند النداء و لا اخوان ثقه عند النجاء.

شما افراد مورد اطمینانی نیستید تا بتوان به آن اعتماد کرد بر جنبش و جنبش مردانه‌تان تکیه کرد.

شما یاران عزت بخشی نیستید تا به یاریتان دلخوش گشت.

چه بد جنگ افروزانید شما، اف بر شما باد و چه آزارها و ناروایی‌هایی که از شما دیدم.

یک روز شما را برای مبارزه فرامی‌خوانم و روز دیگر رازهای جنگ را با شما می‌گویم و مشورت می‌خواهم اما حیف که نه مردان پایداری در دستکاری هستید و نه برادران رازدار مورد اطمینان. [۷۵].

یک بار دیگر حضرت واقعه‌ی تحکیم را به «خوارج» گوشزد فرمود و از آنها خواست که به یاد بیاورند زمانی را که خود در انتخاب حکمین اصرار داشتند و حکومت آنان را بر اساس قرآن پذیرفتند و نادرستی و ناتوانی ابوموسی نماینده‌ی عراق را در نظر نگرفته نتیجه اینکه طولی نکشید خیانت آنها و انحراف آن دو را از مسیر قرآن دریافتند و امروز این همه افتراقها و ناروایی‌ها که به بار آمده است نتیجه ناآگاهی و اصرار نابجای خود آنها بوده است.

فاجع رای ملثکم علی ان. اختاروا رجلین فاخذنا علیهما ان یجمعجا عند القرآن، و لا یجاوزاه، و تکون السننهما معه و قلوبهما تبعه، فتاها عنه و ترکا الحق و هما بیصرانه و کان الجور هواهما و الاعوجاج رایهما.

و قد سبق استثنائونا علیهما فی الحکم بالعدل و العمل بالحق سوء رایهما و جور حکمهما. و الثقة فی ایدینا لانفسنا، حین خالفا سبیل الحق، و اتیا بما لا یعرف من معکوس الحکم. [۷۶].

بزرگان شما برگزیدن دو نماینده را به آراء خود تصویب کردند و ما ناچار پیمان گرفتیم از آن دو که در حریم قرآن بایستند و در برابر رای قرآن نفس در

[صفحه ۱۱۴]

سینه نگهدارند و تسلیم شوند از مسیر قرآن تجاوز نکنند زبان و قلب آنان تابع کتاب خدا باشد اما آن دو نماینده و حکم از مسیری که قرآن تعیین کرده بود منحرف شدند با آنکه حق را به روشنی می‌دیدند و قلبها و اندیشه‌های آنان آن را در می‌یافت، آن را پیمال ساختند و از آن چشم پوشیدند گویا در آرزوی ادامه ستم و ظلم بودند و به کلی رای و نظر آنها در کجروی و انحراف بود، ما هنگام تصویب آن دو جهت حکومت در امور مسلمانان شرائطی را قائل شدیم و بیان کردیم تمام نظریات و مذاکرات آن دو بر اساس قرآن و حق قانونی مورد امضاء ماست مگر آنکه به اندیشه‌ها و اغراض فاسد آنان توأم شود و در حکومت ستم و حق‌کشی روا دارند.

و اینک که آنها برخلاف شرائط مقرر رفتار کردند و حکمی داده‌اند که مورد تصدیق ملت ما نیست و با کتاب خدا تطبیق نمی‌کند.

ما به حقانیت و شایستگی خودمان اعتماد کامل داریم، و زیر بار تحکیم آنان نخواهیم رفت.

[صفحه ۱۱۵]

خوارج و منافقین

اشاره

حرکات تند و بی‌اساس خوارج که با وقاحت و جسارت صورت می‌گرفت و عرصه را بر حکومت و ملت تنگ کرده بود مهمترین خبر روز را در جهان اسلام به وجود آورده بود که قطعاً این اخبار در میان مردم با ذوق و سلیقه‌های مختلف دست به دست می‌گشت و غالباً به صورت شایعه‌های ضد و نقیض به گوش مردم می‌رسید و سپس به گونه‌های مختلف تفسیر می‌شد، افراد ناپاک و ماجراجو هم که همیشه پی فرصت می‌گردند و می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند در چنین مواقع حساس از پای نخواهند

نشست، یک گروه خطرناک که در حکومت علی وجود داشت و می‌توانست از این شایعات فتنه‌ها به وجود آورد گروه منافقین بودند که خود را آماده می‌ساختند و نقشه‌های شومی در سر می‌پروراندند، گروه منافقان در واقع جاسوس‌های خطرناکی هستند که با اعمال نفاق آمیز می‌توانند اجتماعاتی را نابود و ملتی را به خاک و خون کشیده و از هستی ساقط کنند، این شایعات و خبرها که از خوارج پخش می‌شود تنها خطری که دارد این است که به گوش این گروه برسد، و البته این یک مطلب مهمی بود که نمی‌شد سرپوش بر آن گذاشت و آنها هم عاقبت با خبر شدند.

یک فرد از آن گروه که مرد بسیار خطرناکی است اشعث بن قیس بود که بیوگرافی او را قبلا- بیان کردیم و اینجا تنها به گفته دانشمند معروف اسلامی

[صفحه ۱۱۶]

ابن ابی‌الحدید اکتفا می‌کنیم که می‌گوید: «کل فساد کان فی خلافه علی و کل اضطراب حدث فاصله الاشعث». [۷۷]. هرگونه فساد و تباهی که در دوران حکومت امیرمؤمنان (ع) پیش آید و هرگونه تشویش و نگرانی که برای اسلام، به وجود آمده اساس و ریشه همه آنها اشعث بود.

امیرمؤمنان او را در یک اجتماع اسلامی صمن خطاب‌ه‌اش منافق بن کافر معرفی می‌کند.

اشعث در مقابل شایعات خوارج افکار شیطانی خود را به کار بست و به فعالیت نفاق آمیز خود دست زد.

معاویه تحریک می‌شود

شایعات خوارج از دروازه‌های کوفه و شهرهای عراق گذشته به شام و مرکز دیکتاتوری معاویه رسید، و او سفیر خود را برای خواستن توضیح در این زمینه به پیشگاه امیرمؤمنان فرستاد، معاویه هر چند آن حضرت را کاملا می‌شناخت و به فضائل و صفات انسانی او آشنا بود و در تمام وقایع و فراز و نشیبها چهره علی را دیده بود و می‌دانست که امام مرد عمل است و آینه تمام‌نمای قرآن است و هرگز از مسیر اسلام قدمی فراتر نخواهد گذاشت، و هرگز پیمانی را که بسته است نخواهد شکست، درست است که آن حضرت در نظر دارد که ارتش خود را بسیج کند و به وضع آشفته اسلام و مسلمین خاتمه دهد ولی بعد از انقضای مدت آتش‌بس که در پیمان ذکر گردیده است نه پیش از انقضای آن.

یکی از مطالب پوشیده اینست که به چه علت معاویه کسی را به حضور آن حضرت برای توضیح شایعه شکستن پیمان فرستاده است؟

در تاریخ علت این موضوع درست روشن نیست، اما یک پژوهش و

[صفحه ۱۱۷]

تحقیق با توجه به سوابق افراد می‌تواند این راز را از لابلای تاریخ آشکار سازد.

در گذشته گفتیم که دکتر طه حسین نویسنده و دانشمند مصری می‌گوید: عامل توطئه قرآن بر سر نیزه کردن و بازی حکمیت در صفین همان اشعث چهره نفاق و خیانت بود و اکنون می‌توانیم بگوییم عامل برانگیختن معاویه برای استفسار از شایعات نقض پیمان آتش‌بس هم اشعث بوده است چون همزمان با رسیدن پیامی از شام به این مضمون: ان معاویه قد وفی فف انت لا یفتنک اعاریب بکر و تمیم. [۷۸].

یعنی معاویه به پیمان خود وفا کرده است، تو هم می‌بایست وفا کنی مراقب باش عربهای بیابانگرد بکر و تیم تو را از وفای به پیمان آتش‌بس منصرف نکنند.

می‌بینیم خود اشعث هم در مقرر حکومت «امیرمؤمنان» می‌آید و می‌گوید

ان الناس قد تحدثوا انك رایت الحکومه ضلالا و الاقامه علیها کفرا [۷۹].

مردم می‌گویند شما تحکیم را گمراهی دانسته و پایداری بر آن را موجب کفر می‌دانید حضرت به خاطر تکذیب این شایعات و فشاری که اشعث و دار و دسته‌اش بر او وارد کرده‌اند ناگزیر بر کرسی خطابه می‌رود و در برابر ملت کوفه می‌گوید: من زعم انی رجعت عن الحکومه فقد کذب و من رآها ضلالا فقد ضل. [۸۰].

هر کس گمان کرده که من از پیمان تحکیم و قانون حکمیت برگشته‌ام دروغ گفته است، و هر مسلمانی تحکیم را موجب گمراهی بداند خود گمراه‌تر است. این بیان که به منظور تکذیب شایعات از آن حضرت صادر گردید موجب گشت که خوارج به حال اول برگردند، بلکه در کینه و عناد خود جدی‌تر شوند. اینجا بود که برای چندمین بار از گوشه و کنار فریادهای خشن آنان همراه با شعار

[صفحه ۱۱۸]

لا- حکم الا لله از فضای مسجد طنین افکند و بار دیگر شهر را پشت سر گذاشتند و با خشم و غضب خون‌آفرین و جنایت‌باری از دروازه‌های کوفه خارج شدند، آن کس که در این هنگام از همه بیشتر مسرور بود و در دل خنده مستانه می‌زد «اشعث» بود که موفق شده بود اختلاف میان مسلمانان را تشدید کند و ضربه بزرگی به نفع «معاویه» بر حکومت «علی» وارد سازد، و آن که از همه غمگین‌تر بود «علی» و یاران خاص او بودند که فتنه خوارج را در مراحل حساس و خطرناکی ملاحظه می‌کردند. گروه خوارج هر چند ایمان و اعتقاد خود را بر اساس تحقیق و تعقل استوار نمی‌کردند، و این قبیل افراد نه مخالفتشان روی حساب است و نه گرایش آنها روی اساس و حساب است و شخصیت والای امیرمومنان افرادی را دوست می‌دارد و پیروانی را می‌خواهد که اگر بر چهره آنها شمشیری بزند دست از او برندارند و تردیدی در دل خود نسبت به آن حضرت راه ندهند چنانچه خود می‌فرمود: لو ضربت خیشوم المومن ...

در حوزه حکومت و رهبری خود مردمی را می‌خواست که مانند آن برده سیاهی باشند که وقتی آن حضرت دست او را قطع می‌کند و افراد ماجراجو می‌خواهند از این جریان علیه «علی» علیه‌السلام سوءاستفاده کنند او را تحریک می‌کنند تا به مقام حضرت اهانت کند ولی او در جواب مردم صدها صفت برجسته و فضائل انسانی علی را شرح می‌دهد و او را به خاطر اجرای قانون و عدالت و ایمان می‌ستاید [۸۱] امیرمومنان چنین مردمی را که از روی معرفت به او علاقه دارند دوست می‌دارد. افکار این گروه که بر ستونهای فرسوده ناآگاهی و کوردلی استوار گشته بود هرگز با افکار حوزه‌ای که امیرمومنان علیه‌السلام می‌خواست رهبر آن باشد تطبیق نمی‌کرد.

[صفحه ۱۱۹]

عصیان و انحراف خوارج برای امیرمومنان سخت تاسف‌آور بود و می‌کوشید تا در درجه اول طغیان و عصیان آنها را فروبنشانند و در فرصتهای بعد تغییراتی در افکار آنها پدید بیاورد. هر چند این کوشش به ثمر نمی‌رسید، و سرکشی خوارج بالا می‌گرفت تا جائی که بی‌باکانه و بی‌پروا عقاید خود را در بین مردم اظهار می‌داشتند. و با فکر آغاز مبارزات مثبت از کوفه خارج گردیده و در منطقه‌ای متمرکز می‌شدند و بالاخره آنان در عقاید انحرافی خود تا آخرین مرحله افراط پیش رفته تا پای جان از آن دفاع می‌کردند.

شومترین و خطرناکترین عقیده آنان که عواقب وخیمی در بر داشت آن بود که «امیرمومنان» علیه‌السلام را با پیروان و طرفدارانش همگی کافر و خارج از طریق اسلام می‌دانستند. تنها کسانی از تکفیر آنان به دور بودند که با حکومت علی علیه‌السلام اظهار مخالفت کنند و یا پس از قضیه تحکیم توبه کرده باشند.

نکته‌ای که در تاریخ این گروه بسیار جالب توجه است این است که آنها در عقاید خود سخت استوار و محکم بودند «مبرد» در بررسی تاریخ خوارج می‌نویسد: اولین فردی که در راه عقیده خود دست به مبارزه مثبت زد و اسلحه کشید عروه بن ادیه: بود، او در جنگ نهروان شرکت کرد ولی نجات یافت و پاره‌ای از حکومت دیکتاتوری معاویه را بر جهان اسلام درک کرد.

«معاویه» در روزهای ضعف حکومتش از طغیان خوارج علیه «علی» به خوبی استفاده کرد و بعد از درگذشت «امیرمومنان» که بر اوضاع ممالک اسلامی کاملاً مسلط شد از کشتار خوارج هم دریغ نمی‌کرد. زیرا به عقیده خوارج کاملاً واقف بود و می‌دانست که آنان حکومت او را ظالمانه و غیرقانونی می‌دانند به همین جهت به تعقیب آنها می‌پرداخت اکنون طبق این دستور «عروه» را دستگیر نموده نزد یکی از فرمانداران خون‌آشام «معاویه» «زیاد بن ابیه» آوردند «زیاد» در مقابل بازپرسی از او پرسید عقیده تو در مورد حکومت عثمان و علی چیست عروه

[صفحه ۱۲۰]

گفت: عثمان در شش سال آخر حکومتش از سیره قانونی خارج شد و به کفر گرائید و من او را کافر می‌دانم و «علی» نیز از زمان تحکیم در واقعه صفین به بعد از مسیر اسلام خارج شد و او نیز در نظر من کافری بیش نبود. زیاد پرسید عقیده تو درباره معاویه چیست؟ «عروه» بدون واهمه محکم و قاطع جنایات رژیم «معاویه» را برشمرد، دشنامها و بدگوئیهای تندی نثار معاویه کرد، «زیاد» که سگ زنجیری «معاویه» و از سردمداران پر و پا قرص او بود سخت برآشفست و گفت: بگو بینم درباره من چه عقیده‌ای داری؟ عروه گفت: اما اولک لزنیه و آخرک لدعوه و انت بعد عاص لربک.

یعنی بیوگرافی و پرونده تو بسیار روشن است تو از راه زنا به وجود آمده‌ای و به ادعای «معاویه» برادر او پسر «ابوسفیان» خوانده شدی و در برابر خداوند راه عصیان را پیش گرفته‌ای زیاد بدون معطلی دستور داد او را اعدام کردند. سپس از غلام عروه پرسید به طور مختصر حالات و کارهای اربابت را برایم شرح بده غلام گفت: ما ایتیه بطعام بنهار قط و لا فرشت له فراشا بلیل قط. من که خدمتگزار او بودم هرگز در روز غذایی برایش نیاوردم و شب رختخوابی برایش نکردم، کنایه از اینکه او همیشه روزها روزه می‌گرفت و شبها را به بیداری و عبادت می‌گذراند. [۸۲] اینست نمونه‌ای از حالات و خصائص این گروه که از طرفی روزها را به گرفتن روزه و شبها را به شب زنده‌داری و نماز خواندن می‌پردازند و از طرفی غائله بزرگی در راه حکومت عادلانه و انسانی علی به وجود آورده و با او و ملت «اسلام» به مبارزه جدی برخاسته‌اند.

[صفحه ۱۲۱]

موج ترور و وحشت

اشاره

خوارج مبارزات مثبت خود را در خارج کوفه آغاز کردند و به صورت گردن‌گیران و راهزنان خطرناکی طرفداران علی را ترور می‌کنند و هیچکس از تیررس تکفیر و طغیان شمشیر و دشنه‌های آنان در امان نیست. در نزدیکی کوفه مستقر شده‌اند و در بین تپه‌ها و راهها کمین می‌کنند و امنیت مسافرین و کاروانها را به خطر می‌اندازند.

«مبرد» می‌گوید: آنان تصمیم داشتند از نهروان به طرف مدائن کوچ کنند و به این صورت حوزه فعالیت خود را دورتر از مرکز حکومت و در جای مناسب‌تری قرار دهند ولی فوراً از این امر منصرف شدند [۸۳] و در نزدیکی کوفه مردم بیگناه را در هر کجا می‌یافتند و از طرفداران علی می‌دانستند به سختی می‌کشتند و از این رو وقایع جانسوزی را پیش می‌آوردند.

در بین راه به یک مسلمان و یک مسیحی برخوردند مسلمان را به جرم طرفداری از علی کشتند، و مسیحی را پس از آنکه توجه

شدند راست می‌گوید مسیحی است با کمال احترام رها کردند حتی به رفقای خود سفارش کردند که در مورد مسیحیانی که در ذمه قلمرو اسلام هستند احترام کنید تا قرارداد پیامبران محفوظ و محترم بماند.

[صفحه ۱۲۲]

ترور عبدالله بن خباب

عبدالله بن خباب که یکی از سرشناسان و محترمین عمال امیرمؤمنان بود به همراه همسر آبستش در حالی که بر الاغی سوار و به منظور خواندن و مطالعه قرآنی را روی سینه‌اش آویخته بود مسافرت می‌کرد، که با گروه تروریست «خوارج» مواجه شد آنها فریاد زدند «عبدالله» این کتابی که بر سینه تو است دستور قتل تو را صادر کرده است. در نظر ما آن افرادی که قرآن فرمان مرگ گانها را داده باید کشته شوند و تنها آن گروهی که قرآن دستور زندگی آنها را داده است باید آزاد زندگی کنند. در این هنگام که سران خوارج با این کاروان کوچک بدون مدافع صحبت می‌کردند، یکی از خوارج خرمای خشکیده‌ای را کنار نخل افتاده دین آن را در دهان گذاشت که ناگاه دیگران متوجه شدند و همه فریاد زدند چه می‌کنی، و به چه قانون شرعی خرمای مردم را می‌خوری این عمل گناه است و روا نیست، او هم بلافاصله خرما را از دهان بیرون آورد و پشیمان شد.

و نیز در این حال از میان درختها و پشت تپه‌ها خوک بیچاره‌ای گریزان بود، که خود را در میان خوارج محصور دید که یکی از آنها سلاح کشید و خوک را کشت، سایرین به او سخت پرخاش کردند که اینگونه اعمال یعنی ریختن خون حیوانی هر چند خوک هم باشد فسادانگیزی بر روی زمین است باید جدا از تکرار آن احتراز کرد.

«عبدالله» و همسرش در حالی که ترس تمام اندام آنها را فرا گرفته است و خود را در برابر دژخیمان خوارج می‌بینند با خود می‌گویند: عجیب است خرمای خشکیده بی‌ارزش و خوکی که مزارع و کشته‌های مردم را زیر و رو و فاسد می‌کند در نظر این گروه کج‌اندیش محترم است، اما خون مسلمانان در نظر اینها ابدا ارزش و احترام ندارد.

اینگونه رویدادها در تاریخ خوارج راستی شگفت‌آور است. خوارج از تنبیه قاتل خوک فارغ شدند و متوجه «عبدالله» گشتند، پرسیدند عبدالله پدر تو مرد دانشمند و محدثی بود از سخنان پدرت چیزی به یاد داری «عبدالله» گفت: آری

[صفحه ۱۲۳]

پدرم همیشه می‌گفت که از پیامبر عالیقدر اسلام شنیدم که می‌فرمود:

ستكون بعدی فتنه يموت فيها قلب الرجل كما يموت بدنه يمسی مومنا و یصبح کافر فکن عندالله المقتول و لا تکن القاتل. [۸۴]
یعنی پیامبر اسلام فرمودند دیری نمی‌پاید که پس از من امواج فتنه جهان اسلام را فرامی‌گیرد و در آن هنگام قلب بعضی از انسانها از درک حقایق بازمی‌ایستد و می‌میرد همانگونه که تن انسان می‌میرد و از کار باز می‌ماند. در آن هنگام بعضی از افراد شبانگاه مومن و با خدایند ولی هنگام صبح کافر و دور از خدا می‌گردند. یعنی چون ایمان و عقیده آنها بر اساس محکمی پی‌ریزی نشده است در فرصت کوتاهی دینشان را از دست می‌دهند در آن وقت وظیفه آن است که از حق دفاع کنید هرچند این دفاع به قیمت کشته شدن شما تمام شود، و مواظبو آگاه باشید که مبادا در جبهه باطل باشید و برای تقویت باطل قاتل و خونریز باشید.

«عبدالله» این مرد هوشیار با بیان این حدیث وضع جامعه آن روز مسلمانان را ترسیم کرد که شاید پند و موعظه موثری برای خوارج باشد، اما نرود میخ آهنین در سنگ.

خوارج بازپرسی خود را از عبدالله شروع کردند پرسیدند درباره جریان بعد از تحکیم و قضایای حکمیت که «علی» به آن راضی شد نظریه‌ای داری؟ عبدالله محکم و متین گفت: ان علیا اعلم بالله و اشد توقیا علی دینه و انفذ بصیره. علی به خدا و فرامینش داناتر و در دینش پارساتر و از نظر وقایع و پیش آمدهای اجتماعی و مملکتی بیدارتر و آگاه‌تر است.

خوارج گفتند: انک لست تتبع الهدی انما تتبع الرجال علی اسمائهم [۸۵].

تو از هدایت واقعی برخوردار نیستی بلکه از عناوین افراد پیروی می‌کنی.

بلافاصله در دادگاه صحرائی «خوارج» محکوم به اعدام شد آن هم اعدامی دردناک و جانسوز او را با وضع دردناک دست پا بسته همراه با شکنجه و آزار کنار

[صفحه ۱۲۴]

جوی آب آوردند و همانند گوسفندی سرش را بریدند و سپس همسر باردارش را کشتند و به این اکتفا نکرده، شکم او را پاره کرده و فرزند بی‌گناهِش را بیرون آورده ذبح کردند.

قتل «عبدالله» به قدری ناجوانمردانه و تکان‌دهنده بود که حتی مورد اعتراض مسیحی بیگانه از اسلام قرار گرفت. این مسیحی که یک باغبان بود پس از دیدن این جریان، از ترس خرمای درختش را به آنها تعارف کرد و بخشید. اما آنها گفتند ما هرگز بدون پرداخت قیمت آن دست به نخل شما نمی‌زنیم. مسیحی که سخت در شگفت بود بی‌اختیار فریاد زد، شگفتا شما دستتان را تا مرفق به خون بی‌گناهِی چون «عبدالله» آلوده می‌سازید و از خوردن خرمائی بدون پرداخت قیمت امتناع می‌ورزید.

خون «عبدالله» آنقدر بر «علی» که پشتوانه مظلومان و یاور مجاهدین راه خدا بود گران آمده بود، که در اولین ملاقات با خوارج در روز جنگ از آنان خواست تا بی‌درنگ قاتل «عبدالله» را تسلیم کنند. آنها یک مرتبه فریاد زدند که ما همگی قاتل او هستیم حضرت برای دفاع از مظلومی که خونش بر زمین می‌جوشید و جویای انتقام بود فرمود:

والله لو اقر اهل الدنيا كلهم بقتله هكذا و انا اقدر علی قتلهم به لقتلتهم. [۸۶].

به خدا سوگند اگر تمام مردم روی زمین اقرار کنند که ریختن خون عبدالله شریک بوده‌ایم و من توانائی انتقام داشته باشم همه آنها را خواهیم کشت.

این سخن علی کنایه است از شدت توجه و اهتمام او بر اجراء عدالت و خونخواهی از بی‌گناهان و مظلومان.

هشدار بزرگ

و چون «خوارج» به امیرمومنان «علی» و تمام مسلمانان طرفدار او ناجوانمردانه با کمال وقاحت نسبت کفر می‌دادند و بر آن سخت ایستادگی می‌کردند، حضرتش به خاطر آگاهی و بیداری آنان از این خطای بزرگ لازم

[صفحه ۱۲۵]

دانست که خطابه‌ای برای آنان ایراد کند و به آنها هشدار دهد که تازه اگر من نزد شما از حریم اسلام خارج شده‌ام، به چه دلیل و به استناد کدامین قانون اسلام خون مردمی را به خاطر من می‌ریزید و به آنها نسبت ناروای کفر می‌دهید. و سپس با بیان مستدل پاره‌ای از احکام قرآن را برای آنها برشمرد و مجازات برخی از گناهان را بیان کرد، تا بدانند هر گناهی موجب کفر نمی‌شود و هر انسانی مستحق تکفیر نمی‌گردد:

فان ایتم الا- ان تزعموا انی اخطات و ضللت فلم تضللون عامه امه محمد صلی الله علیه و آله، بضلالی و تاخذونهم بخطی و تکفرونهم بذنوبی! سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البرء و السقم و تخلطون من اذن بمن لم یذنب و قد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله رجم الزانی المحصن، ثم صلی علیه ثم ورثه اهله، و قتل القاتل و ورث میراثه اهله. و قطع السارق و جلد الزانی غیر المحصن، ثم قسم علیهما من الفیء، و نکح المسلمات، فاخذهم رسول الله صلی الله علیه و آله بذنوبهم، و اقام حق الله فیهم، و لم یمنعهم سهمهم من الاسلام و لم یخرج اسماء هم من بین اهله.

ثم انتم شرار الناس، و من رمی به الشیطان مرامیه و ضرب به تیهه و سیهلک فی صنفان محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق، و

مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحق و خیر الناس فی حالا- النمط الاوسط فالزموه، و الزمو السواد الا-عظم فان یدالله مع الجماعه. و ایاکم و الفرقة!

فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب. [۸۷].

ترجمه:

اگر سرپیچی شما از اوامر من بدانجهت است که گمان می‌کنید من اشتباه کرده‌ام و از راه اسلام منحرف گشته‌ام، پس چرا! امت پیامبر را به خاطر من گمراه می‌دانید و آنان را به خطای من می‌گیرید.

چرا شمشیرهای آویخته شما بر افراد سالم و هم فاسد اجتماع فرود

[صفحه ۱۲۶]

می‌آید؟ چرا میان بی‌گناهان و گناهکاران تفاوتی قائل نمی‌شوید. شما اگر فکر کنید و به خود آییند می‌دانید که رسول خدا (ص) دستور داد مردی را که با داشتن همسر به ناموس دیگری تجاوز کرده بود سنگسار کردند، و پس از قتل او بر جنازه‌اش به عنوان یک مسلمان نماز خواند، و میراثش را به وارث او سپرد، و شخص قاتل را اعدام کرد و ارث او را به وارث او تقسیم نمود و شما می‌دانید که پیامبر اسلام دست دزد را جدا کرد.

و دستور داد مرد زناکار بدون همسر را تازیانه بزنند ولی سهم آنان را از غنائم جنگی به جرم گناهشان قطع نمی‌نمود.

و دزد و زناکار اجازه داد با زنان مسلمان ازدواج کنند.

دقت کنید رسول خدا گناهکاران را طبق قانون اسلام مجازات کرد ولی گناهان بزرگ آنها موجب نمی‌شد که حقوق آنها را از بیت‌المال نپردازد و نام آنان را از دیوان اسلام محو کند، و مسلمان نخواند.

شما بدترین و شرورترین مردمید و شیطان شما را به راه خویش افکنده و سرگردانتان ساخته است.

آه که به زودی دو گروه درباره من به گمراهی می‌افتند، یکی آنان که در علاقه‌مندی به من افراط می‌کنند تا جایی که برخلاف حق خواهند رفت.

و دوم افرادی که با من در دشمنی افراط می‌کنند و این دشمنی آنان را از راه راست خارج می‌سازد.

اما بهترین طرفداران من آنان هستند که در دوستی با من میانه‌رو باشند شما از آن گروه باشید، و از پراکنندگی در بیابانها و سرگردانی در راه‌ها بپرهیزید به شهرهای بزرگ وارد شوید و در بین ملت اسلام و جامعه مسلمین به سر ببرید زیرا دست خداوند همیشه همراه اجتماعات درهم فشرده است.

همیشه دسته‌های کوچک دور از اجتماع دستخوش افکار و روش شیطان می‌گردند همانطور که گوسفندان پراکنده دور از گله، طعمه گرگ خونخوار

[صفحه ۱۲۷]

می‌شوند:

سپس خطاب به تمام مسلمانان کرده و به آنان هشدار داد که:

الا من دعا الی هذا الشعار فاقتلوه، و لو کان تحت عمامتی هذه، فانما حکم الحکمان لیحیی ما احیا القرآن، و یمیتا ما اemat القرآن، و احیاوه الاجتماع علیه و اماتته الافتراق عنه. فان جرننا القرآن الیهم اتبعناهم و ان جرهم الینا اتبعونا.

فلم آب- لا ابا لکم بجرا و لا ختلتکم عن امرکم و لا لبسته علیکم. انما اجتماع رای ملئکم علی اختیار رجلین، اخذنا علیهما الا یتعدیا القرآن، فتاها عنه، و ترکا الحق و هما یبصرانه و کان الجور هوامها فمضیا علیه و قد سبق استثنائونا علیهما فی الحکومه بالعدل و الصمد للحق سوء رایهما و جور حکمهما.

ای مسلمانان آگاه باشید که هر کس شما را به شعار خوارج دعوت کرد او را بکشید هر چند سر او زیر عمامه من باشد (یعنی اگر چه او خود من باشم).

این را نیز بدانند که آن دو نفر نماینده که به عنوان حکمین انتخاب شدند به این منظور و به مقتضای این اصل بوده که آنچه را قرآن زنده کرده است، زنده سازند. و آنچه را که نابود دانسته و میرانده است بمیراند.

پس زنده نگهداشتن قرآن به آن است که تمامی امت به آنچه قرآن فرمان می‌دهد عمل کنند، و نابود ساختن قرآن به آنست که افراد از پیرامون آن پراکنده شوند و به آنچه می‌گوید عمل نکنند.

روی همین اصل اگر قرآن ما را به طرف آنان دعوت کرده بود پیروی می‌کردیم. و اگر آنها را به سوی ما کشانده بود می‌بایست از ما پیروی می‌کردند.

پدر برایتان نباشد (بنیانتان برکنده باد) من که برای شما قانون بدی نیاوردم و شما را فریب ندادم و کار پشت پرده‌ای که از دیدگاه ملت پنهان باشد انجام ندادم.

بلکه آراء بزرگان شما بر انتخاب آن دو نفر اتفاق یافت ما که از آن دو

[صفحه ۱۲۸]

پیمان گرفتیم که بر اساس قرآن حکومت کنند و از خواسته‌های آن تجاوز نکنند، ولی آن دو از طریق قرآن منحرف گشتند (این انحراف بهخاطر نادانی آنها نبود) بلکه هر دو با بیداری و آگاهی حق و حقیقت را کنار زدند.

خواسته‌های آنان ستم بزرگی بر انسانیت بود. و ما در عهدنامه شرط کردیم که حکومت عادلانه آنان مورد قبول است و غیر آن را نادرست و محکوم پنداشتیم. [۸۸] چه قدر زیبا و شیوا حقایق را برایشان بیان می‌کرد و از اشتباه و انحراف آنان را برحذر می‌داشت. در یک فصل مناسب و یک فرصت کوتاه قاعده‌ی مجازات گناهان بزرگ و راه تکفیر را برایشان توضیح داد تا بلکه کلمه کفر و تکفیر از دهان و زبان آنها خارج شود. ولی آنان در عقیده‌ی خود اوج می‌گرفتند و کوشاتر می‌گشتند.

راستی که پیرایه‌ی کفر به علی بستن کار بزرگی بود و می‌بایست گوینده‌اش خیلی با جرات و بی‌باک باشد. اما برای خوارج که از دموکراسی و آزادی حکومت علی بهره‌مند بودند خیلی راحت و آسان بود.

در هر کوی و برزن، پیش هر کس و ناکس، پیش رو و پشت سر می‌گفتند و اصرار داشتند که علی و ما با قبول تحکیم کافر شدیم، و کفر ما را توبه و بازگشت به خدا پاک ساخته و علی می‌بایست در پیشگاه خدا و ملت توبه کند و عمل و سخنش را پس بگیرد. نتیجه این عقیده و حرفها این بود که تمام فداکاریها و رنجهای علی، تمام اخلاص و ایمان علی، تمام مبارزات و جنگ‌آوریها و کافرکشیها و جوشها و خروشهایش در میدان جنگ و دفاع از اسلام و آرمان پیغمبر را یک باره نادیده می‌گرفتند با اینکه اینها حقایقی بود غیر قابل انکار خصوصا برای شخص علی که سرمایه‌های معنوی و جلوه‌های انسانی او محسوب می‌گشت.

و اکنون می‌خواست یک باره به دست خوارج به یغما برود. حضرت با دلی پردرد گذشته‌ی خود را برای آنها ترسیم می‌کند و حقایقی را فاش می‌سازد.

[صفحه ۱۲۹]

اصابکم حاصب و لا بقی منکم آثر ابعده ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله صلی الله علیه اشهد علی نفسی بالکفر! «لقد ضللت اذا و ما انا من المهتدین!» فابوا شر ماب و ارجعوا علی اثر الاعقاب اما انکم ستلقون بعدی ذلا شاملا و سیفا قاطعا، و اثره یتخذها الظالمون فیکم سنه.

بادهای تند شما را نابود کند و سخنگویی از شما باقی نماند.

آیا پس از آنکه به خداوند ایمان آوردم و با رسول گرامیش در راه خدا جهاد و پیکار کردم شهادت به کفر و انحراف خود بدهم

اگر من به کفر خود گواهی دهم، گمراه و تباه‌کار خواهم بود و از هدایت‌یافتگان محسوب نخواهم شد. از این مسیر غلط عقب‌گرد کنید و از بدترین راهها که می‌روید بازگردید.

آگاه باشید (بنا به قانون انعکاس عمل) به زودی به خاطر این خودسری‌ها پس از من به ذلت و پستی مبتلا خواهید شد و شمشیرهای بران بر شما فرود خواهد آمد بهترین ذخائر و اندوخته‌های شما را ستمگران خواهند گرفت و این روش را ستمگران نسبت به شما سنت و عادت خود قرار خواهند داد. [۸۹].

[صفحه ۱۳۰]

کنفرانسهای خوارج

اشاره

سران خوارج برای آنکه یارانشان تحت تاثیر مواعظ و سخنان حکیمانه علی و یارانش قرار نگیرند، و در هدف خود بیشتر تهییج و تشجیع شوند در کوفه جلسات مرتبی را در منازل بزرگان خود بر پای ساختند و با خطابه‌ها و سخنان آتشین افراد خود را از خود گذشته و آماده‌تر می‌ساختند.

آنها برای خود وظیفه‌ی مقدسی به نام امر به مروف و نهی از منکر در نظر گرفته بودند و سعی می‌کردند با هر وسیله‌ای آن را اجراء کنند.

اولین جلسه را در منزل (عبدالله بن وهب) برگزار کردند. آنجا بود که عبدالله لب به سخن گشود و پس از حمد و ثنای الهی به رفقای خود چنین گوشزد کرد: [۹۰].

ای مردم به خدا سوگند برای مردمی که به خدای رحمان ایمان دارند و خود را خواهان حکومت قرآن می‌دانند، شایسته نیست که دنیا و گرایش به آن را برتر و محبوبتر از امر به معروف و نهی از منکر بدانند. گفتار حق اگر چه تلخ و زیان‌آور است ولیکن پیش آنان بهتر است. چون تلخی و زیان در این دنیا پاداشش در

[صفحه ۱۳۱]

قیامت خشنودی خدا و منزلگاه جاودانه‌ی بهشت است، پس بنابراین به همراه ما از این شهر که مردمش ستمگرند بیرون آمده و به نقاط کوهستانی یا یکی از این شهرهای همجوار برویم.

و این کار به عنوان اعتراض و قیام در مقابل بدعتهای گمراه‌کننده و احکام جابرانه آنها باشد.

پس از او حرقوص بن زهیر رشته‌ی سخن را به دست گرفت با تایید آنان پیشنهاد دیگری به آنها کرد و آن اینکه برای انقلاب بمرد نیرومندی نیازمندید که عنوان رهبری را به سپارید تا شیرازه‌ی شما از هم نپاشد و مرکز و پرچمی داشته باشید تا در گود آن اجتماع کنید و پس از انجام ماموریتهايتان به آنجا بازگشت کنید.

بار دیگر جلسه را در منزل «زفر بن حصین طائی» برپا ساختند او پس از آنکه سخنرانی مفصلی با استشهاد به آیات قرآن ایراد کرد برای تهییج آنان گفت: [۹۱].

«من به قدری در این عقیده پابرجا هستم که اگر چنانچه یک نفر هم برای تغییر منکرات و جنگ با علی و یارانش برنخیزد من خودم به تنهایی با آنان مبارزه می‌کنم.

ای برادرانم چهره‌ها و پیشانیهایشان را با شمشیر بزنید تا خدای رحمان اطاعت شود ... سپس پیشنهاد کرد:

تا نامه‌ای به رفقای اهل بصره بنویسند و از آنها دعوت کنند تا هر چه زودتر در خارج از کوفه (نهروان) به گروه ما بپیوندند تا

همگی آنجا متمرکز شویم.

در آن جلسه همگی این رای را پسندیدند و سپس نامه‌ای خطاب به رفقایشان در بصره نوشتند ولی طولی نکشید که آنها هم جواب مثبت دادند و به گروه کوفه پیوستند.

[صفحه ۱۳۲]

عصیان خوارج چون از حد گذشت و جنبه‌ی تروریستی و جنایات هولناکی به خود گرفت و در حوزه زمامداری امیرمومنان سلب امنیت عمومی کرد. و روشن است که این وضع برای نگهبان امت و یاران برجسته‌اش قابل تحمل نبود و حضرت در پی چاره‌ی اساسی برآمده بود، تا هر چه زودتر به این وضع اسف‌بار خاتمه دهد حضرت در دنباله‌ی مذاکرات و نصایح خود نسبت به آنان قاصدی به سوی آنها فرستاد تا به آنها گوسزد کند که کشتن افراد بی‌گناه هرگز روا نیست و عواقب ناگاری به دنبال خواهد داشت. با کمال تاسف آنها به جای اینکه این نصیحت را گوش کنند پیک حضرت را به قتل رسانیدند. حضرت ناچار بود به مداخله نظامی اقدام کند و تصمیم گرفت ارتش مجهز و منظمی را که «برای جهاد و پیکار با معاویه و همراهانش» آماده می‌ساخت جهت سرکوبی و قطع این عضو سرطانی اجتماع اعزام کند.

ارتش علی بسیج می‌شود

سپاهیان عراق به فرمان حضرت در سرزمین نهروان متمرکز گردیدند و برای پیکار خونین خود را آماده می‌ساختند البته در اینجا غرض ما تحلیل و بررسی وقایع و عواملی که موجب شد حضرت جنگ با خوارج را قبل از معاویه آغاز کند نیست بلکه پیکار نهروان را بازگو می‌سازیم. [۹۲] هنگام حرکت به منظور تعقیب آنان یکی از سربازان حضرت گزارش داد که گروه خوارج از پل رودخانه گذشته و به طرف ما شتابان می‌آیند حضرت به خاطر تحکیم عقیده‌ی یارانش و آگاهی بیشتر آنها از عظمت معنوی پرده از روی یک راز غیبی برداشت و گفت:

مصارعهم دون النطفه والله لا یفلت منهم عشره و لا یهلك منکم عشره.

[صفحه ۱۳۳]

قتلگاه آنان (خوارج) آن طرف نهر است. سوگند به خدا در این پیکار بیش از ده تن از آنان زنده نخواهد ماند و از شما یاران من ده تن کشته نخواهند گشت. [۹۳] صفوف نظامیان عراق با تجهیزات کامل پیوسته و منظم صحرا و دشتهای نهروان را پر کردند. «نهروان» نام سه دهکده است که به ترتیب در طول هم قرار گرفته و با قید اعلی و اوسط و اسفل از یکدیگر متمایز می‌شوند و هر سه بین «واسط» و «بغداد» قرار گرفته‌اند و اینک اردوگاه خوارج گشته است.

خوارج که چنین وقایع را پیش‌بینی می‌کردند و هر روز آماده پیکاری خونین با علی و یارانش بودند با آگاه شدن از حرکت نظامیان عراق خود را بیش از پیش آماده کردند و سخت خشنود بودند که دیگر پیکار سرنوشت آغاز خواهد شد، دل‌های آنان پر از کینه و عداوت نسبت به علی و یاران باوفایش بود.

محرومیت‌ها و ناراحتی‌های دیگر که زائیده عصیان آنان و شکست تبلیغات و شعارهایشان بود سخت آنان را برآشفته و چشمانشان را پر از خون ساخته بود.

پیش‌تازان ارتش عراق کم کم به اردوگاه آنان نزدیک می‌شد و آنها این بار حضرت علی را با ابن عباس و سرشناسان نمی‌دیدند بلکه این دفعه آن حضرت در هاله‌ای از افسران و جنگاوران دلیر اسلامی پیش می‌آمد چهره‌های عبوس و خشن سربازان همراه علی با ژست‌های نظامی دل‌ها را به لرزه می‌آورد. اما این نگاه‌های تند آنقدرها باعث فرو ریختن دل‌های خوارج نشد زیرا در انتهای نگاه‌های سربازان علی علیه‌السلام باز نگاه عفو و اغماض همراه با عواطف انسانی که از تشعشات روح علی بود دیده می‌شد، ولی

خوارج آنقدر در لجاجت و سماجت خود استوار بودند که نه خشونت و نه رافت هیچ یک آنها را به انعطاف نمی‌آورد. آنچه مسلم است در روزگار پیکار و نبرد شمشیر زنان خوارج از چهار هزار [صفحه ۱۳۴]

نفر تجاوز نمی‌کرد گرچه قبلا در اردوگاه آنان ۱۲۰ هزار نفر به سر می‌بردند چه که قبلا متذکر شدیم که قریب ۸ هزار نفر از آنها بر اثر نصایح و خیرخواهی‌های علی پشیمان شدند و مورد عفو قرار گرفتند و سپس به نظامیان عراق پیوستند. اکنون هر دو لشکر به حال آماده باش درآمده‌اند، دستها به اسلحه چشمها رو در روی یکدیگر و گوشها آماده شنیدن فرمان فرماندهان است در این لحظه‌ی حساس باز دیدند که تنها یک نفر صفوف را شکافت و همانند کوهی از وقار و ابهت در وسط میدان مقابل خوارج قرار گرفت و او چهره‌ی ملکوتی و زیبایی حضرت علی بود، که می‌خواست آخرین پیام دلسوزی خود را به گوش آنان برساند شاید دل از گرو شیطان برگیرند و به دامان پرمحبت و آغوش نوازشگر علی علیه‌السلام به پیوندند. آن حضرت برای چندمین بار اتمام حجت کرد.

آخرین هشدار علی

و برای اینکه شاید از این خواب غفلت بیدار شوند و از راه ضلالت و انحراف خود برگردند و در وخامت عواقب کار خود بیندیشند آنان را با بیان دیگری بیم داد و فرمود:

فانا نذیر لکم ان تصبحوا صرعی باثناء هذا النهر، و باهضام هذا الغائط

علی غیر بینه من ربکم و لا سلطان مبین معکم: قد طوحت بکم الدار و احتبلکم المقدار و قد کنت نهیتکم عن هذه الحکومه فایتیم علی اباء المناذین، حتی صرفت رای الی هواکم و انتم معاشر اخفاء الهام سفهاء الاحلام و لم آت- لا ابالکم- بجرا و لا اردت لکم ضرا. [۹۴].

من شما را از اینکه صبح کنید در حالی که در میان این نهر و در بین این زمینهای پست و بلند (با پیکرهای بی‌روح) افتاده باشید می‌ترسانم.

شما بدون اینکه دلیل و برهانی و عذری نزد پروردگار خود داشته باشید به مخالفت کردن و یاغی شدن با من قوام کرده‌اید دنیا شما را هلاک کرد و

[صفحه ۱۳۵]

مقدرات شما را به دام افکند (با اینکه به دست خودتان وسیله‌ی این دام افتادن را برای خود فراهم کردید) من شما را (در صفین) از قبول حکومت حکمین نهی کردم ولی شما سخن مرا نپذیرفتید و مانند مخالفان پیمان‌شکن و سست عهد از قبول نصیحت من امتناع کردید تا اینکه من ناگزیر نظر خود را با میل شما همراه ساختم.

و شما ای مردم سبک مغز و سبک عقل که پدر برای شما مباد (عرب این جمله را در موقع نفرین می‌گوید و کنایه از ذلت و خواری است) این را بدانید که من شری برای شما به وجود نیاوردم و نخواستم زیانی به شما متوجه شود بلکه جز خیرخواهی منظوری نداشتم. سخنان حضرت در دل‌های مرده‌ی آنان تاثیری نکرد و همچنان بهت‌زده منتظر نبرد بودند.

حضرت به طرف نظامیان برگشت و فرمود یک نفر می‌تواند مرگ را به بهای بهشت جاویدان بپذیرد و قرآن به دست در مقابل این مردم برود و آنها را به کتاب خدا و روش پیامبر موعظه و دعوت کند.

سخن حضرت تمام نشده بود که جوانی از بنی‌عامر این ماموریت را به عهده گرفت حضرت چون او را جوان نوری دید دستور داد به جای خودت بازگرد.

و دوباره سخن خود را تکرار کرد، این بار نیز همان جوان شیفته‌ی اطاعت شد و دیگران همچنان سکوت کردند. جوان قرآن را بر کف گرفت و پیشاپیش خوارج ایستاد و آنها را به اطاعت از قرآن و قوانین الهی فراخواند. هنوز سخن از گلویش خارج نشده بود که خوارج خشمناک صورت او را تیرباران کردند، جوان وقتی رو به طرف یاران علی برگرداند همانند خارپشتی تیرها به صورتش نشسته بود و سپس بر زمین افتاد و جان سپرد. حضرت از آنان خواست که قاتلان عبدالله بن خباب و سایر شهداء را تسلیم کنند ولی آنها همگی خود را قاتل دانستند و راه پیکار در پیش گرفتند. تمام درهای صلح و مذاکره بروی علی و یارانش بسته شده است. [صفحه ۱۳۶]

حضرت دستور آماده‌باش داد و نظامیان را به دو جناح منظم و یک قلب با اسلوب خاص نظامی که مخصوص خودش بود تقسیم نمود. و فرماندهان آنها را نیز انتخاب نمود. و دستور داد تا حمله‌ی جدی و عمومی از آنان آغاز نشود «جنگ را شما آغاز نکنید». و این آخرین مرحله‌ی انسان‌دوستی علی درباره آنان بود. خوارج هم فشرده‌تر همانند بازی که آماده شکار است دقیقه‌شماری می‌کنند غلافهای شمشیرها را شکسته‌اند، اسب‌ها را رها کرده و به خیال خام خود مشتاق شهادت و بهشت هستند.

جنگ آوری به نام اخنس طائی [۹۵] که دیروز در صفین همدوش علی پیکار می‌کرد اینک از صفوف خوارج خارج شده و برای پیکار با خود حضرت صفوف را می‌شکافد. حضرت جواب این گستاخی را داد و با یک ضربت او را نقش زمین ساخت. ناگاه «عبدالله بن وهب راسبی» فریاد زد: ای پسر ابوطالب دست از پیکار برنخواهیم داشت تا اینکه یا تو به ما دست یابی و یا ما بر تو چیره شویم، و من مایلیم که تو در برابرم قرار بگیری.

حضرت تبسمی تلخ بر لبانش نقش بست و فرمود: قاتله الله من رجل ما اقل حياوه اما انه ليعلم اني لحليف السيف و خدين الرمح ولكن قد يئس من الحياه و انه ليطمع طمعا كاذبا. خدا او را بکشد چه مرد بی‌حیائی است. بیچاره از زندگی ناامید شده است و گرنه می‌داند که من دوست قسم خورده‌ی شمشیر و نیزه‌ام. بدبخت هوس بیجائی کرده است.

حضرت همچون شیر بر او جست و با یک ضربت او را نقش بر زمین ساخت. [صفحه ۱۳۷]

خوارج کم‌کم به جنگ نزدیکتر می‌شوند دیری نمی‌پاید که این وضع پایان می‌پذیرد. ناگهان کمانها را کشیدند و تیرها به سوی سربازان علی رها کردند. سربازان گفتند:

یا امیرالمومنین رمونا «ای امیرمومنان ما را تیرباران کردند فرمان حمله بدهید» حضرت فرمود: کفوا «دست نگهدارید». برای بار دوم سربازان را تیرباران کردند، باز حضرت فرمود آرام باشید. بار سوم که تیرها را رها کردند حضرت فرمود: الان طاب القتال احملاوا علیهم.

«اینک پیکار با آنان روا و لذت بخش است حمله کنید، فرمان حمله علی گویا برای هر دو لشکر صادر شده بود که ناگهان برق آسا خوارج در حالی که شعارهای محکم می‌دادند و یاران خود را با گفتن «بپیش به سوی بهشت به پیش به سوی بهشت» تشویق می‌کردند.

همچون گردبادی در سینه‌ی لشگر علی فرورفتند. گرد خاک میدان را فراگرفت، صدای شیهه‌ی اسبان و چکاچک شمشیر، فریاد

جانخراش مقتولین سرزمین نهروان را به لرزه درآورده بود.

هر دو سپاه تا سرحد مرگ و با عقیده‌ای محکم به شهادت و جانبازی می‌جنگیدند خصوصاً خوارج که راه نجاتی نداشتند و ناچار بودند تا آخرین تلاش پیکار کنند، سربازان علی از همه طرف آنها را در قلب خود محاصره کردند و ضربات خونین و مهلک خود را بر پیکر آنان وارد ساختند و بدون آنکه به آنها فرصت پیکار بدهند همه را نقش زمین ساختند. ساعتی بیش نگذشت که گرد و خاک فرونشست و سربازان به کنار ایستادند و چیزی جز منظره‌ی خونین و دهشتناک اجساد و جوی‌های خون بیش نمانده بود. تن، آن دورها، در سینه‌ی تپه‌ها، تعدادی کمتر از انگشتان دست هراسناک و

[صفحه ۱۳۸]

فلک‌زده در حال فرار بودند. [۹۶] آنها رفتند تا بنیاد نوی برای خوارج آینده و پرورش این نسل عصیانگر باشند و از یاران علی به جز ۸ نفر کشته نشدند و آنها سالم و صحیح آماده‌ی بازگشت بودند. پس از پایان کارزار در نهروان یکی از یاران علی علیه‌السلام گفت: مثل اینکه از شر خوارج آسوده شدیم و تمامی آنان نابود گشتند؟ حضرت در پاسخ او فرمود:

كلا والله، انهم نطف في اصلاب الرجال و قرارات النساء كلما نجم منهم قرن قطع حتى يكون آخرهم لصوصا سلابين. شما گمان کردید که آنها (خوارج) به کلی نابود شدن و اجتماع، از آنها پاک گردید چنین نیست به خدا قسم که آنها به صورت نطفه‌هایی که در پشت مردان و رحم زن‌ها به سر می‌برند و در اعصار آینده هر گاه شاخی از آنان سر درآورد و بریده شود شاخ دیگری سر در خواهد آورد و بریده خواهد شد «یعنی هر گروهی از آنان قیام کند سرکوب می‌شود» تا اینکه آخرین جمعیت آنها غارتگران و ربایندگان اموال عمومی گردند. [۹۷].

این هشدار بود که حضرت به نسل آینده داد تا آنان بدانند بر اساس پراکندگی و عدم رشد فکری و جهالتی که بر آنها حکمفرماست جسم اجتماع بیمار خواهد بود و همواره نمونه‌هایی به نام خوارج و مذهب‌سازان دروغین در آنها پدیدار خواهد گشت و تا زمانی که ملتها کاملاً آگاه و به اصول اسلامی و فرهنگ قرآن آشنا نشوند خوارج و نظائر آنها از میانشان ریشه‌کن نخواهد شد.

[صفحه ۱۳۹]

پس از من خوارج را نکشید

اشاره

عده‌ای از خوارج که توانستند از مجازات میدان جنگ بگریزند و جان سالم به در برند، این سوال را برای یاران علی پیش آوردند که وظیفه‌ی ما نسبت به خوارجی که فرار کرده و پنهان‌اند چیست؟ آیا هر کجا به آنها دست یافتیم می‌توانیم آنها را به قتل برسانیم؟ حضرت در پاسخ آنها فرمود:

لا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه.

پس از من خوارج را نکشید، زیرا کسی که در یافتن حق اشتباه کند و به خطا برود مانند آن کس نیست که باطل را می‌جوید و بدان دست می‌یابد. [۹۸].

رفع اشکال

ممکن است اشکال شود که چرا حضرت مسلمانان را پس از خود از کشتن خوارج منع می‌فرمود: اما خودش در کشتن آنها اقدام کرد. در این مورد جوابهائی داده شده است، ولی شایسته‌ترین جوابها پاسخی است که علامه بزرگوار «مرحوم مجلسی» در بحارالانوار پسندیده است و آن اینکه:

نظر حضرت بر این اساس بوده است که شما پس از مرگ من سرگرم

[صفحه ۱۴۰]

جنگ و کتشار با خوارج نشوید، بلکه می‌بایست دشمن بزرگ اسلام معاویه و عمالش را از پای در آورید. گروهی که بر اساس نادرستی و باطل به حکومت رسیده‌اند. و هم‌اکنون به ناروائی و نادرستی خود ادامه می‌دهند معاویه و یاران او هستند. جبهه‌ی اصلی می‌بایست در برابر آنها بسیج شود و تمام اداره‌ها برای جنگ با آنان تقویت گردد. هر چند ما امروز برای حفظ امنیت و جلوگیری از جنایات و وحشیگریهای خوارج ناچار به مداخله نظامی شدیم.

اما دیگر چند تن افراد پراکنده‌ی خوارج آنچنان قدرتی نخواهند یافت و نبایستی مسلمانان اوقات خود را صرف مبارزه‌ی خسته‌کننده با آنان بنمایند، بلکه می‌بایست با اتحاد و همبستگی به نبرد با معاویه‌ی غاصب و ستمگر ادامه دهند. چنانکه بر همین اساس امام مجتبی در پاسخ معاویه و هنگامی که او پس از قرارداد صلح به امام علیه‌السلام گفت: از شما می‌خواهم که چون در اطراف کوفه افرادی از خوارج به سر می‌برند و گاهی دست به عملیات ضد دولتی می‌زنند جلوی آنها را بگیرید. حضرت فرمود:

اگر قدرت می‌داشتم و ارتش مجهزی می‌یافتم ابتدا با تو می‌جنگیدم زیرا خطر تو برای اسلام و مسلمانان به مراتب از خطر خوارج بیشتر است. [۹۹] پس بنابراین امیرمؤمنان می‌خواستند که مسلمانان برای قطع ایادی معاویه و عمالش بپا خیزند و به چیزهای جزئی و غافل‌کننده سرگرم نشوند تا وقایع خونبار ضد اسلامی تکرار نشود و جهان اسلام دستخوش طوفانهای ستمگرانه نگردد. این بود تحلیلی از تاریخ پرماجرای خوارج و جلوه‌های انسانی علی علیه‌السلام.

خوارج سرانجام غائله بزرگی در عالم اسلام بوجود آوردند و با تلاشهای ضد اسلامی خود چرخهای علم و فضیلت و عدالت و آزادی حکومت علی را در میان انسانها متوقف ساختند.

[صفحه ۱۴۱]

خوارج با عصیان خود فرصتی به دست دشمنان کینه‌توز و منافقان خیانتکار دادند یعنی میدانرا برای معاویه که دشمن اسلام و عترت بود باز کردند. ماجرای خوارج نمایشگر بزرگترین فراز بردباری و مسالمت و دلسوزی علی علیه‌السلام با ملت است.

تاریخ پرماجرای خوارج درسی بزرگ برای جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان جهت هشدار نسلهای دیگر است، تا عواقب فقدان رشد عقلی را درک کنند و در تقویت عقل توده‌ی مردم و آگاهی دادن به آنها بکوشند. طغیان خوارج لزوم رواج فرهنگ و ثقافت اسلامی را با مبانی صحیح علمی و عملی در جامعه‌های اسلامی قطعی کرد.

خوارج گرچه لکه ننگی بر دامن تاریخ اسلام بودند اما در ضمن تاریخ آنها به چهره واقعی یک زمامدار عادل و انساندوست یعنی علی امیرمؤمنان علیه‌السلام پی می‌بریم، و هزاران نکته‌ی دیگر از مطالعه‌ی درسهای نهج‌البلاغه که مربوط به این گروه است بر ما روشن خواهد شد.

پایان پیکار

اشاره

پیکار خونین «نهروان» به پایان رسید، اجساد کشتگانی که دل‌هائی از آتش امید و آرزو شعله‌ور و مغزهائی منجمد و خاموش داشتند روی هم انباشته شد، سرهائی که تا چند لحظه پیش آنقدر پرشور و مغرور بود که در برابر منطقی رسا چون منطقی امیرمومنان (ع) تسلیم نشد چون گوی در گوشه و کنار میدان غلطید. حلقوم‌هائی که به فریادهای اعتراض شدید به امیرمومنان (ع) و تکفیر آن حضرت و یارانش باز بود یک دفعه ساکت و بی حرکت گردید و بالاخره زمین نهروان در سکوت و خاموشی فرورفت، گویا تشنه این خونها بود تا عطش درونی خود را فروبنشانند.

منظره‌ی اندوه‌باری به وجود آمده بود، ولی چه کسی جز خودشان شایسته‌ی ملامت بود، مگر نه این است که لهجاست و سماجت و طغیان آنها چنین حادثه‌ای را به وجود آورد و دشمنی آنها با حقیقت موجب سقوطشان گردید.

[صفحه ۱۴۲]

از همه محروم‌تر خفاش بود
 کو عدو آفتاب فاش بود
 نیست خفاشک عدو آفتاب
 او عدوی خویش آمد در حجاب
 قطره با قلمز چو استیزه کند
 ابله است او ریش خود بر می کند
 گر شود بیمار دشمن با طیب
 و ر کند کودک عداوت با ادیب
 گازی گر خشم گیرد ز آفتاب
 ماهی ئی گر خشم می گیرد ز آب
 در حقیقت رهن جان خودند
 راه عقل و جان خود را خود زدند

دستور بازگشت به کوفه

پس از اینکه جنگ نهروان پایان یافت امیرمومنان (ع) دستور بازگشت ارتش عراق را به کوفه صادر کرد. اما یکی از ویژگی‌های این پیکار این بود که پیکار با بیگانه نبود بلکه با کسان و بستگان و دوستانی بود که دیروز در کنار یاوران علی (ع) با هدف مشترکی «نبرد صفین» را به راه انداختند، ولی امروز رویاروی آنها ایستاده پیکار نهروان را به وجود آورده، در نتیجه از پای درآمدند و همین امر موجب گردیده بود که هاله‌ای از تاثر و اندوه چهره‌های پیروز در جنگ را فرا گرفته بود.

و این تاثر از نظر این بود که چرا فرزندان از جامعه مسلمانان آنقدر ناخلف باشند که از این همه اعلان خطر، احساس خطر نکنند و در برابر این همه هشدار هشیار نگردند، تا هم تیشه به ریشه‌ی سعادت خود بزنند و هم مانعی در راه پیشرفت اسلام بوجود بیاورند.

[صفحه ۱۴۳]

سرانجام فریب‌خوردگان

امیرمومنان علیه‌السلام در حالی که سربازان همراه وی بودند به کنار اجساد بی‌روح «خوارج» آمد و نگاهی عمیق به آنها افکند و پرونده‌های سیاه و ننگین آنان را در نظر درآورده با تاثر گفت:

بوسا لکم، لقد ضرکم من غرکم، فقیل له: من غرهم یا امیرالمومنین؟ فقال ۶ الشیطان المضل و الانفس الاماره بالسوء غرهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار. فافتحمت بهم النار.
ترجمه:

رنج و سختی بر شما باد، راستی کسی که شما را فریب داد، ضرر مهم و غیر قابل جبرانی بر شما وارد ساخت. یکی از آن حضرت پرسید: چه کسی آنها را فریب داد؟ در پاسخ فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسهایی که انسانها را به بدی وامی دارد.

شیطان و نفس اماره به وسیله آرزوهای نادرست و حساب نشده آنها را فریفت و راههای عصیان را به روی آنها گشود و به آنان وعده‌ی پیروزی داد و سرانجام به آتش سوزان دوزخشان درافکند. [۱۰۰] حضرت امیرمومنان (ع) با این گفتار رمز سقوط و بدبختی [صفحه ۱۴۴]

«خوارج» را در پیروی از افکار شیطانی و هواهای سرکش نفسانی که خود نشانه‌ی فقدان رشد عقلی است خلاصه کرد، چه اینکه آنها اگر دارای رشد عقلی بودند به هدایت الهی و مبانی صریح و روشن اسلامی توجه می کردند و به نداها و نصایح رهبری دلسوز و عادل و مهربان چون حضرت علی پاسخ مثبت می دادند اما جهل و لجاجت و نداشتن تشخیص صحیح موجب گردید که پشت پا به عوامل سعادت خود بزنند و تسلیم افکار شیطانی گردند.

راستی حادثه‌ی عبرت آمیز و تاسف انگیز «خوارج نهروان» خود درسی است بزرگ و هشدار است برای تمام انسانها تا عقل خود را تقویت کنند و به نویدها و آرزوهای خام که در هر گامی بر سر راه آنها است دل نبندند تا به سرانجام شوم و ننگین خوارج مبتلا نشوند.

[صفحه ۱۴۶]

تحقیقی در علم غیب

در ضمن بحث‌های گذشته- چنانکه دیدیم- حضرت امیرمومنان علیه السلام در مواردی پیشگوئی‌هایی درباره «خوارج نهروان» داشتند، یعنی حضرتش در آن موارد از غیب خبر داده بودند. به همین مناسبت، لازم به نظر می رسد که به منظور روشن شدن کیفیت «علم غیب» پیامبران خدا و ائمه هدی، این موضوع از دیدگاه قرآن و روایات معتبر، فشرده مورد بررسی قرار بگیرد.

علم غیب از دیدگاه قرآن

اشاره

غیب یعنی چیزی که از چشم عادی پنهان است، خواه آن چیز هم اکنون تحقق یافته باشد یا بعد از این تحقق پیدا کند، و آیاتی که در قرآن مجید مربوط به «علم غیب» است به طور کلی بر سه دسته است.

دسته‌ی اول: آیاتی است که با تاکید بسیار و تعبیرات مختلفی علم غیب را مخصوص خداوند جهان معرفی می کند، مثلاً می گوید: انما الغیب لله یعنی علم غیب مخصوص خداوند است. و نیز می گوید: لا- یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا- الله یعنی در آسمانها و زمین هیچکس جز خداوند «غیب نمی داند» و باز می فرماید: «و عنده مفاتح الغیب لا- یعلمها الا هو» یعنی خزائن غیب منحصر نزد خداوند است و جز او کسی به آنها دانا

[صفحه ۱۴۷]

نیست تعبیراتی که دانستن غیب را در انحصار خداوند معرفی می‌کند در قرآن فراوان است، مثلاً در موردی می‌گوید:

لله غیب السموات و الارض یعنی غیب آسمانها و زمین از آن پروردگار است.

و بالاخره بیش از شش مورد خداوند متعال را به وصف «عالم الغیب و الشهاده» یعنی داننده پنهان و آشکار توصیف می‌کند دسته دوم: آیاتی است که مفاد آنها این است که پیغمبران خدا «علم غیب» ندارند، در این آیات یا آنها خود به این موضوع تصریح می‌کنند یا از جریانی که قرآن درباره‌ی آنان نقل می‌کند این مطلب به دست می‌آید مثلاً حضرت نوح می‌گوید: «و لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب» یعنی من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خداوند نزد من است و نیز ادعا نمی‌کنم که «علم غیب» دارم.

پیغمبر اسلام می‌گوید: و لو كنت اعلم الغیب لاستكثر من الخیر و ما مسنی السو یعنی اگر «علم غیب» می‌داشتم خیر بیشتری به دست می‌آوردم و هرگز ناراحتی و ضرری به من نمی‌رسید.

و نیز قل ما كنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی یعنی من نخستین پیغمبر خدا نیستم و پیش از من نیز پیغمبرانی به سوی مردم آمده‌اند و نمی‌دانم که درباره‌ی من و شما چه حوادثی پیش خواهد آمد و فقط از وحی الهی متابعت می‌کنم که آنچه را که به من وحی می‌رسد می‌دانم.

قرآن کریم ضمن داستان آمدن فرشتگان به حضور حضرت ابراهیم (ع) به منظور اینکه به او مژده بدهند که خداوند بوی فرزندی به نام «اسحاق» می‌خواهد عنایت فرماید به این نکته تصریح می‌کنند که «حضرت ابراهیم» آنها را نشناخت و به منظور میهمان‌نوازی برای آنها غذا آورد و چون دید آنها به سوی آن غذا دست دراز نمی‌کنند، احساس ترس و ناراحتی کرد

[صفحه ۱۴۸]

تا اینکه آنها اعلان کردند که ما: فرشتگان خدا می‌باشیم و برای ابلاغ بشارت آمده‌ایم. [۱۰۱].

دسته‌ی سوم: آیاتی است که دلالت دارد برخی از انسانها از «علم غیب» بهره‌ای دارند، بخشی از این آیات مربوط به پیغمبران است و بخش دیگر آن شامل غیر پیامبران نیز می‌گردد از این قبیل است آیه‌ای که به این مضمون است و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء [۱۰۲] یعنی خداوند همه شما را از غیب آگاه نمی‌کند ولی برای این موضوع هر یک از پیغمبران خود را که بخواهد برمی‌گزیند و او را از علم غیب آگاه می‌سازد آیه‌ای که می‌گوید:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول. [۱۰۳] یعنی دانای غیب خداوند است و غیب خود را جز بر پیغمبری که او را انتخاب کند بر کسان دیگر آشکار نمی‌نماید و نیز آیه‌ای که مربوط به معجزات حضرت عیسی است به این مضمون:

انی اخلق لكم من الطین کهئیه الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله و ابری الا-کمه و الا-برص و اخی الموتی باذن الله و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایه لکم ان کنتم مومنین [۱۰۴] یعنی من از گل مجسمه مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم و آن بامر خدا مرغی می‌گردد، و کور مادرزاد و شخصی که به مرض برص مبتلا می‌باشد به امر خدا شفا می‌دهم و مردگان را به خواست خداوند زنده می‌گردانم و به شما خبر می‌دهم که در خانه‌های خود چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید، این موضوعات نشانه‌ی حقانیت من است اگر اهل ایمان باشید.

و از این قبیل است آیه‌ای که خطاب به پیغمبر اسلام است و می‌گوید «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک». [۱۰۵] یعنی شرح جریان یوسف (ع) از اخبار

[صفحه ۱۴۹]

غیب بود که ما به تو وحی کردیم. از این دسته است آیاتی که مرتبه‌ای از «علم غیب» را برای همه متقین تثبیت می‌کند و در وصف

آنها می‌گوید: «الذین یؤمنون بالغیب» [۱۰۶] یعنی افراد با تقوی ایمان به غیب دارند که منظور از غیب در این مورد بهشت و دوزخ و صراط و میزان و برزخ است که از دیدگاه این جهان پنهان است و این نکته نیز روشن است که ایمان بعد از علم است و تا انسان نسبت به موضوعی علم پیدا نکند ایمان نمی‌آورد بنابراین افرادی که به غیب ایمان دارند علم به آن نیز دارند.

روش نتیجه‌گیری از قرآن

این اشتباه است که ما در فهم معانی قرآن فقط به بعضی از آیات مربوط به یک موضوع توجه کنیم و آیات دیگری را که با همین موضوع ارتباط دارد نادیده بگیریم. و حال آنکه یکی از امتیازات روشن قرآن همانطور که حضرت امیرمومنان (ع) می‌فرماید آنست که یشهد بعضه علی بعض [۱۰۷] «یعنی برخی از آیات آن روشنگر آیات دیگر است» بنابراین لازم است در هر موضوع با توجه به این نکته‌ی مهم آیات را بررسی نمائیم.

درباره علم غیب نیز اگر ما بخواهیم فقط به آیات دسته اول توجه کنیم قهرا دو دسته دیگر را نادیده گرفته‌ایم و این روش ابداء صحیح نیست. از اینرو با توجه به معانی سه دسته آیات که ذکر کردیم باید میان این آیات این طور جمع کنیم که: علم غیب بدو نوع تقسیم می‌شود:

۱- علم غیب ذاتی و اصلی که مخصوص خداوند است و به جز او هیچ کس ذاتا علم غیب ندارد.

۲- علم غیب کسبی یعنی علم غیبی که از طرف خداوند مستقیما داده نشده است اینگونه علم غیب را بشر هم می‌تواند داشته باشد با این بیان معنای هر سه

[صفحه ۱۵۰]

دسته از آیات روشن می‌گردد زیرا دسته اول مربوط به علم غیب ذاتی است و دسته دوم و سوم به علم غیب کسبی مربوط می‌شود، آن آیات که می‌گویند علم غیب مخصوص خدا است و یا پیامبران می‌گویند ما آگاه به غیب نیستیم منظور از آنها این است که علم غیب اصلی مخصوص خداوند است.

و معنای آن آیات که می‌گویند: خداوند هر که را بخواهد از غیب آگاه می‌کند و یا پیامبران یا احیانا غیر پیغمبران نیز ادعای علم غیب می‌کنند این است که: پس از اخبار خدا دیگران نیز از غیب آگاه می‌شوند و می‌توانند از غیب خبر بدهند نتیجه اینکه علم غیب ذاتا مخصوص خداوند است و اما علم غیب کسبی را برخی از انسانهای پاک نظیر پیامبران و امامان پس از اخبار خداوند می‌دانند.

البته این نوع علم غیب مراتبی دارد که هر انسان پسندیده‌ی خداوند مرتبه و درجه‌ای از آن را طبق شایستگی و صلاحیت خودش دارا می‌باشد.

علم غیب از دیدگاه روایات

از بررسی روایات معتبر اسلامی نیز همان مطلبی که آیات به آن دلالت دارند به دست می‌آید یعنی پیامبر و ائمه هدی علم غیب ذاتی ندارند و علم غیب آنها کسبی و از ناحیه خداوند است. در مجمع‌البیان در تفسیر آیه‌ی «لله غیب السموات و الارض» [۱۰۸] یعنی علم غیب آسمانها و زمین مخصوص خداوند است می‌گوید: بعضی از افراد به گروه شیعه تهمت زده و گفته‌اند با اینکه این آیه دلالت دارد که علم غیب در انحصار خداوند است شیعه می‌گویند: امامان (ع) علم غیب می‌دانند و حال آنکه ما کسی را از شیعه سراغ نداریم که داشتن علم غیب را برای غیر خدا ممکن بداند، زیرا دانستن غیب مخصوص کسی است که ذاتا همه معلومات را بداند و کسی که دارای این وصف است منحصر خدا است و هیچکس در این وصف با آن ذات مقدس شرکت ندارد و هر کس

که معتقد باشد که غیر خدا با خداوند در این صفت شرکت دارد از ملت اسلام خارج است.

[صفحه ۱۵۱]

و اما آنچه از امیرمؤمنان (ع) خاصه و عامه نقل نموده‌اند که از مغیبات خبر داده مانند اینکه از صاحب زنج خبر داده و فرموده. کانی به و قد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار و لا لجب و لا قعقه لجم و لا حمحه خیل یثرون الارض باقدامهم کانهما اقدام النعام. [۱۰۹].

ای احنف: مانند آنست که من او را (رئیس زنگیان را) می‌بینم در حالتی که با لشگری خروج می‌کند که گرد و غبار و غوغا و هیاهو و صدای لجام و آواز اسبها ندارند، به قدمهای خود زمین را می‌کوبند قدمهاشان مانند قدمهای شترمرغان است.

او «رئیس زنگیان» از اهل ری بود و خود را علوی می‌دانست و مدعی بود که پدرش محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب است. ولی در نسب او طعن زده و علمای انساب متفقند که او علی بن محمد بن عبدالرحیم است و جد مادرش محمد بن حکیم اسدی با زید بن علی بن الحسین بر هشام بن عبدالملک خروج کرد و پس از کشته شدن زید به قریه‌ای به نام «ورزین» فرار کرد و در این قریه علی بن محمد رئیس زنگیان به دنیا آمد. سپس به عراق رفت و کنیزی خریداری کرد که از او محمد پدر علی متولد گردید. خلاصه در سال ۲۵۵ آهنگ بصره نمود و غلامان زنگی را که کارکنان اهل بصره بودند به یاری خود دعوت نمود و آنها خواجه‌های خود را کشته و انواع فتنه و فساد بر اهل بصره وارد ساختند.

و از فرمانروائی «مروان بن حکم» خبر داده:

اما ان له امره کلعه الکلب انفه و هو ابو الاکبش الاربعه و ستلقى الامه منه و من ولده یوما احمر. [۱۱۰] یعنی آگاه باشید که او را امارت و حکومتی خواهد بود بسیار کوتاه چون لیسیدن سگ بینی خود را و او پدر چهار رئیس است و زود است که مردم از مروان

[صفحه ۱۵۲]

و فرزندانش روز سرخ را دریابند.

و آنچه از ائمه هدی در مورد اخبار از غیب نقل شده مثل آنچه حضرت صادق (ع) به عبدالله بن حسن در حضور جمعی از علویین و عباسیین که اجتماع کرده بودند تا با فرزند وی محمد بیعت کنند فرمود قسم به خدا خلافت به تو و فرزندان تو نخواهد رسید ولی خلافت نصیب آنهاست و اشاره کرد به عباسیین و فرزندان تو مقتول خواهند شد. از آن پس حضرت از جا برخاست در حالی که بر بازوی عبدالعزیز بن عمران تکیه داده بود و رو به وی کرد و فرمود آیا صاحب عبای زرد (منظور وی ابوجعفر دوانیقی بود) را ندیدی؟ گفت چرا فرمود قسم به خدا او محمد فرزند عبدالله را خواهد کشت.

عاقبت امر همانطور که آن حضرت فرمود گردید.

و نیز مانند گفتار حضرت رضا (ع) که فرمود «بورک قبر بطوس و قبران بغداد» حصار سوال کردند یکی از این قبور (که قبر موسی بن جعفر است) می‌شناسیم دیگر کدام است؟ فرمود در آینده خواهید شناخت، سپس دو انگشتش را به هم نزدیک کرد و فرمود قبر من و هارون این چنین است.

و همچنین گفتار حضرت رضا (ع) به علی بن احمد و شاء در هنگامی که از کوفه به مرو می‌آمد: همراه تو حله‌ای در میان بقچه است که دخترت به تو داد و گفت این را بفروش و از قیمت آن برای من فیروزه بخر، و امثال این روایات، همه از پیغمبر اکرم (ص) اقتباس شده است و خداوند آن حضرت را از این امور آگاه کرده است.

بنابراین کسانی که به ما نسبت بدهند که ما معتقدیم که ائمه (ع) غیب می‌دانسته‌اند، نسبت ناروائی به ما داده‌اند که ما هرگز به این نسبت راضی نیستیم. [۱۱۱].

علامه امینی چه می‌گوید؟

محقق فقید امینی که:

جاوید جنان جای بادش جا در کنف خدای بادش

[صفحه ۱۵۳]

در کتاب گرانمایه «الغدیر می گوید: برخی از دانشمندان تسنن [۱۱۲] به شیعیان این نسبت را داده‌اند که آنان معتقدند که امامانشان «غیب» می‌دانند و بر اساس این نسبت شیعیان را مورد توبیخ قرار داده‌اند. مرحوم علامه امینی در پاسخ به این اتهام و روشن ساختن اعتقاد شیعه در ضمن بررسی آیات قرآن و روایات معتبر همان مطلبی را که ما قبلاً خاطر نشان ساختیم بیان می‌کند و می‌گوید علم غیب ذاتاً و اصالتاً مخصوص خداوند است و هر کس را که او بخواهد از «غیب» آگاه می‌سازد و هر که را خداوند از غیب آگاه کند علم غیب او کسبی خواهد بود سپس ایشان برای اینکه اهل تسنن آگاهی بیشتری از موازین اعتقادی شیعه پیدا کنند این حدیث را از امالی شیخ مفید نقل می‌کند: شخصی به نام یحیی از حضرت موسی ابن جعفر (ع) سوال کرد که برخی از مردم گمان می‌کنند که شما علم غیب می‌دانید؟

حضرتش از شنیدن این سخن برآشفته و از روی تعجب فرمودند سبحان الله سپس گفتند دست بر سر من بگذار قسم بخدا موهای بدن من از شنیدن این کلام راست شد این چه نسبتی است که به ما می‌دهند، اینچنین نیست که گمان کرده‌اند ما آنچه داریم و می‌دانیم از پیغمبر (ص) به ارث برده‌ایم و به پیغمبر هم از خدا رسیده است. [۱۱۳] سپس علامه امینی می‌گوید تعجب است که آقایان اهل تسنن ما را برای اعتقاد به چنین علمی که ما برای امامان قائلیم و هیچگونه اشکالی ندارد سرزنش می‌کنند در صورتی که آنها در برخی از کتابهای خود برای بعضی از عباد و زهاد خودشان بالاتر از آنچه ما برای امامان قائلیم گفته‌اند چنانکه نوشته‌اند. حذیفه یمانی گفت انی اعلم ما کان و ما یکون الی یوم القیامه» من آگاهم به آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد.

[صفحه ۱۵۴]

یا می‌گویند در جلوی چشم برخی از زهاد لوح محفوظ بود که هر چه را می‌خواست بداند به آن لوح نگاه می‌کرد و آگاه می‌شد. شگفت این است که اینگونه نسبت‌های بزرگ را به این افراد می‌دهند و اشکالی هم در آن نمی‌بینند، اما نسبت «علم غیب» را به آن ترتیبی که ما گفتیم به ائمه مورد اشکال و توبیخ قرار می‌دهند.

سپس حضرت طریقه‌ی آگاهی از غیب را به این صورت بیان فرمودند که اسرار غیبی را خداوند به جبرئیل و جبرئیل به حضرت محمد (ص) و حضرت محمد به هر کس که خواسته است (منظور خودت امیرمومنان است) اعلام داشته.

خبر چهارم باب مذکور نیز که رکود و ثوق است به این مضمون است که عمار ساباطی می‌گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدم که امام غیب می‌داند؟ فرمودند نمی‌داند، اما هر گاه بخواهد از غیب آگاه شود خداوند او را بدان چیز آگاه می‌سازد. [۱۱۴].

احاطه امامان به غیب

برای اینکه به مقدار احاطه امامان علیهم‌السلام با اسرار غیبی آگاه شویم بهتر است به گفتار خودشان در این زمینه توجه کنیم: در اصول کافی بابی تحت این عنوان منعقد است که امامان به آنچه تحقق یافته است و به آنچه در آینده تحقق پیدا خواهد کرد دانا می‌باشند و هیچ چیزی بر آنها پوشیده نیست.

خبر چهارم این باب که از لحاظ سند کاملاً صحیح است به این مضمون است که ضریس می‌گوید: حضرت باقر (ع) در حالی که گروهی از اصحابش در حضور وی بودند فرمودند: در شگفتم از گروهی که ما را دوست می‌دارند و پیشوای خود می‌دانند و معتقدند که همانطور که پیروی از رسول اکرم (ص) لازم است

[صفحه ۱۵۵]

پیروی از ما نیز واجب است: با این وصف این افراد در نتیجه نارسائی فکر، براهین خود را نقض می‌کنند حقوق رهبری ما را کوچک می‌شمردند و افرادی را که سر تا پا تسلیم اوامر ما گردیده و ما را درست شناخته‌اند مورد سرزنش و عیب‌جویی قرار می‌دهند آیا ممکن است که خداوند پیروی از اوامر رهبران شایسته را بر ملتی واجب کند و سپس خبرهای غیبی و اسرار آسمانها و زمین را از او پوشیده بدارد و راه آگاهی یافتن به علمی را که قوام و نظام دین به آنها بستگی دارد بر آنان به بندد.

سپس حمران که در جمع یاران آن حضرت بود به عرض رسانید که شما می‌دانید عاقبت قیام علی (ع) و دو فرزندش حسن و حسین برای دست یافتن به رهبری و حفظ قوانین اسلام به کجا کشید؟ و چگونه نهضت آنان ناتمام ماند و به شهادت رسیدند و جباران و ستمکاران بر آنان پیروز شدند؟

حضرتش فرمود: ای حمران نه چنین است که گمان کردی بلکه آنان بر اساس علم و آگاهی و اختیار خود چنین پیش آمدهائی را از خدای بزرگ پذیرفتند و چون به دلخواه پذیرفتند خدای قضا و قدر (یعنی شکست ظاهری امامان بر اثر نافرمانی ملت) خویش را بر آنان جاری ساخت و آگاهی آنان از پیش آمدها و سرنوشت آینده‌ی آنها به وسیله پیامبر صورت گرفت پس با آگاهی قبلی از وقایع آینده‌ی علی و فرزندانش قیام کردند و هر یک از امامان که نهضت نکرد با علم و آگاهی دست به نهضت نزد. ای حمران چنانچه امامان در آن حال که طاغوتهای زمان و ستمگران مقدمات پیروزی را فراهم می‌کردند و آن پیش آمدها آغاز می‌شد از خداوند می‌خواستند که سختی‌ها و مصائب را از آنان برطرف کند، قدرت و سلطنت را از ستمگران بگیرد، خداوند تقاضای آنان را به زودی اجابت می‌فرمود ولی آنان چنین امری را از خدا نخواستند، ای حمران کشته شدن و سختی دیدن و رنج کشیدن آنان از ستمگران به خاطر گناه و نافرمانی نبود، بلکه شهادت و رنج برای نجات خلق، خود موجب عزت و شایستگی آنها در پیشگاه خداوند است.

ای حمران مراقب باش مبدا نارسائی‌های فکری بعضی از افراد در

[صفحه ۱۵۶]

شناخت امام تو را از دست یافتن به حقیقت و توجه به رهبران واقعی بازدارد. [۱۱۵].

از این روایت به طوری که می‌بینید این نکته به دست می‌آید که امامان به اسرار آسمانها و زمین و سرنوشت خویش کاملاً آگاه بودند.

رشد عقلی

اشاره

از بحث‌های گذشته این نکته روشن گردید که مهمترین علت قیام «خوارج» علیه حکومت عادلانه‌ی علی (ع) کوتاه‌فکری و عدم رشد عقلی آنها بود و این درد بزرگ در هر عصر و زمان که گریبان‌گیر انسانها بشود جامعه را از تکامل حقیقی بازمی‌دارد. مخصوصاً مانع تحقق هدفهای مترقیانه‌ی اسلام می‌گردد.

و لذا دین اسلام برای آگاهی و پرورش عقلی مردم اهمیت فراوانی قائل گردیده و در این راه گامهای برجسته‌ای برداشته است که این قسمت از بحث این موضوع را کاملاً روشن خواهد کرد و چون موضوع رشد عقلی و تفاوتی که افراد از این لحاظ دارند موضوع مهمی است، شایسته است که بحث همه جانبه‌ای نسبت به آن انجام بشود و از این جهات مورد بحث قرار بگیرد:

۱- از نظر روانشناسی

۲- از دیدگاه قرآن

۳- از نظر احادیث

۴- از لحاظ اجتماعی.

از نظر روانشناسی

روانشناسان بر اساس این واقعیت که افراد بشر از لحاظ هوش و اندیشه ذاتا یکسان نیستند و در نسبتها و درجات مختلفی قرار دارند طرحی را ارائه کرده‌اند که به موجب آن محصلین در محیط آموزش تحت آزمایش قرار گرفته و از لحاظ درجات هوش دسته‌بندی می‌شوند تا مریبان بر حسب میزان هوش و عقل آنان در راه

[صفحه ۱۵۷]

تعلیم و تربیت آنها بکوشند و در کتابهای روانشناسی دو نوع سن برای افراد تعیین شده است:

۱- سن تقویمی

۲- سن عقلی

سن تقویمی بر اساس سن و سال واقعی اشخاص که چند سال از عمر «حسن» مثلا گذشته است و پس از تولد یک فرد هر ماه ۱۲ ماه یک «واحد» از سن آن فرد را تشکیل می‌دهد.

و سن عقلی یا «سن هوش» با درجات درک هوش «حسن» ارتباط دارد و میزان هوش او را تعیین می‌کند و این سن همیشه و در تمام افراد با سن تقویمی (عمر) مطابق نیست به این معنا که «حسن» پانزده ساله ممکن است «سن عقلی» پانزده ساله یا بیشتر و یا کمتر از آن داشته باشد که پس از سنجش و نسبت دیگری با این عناوین مشخص می‌شود:

معمولی و متوسط سن زمانی برابر با سن هوش

بالتر از متوسط سن زمانی کمتر از سن هوش

پائین تر از متوسط سن زمانی بیشتر از سن هوش

بهره‌وشی

برای به دست آوردن «نسبت» یا «بهره‌وشی» سن عقلی را بر سن تقویمی تقسیم کرده سپس برای تبدیل نتیجه به عدد صحیح، خارج قسمت را در صد ضرب می‌کنند به این ترتیب:

بهره‌وشی مساوی است با ۱۰۰ ضربدر سن عقلی

سن تقویمی

مثلا اگر حسن ده سال داشته باشد و سن عقلی او هم ده باشد نسبت یا بهره‌وشی او ۱۰۰ خواهد بود که متوسط است.

متوسط ۱۰۰ مساوی است با ۱۰۰ ضربدر ده دهم

[صفحه ۱۵۸]

و اما اگر سن هوشی او ۱۲ باشد در این صورت «بهره‌وشی» او برتر از متوسط خواهد بود

برتر از متوسط ۱۲۰ مساوی است با ۱۰۰ ضربدر دوازده دهم

و اگر سن هوشی او کمتر از سن تقویمی او باشد در این صورت «بهره‌وشی» او پائین تر از متوسط خواهد بود.

پائین تر از متوسط ۸۰ مساوی است با ۱۰۰ ضربدر هشت دهم

بخش هوش

باید دانست که تنها تعیین سن عقلی یک فرد با سن تقویمی او مفید و کافی نیست بلکه باید بستگی موجود میان «نسبت هوشی»

یک فرد با نسبت هوشی افراد یک گروه بزرگ مقایسه گردد از این رو روانشناسان خارج قسمتهای هوشی را طبقه‌بندی می‌کنند و هر هر صد نفر افراد را نسبت به بهره‌هوشی آنان با نامهای معین نمودار می‌سازند [۱۱۶] که این موضوع را در جدول زیر مطالعه می‌کنید:

جدول تعیین گروه در هر صد نفر
گروه بهره‌هوشی صدی چند در هر طبقه
نابغه ۱۴۰ و بالاتر ۱۳۰ تا ۱۳۹
بسیار عالی ۱۲۰ تا ۸- ۱۲۹
عالی یا برتر از متوسط ۱۱۰ تا ۱۶- ۱۱۹
متوسط ۱۰۰ تا ۱۰۹
۹۰ تا ۹۹

[صفحه ۱۵۹]

متوسط کندهوش پائین تر از متوسط ۸۰ تا ۸۹
کندهوش ۷۰ تا ۷۹
ناقص عقل یا کوتاه خرد ۶۰ تا ۶۹
و پائین تر از آن ۱

از دیدگاه قرآن

در قرآن مجید بیش از ۵۰ مورد از عقل و مشتقات آن نام برده شده و در ۱۶ مورد از اولوالالباب و در دو مورد از اولوالنهی که صاحبان خرد می‌باشند تکریم به عمل آمده است و در ۱۶ مورد از تفکر و اندیشه تمجید شده است به این ترتیب پیروان قرآن مکراراً به تعقل و اندیشه دعوت شده‌اند.

قرآن در تشریح و توصیف حقایق جهان آفرینش خردمندان و اندیشمندان را گواه می‌گیرد و همواره روی سخن با آنها دارد و این آئین‌نامه الهی همانقدر که به تربیت اخلاقی و عملی مردم اهتمام دارد بیش از آن اندازه به تربیت فکری و رشد عقلی جامعه عنایت به خرج می‌دهد. و اصولاً از نظر اسلام انگیزه بعثت پیامبران، شکوفان ساختن استعدادهای بشری و ایجاد ارتقاء عقلی جامعه است چنانکه حضرت امیرمؤمنان در مورد حکومت و فلسفه بعثت انبیاء علیهم‌السلام می‌فرماید: و یشروا لهم دفائن العقول. [۱۱۷] یعنی پیامبران به این منظور برانگیخته شدند تا بذرهای عقل و استعداد بشر را شکوفا سازند.

بدون تردید نخستین گام ترقی و اعتلای انسانیت رشد عقلی است که نتیجتاً رشد اجتماعی و اقتصادی و عملی را هم به دنبال خواهد داشت.

پیامبران بزرگ الهی که نقش اصلاح و سازندگی همه جانبه‌ی اجتماع را به عهده گرفته‌اند، در مرحله اول به بالا بردن سطح فکر و تعقل مردم و آگاهی بخشیدن به آنها می‌پردازند.

[صفحه ۱۶۰]

و به عکس دشمنان انسانیت که نقش استعمار و استثمار جوامع را ایفا می‌کنند برای رسیدن به مقاصد غیر انسانی خود نخست چراغ عقل و اندیشه‌ی جامعه را خاموش و تخدیر می‌کنند. قرآن مجید این حقیقت را در ضمن جریان داستان «فرعون» که طبق اصطلاح قرآن «استضعاف» کننده‌ی بنی‌اسرائیل بود و واژه استضعاف برحسب معنی گسترده خود شامل استعمار و استثمار و استبعاد می‌گردد،

با عبارت زیبا باز گو می‌کند فاستخف قومه فاطعوه [۱۱۸] یعنی فرعون به منظور رام و مطیع ساختن بنی اسرائیل در ابتدا تجهیزات فکری آنها را سبک کرد یعنی عقل و فکر آنان را تخدیر نمود [۱۱۹].

این نکته نیز روشن است که هرگاه کابوس «جهل و فقدان رشد فکری» بر جامعه‌ای سایه افکند قهرا ذلت و بردگی نخستین فرآورده‌ی آن خواهد بود که به دنبال آن تمام منابع مالی و ارزشهای انسانی آن جامعه بیغما خواهد رفت. بدترین جنبندگان

قرآن شدیدترین توییح خود را متوجه گروهی می‌سازد که بر عقلهای خود سرپوش نهاده و آن را به کار نمی‌گیرند، چنانکه در سوره انفال چنین تلاوت می‌کنیم: ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون [۱۲۰] یعنی: بدترین جنبندگان در پیشگاه خداوند گروهی هستند که از بازگو کردن حقایق لب فرو بسته و بشنیدن آن گوش نمی‌دهند و عقل خود را به کار نمی‌اندازند. تحصیل رشد عقلی

به این نکته هم باید توجه داشت که «جوینده یابنده است» و یافتنی‌ها را باید از راه صحیح دنبال کرد، تا به دست آورد. روی همین جهت برای رسیدن به رشد عقلی و تکامل اندیشه نیز مقدماتی لازم است و یکی از مزایای روشن قرآن این [صفحه ۱۶۱]

کتاب بزرگ آسمانی این است که راهگشای این مقدمات است و به منظور تربیت فکری و ارتقاء عقل و اندیشه‌ی انسانها آنان را در ضمن صدها آیه به دقت و تفکر در حوادث و وقایع زندگی و پدیده‌های آفرینش دعوت می‌کند تا از این راه به رشد فکری و ارتقاء عقلی برسند.

یک آیه و هشت علم برای نمونه این آیه که یکی از آیات این کتاب مقدس است مردم را به فراگرفتن ۸ علم در راه آشنائی با پدیده‌های گوناگون خلقت ترغیب می‌نماید:

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الرياح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون. [۱۲۱].

نخستین علم مورد توجه قرآن علم مربوط به «اجرام کیهانی» است که در سایه‌ی آن به رازهای شگرفی از عالم آفرینش پی می‌بریم مخصوصا به عظمت و وسعت عالم خلقت واقف می‌گردیم.

امروز بر اثر توسعه‌ی این علم دانشمندان به مقدار وزن و حجم و درجات نور ستارگان پی برده و با فورمولهای دقیق و متدهای علمی پرده از روی اسرار آنها برداشته‌اند. به منظور اطلاع از آخرین نظریه‌های علمی در مورد ستارگان استاد اخیرا کتابی را به رشته‌ی تالیف درآورده‌اند که در همین نزدیکی‌ها با توفیق خداوند در دسترس قرار خواهد گرفت ولی در اینجا به مناسبت آشنائی مختصری با رازهای اجرام آسمانی، قسمتی، از مطالب آن کتاب را که مربوط به مقدار جرم و حجم سیارات [۱۲۲] منظومه‌ی خورشیدی و جرم و حجم و نور برخی از ستارگان [۱۲۳] می‌باشد از نظر [صفحه ۱۶۲]

خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

تذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که چون به دست آوردن مقدار جرم و حجم [۱۲۴] و نور این اجرام آسمانی بر اساس موازین علمی و روابط دقیق فنی صورت گرفته است کاملا قابل اعتماد و اطمینان است. مثلا برای به دست آوردن جرم یک ستاره از سه رابطه‌ی زیر استفاده نموده‌اند:

جرم و حجم ستارگان گردد و لذا «خورشید» را که چندین هزار برابر زمین است برای این منظور انتخاب نمودند. در این دو جدول طبق همین مقیاس جرم و حجم تعدادی از ستارگان را مطالعه بفرمائید.

نام ستاره جرم نسبت به خورشید

عیوق ۴ برابر خورشید

شعراى یمانى ۲/۵ برابر خورشید

نام ستاره حجم نسبت خورشید

سماک رامح ۸۰ برابر خورشید

ارکتوروس ۸۰۰۰ برابر خورشید

بتلژور ۲۲۰۰۰۰۰۰ برابر خورشید

آنتارس ۲۲۰۰۰۰۰۰ برابر خورشید

کهکشان ما (کهکشانی که منظومه‌ی شمسی ما از اعضاء آن به شمار می‌رود ۲۰۰ میلیارد برابر خورشید [۱۲۷] تا کهکشانهائی که هزاران میلیارد برابر خورشید ما جرم دارند.

درجات نورستارگان

دانشمندان در ضمن تحقیق در میزان درخشندگی ستارگان به این موضوع

[صفحه ۱۶۵]

نیز پی برده‌اند که آنها به اندازه‌ای قدرت درخشندگی دارند که با مقیاسهای معمولی روی زمین از قبیل «شمع» کیلووات نمی‌توان آن را معرفی کرد لذا «خورشید» را به عنوان یک مقیاس برای این منظور انتخاب نموده و میزان درخشندگی آنها را با آن می‌سنجند طبق این مقیاس نام چند ستاره‌ی معروف را از نظر شما می‌گذرانیم.

نام ستاره نسبت به خورشید

شعراى شامى ۷ برابر نور خورشید

شعراى یمانى ۴۰ برابر نور خورشید

عیوق ۱۰۰ برابر نور خورشید

ستارگان ثریا ۱۰۰۰ برابر نور خورشید

جدی ۲۰۰۰ برابر نور خورشید

سماک رامح ۸۰۰۰ برابر نور خورشید

سهیل ۹۰۰۰۰ برابر نور خورشید

و بالاخره امروز ستارگان بسیاری که نور آنها به یک میلیون و چند میلیون برابر نور خورشید است کشف گردیده است مثلاً نور «ستارگان غول پیکر آبی رنگ» هر یک ۱۰۰ میلیون برابر نور خورشید می‌باشد. [۱۲۸].

دومین علمی که مورد نظر قرآن است علم به ساختمان و اسرار «زمین» است «زمین» از لحاظ عوامل و اسباب «حیات» از قبیل هوا، آب، نور، حرارت، معادن، محصول و ماکول و غیر آن دارای شگفتیهای فراوانی است که باید توضیح کامل آن را در کتابهای مخصوص به این موضوع مطالعه کرد.

[صفحه ۱۶۶]

سومین علم: علم به اوقات مختلف شب و روز و توجه به این نکته که این تفاوت منظمو دقیق شب و روز در ظرف سال چگونه پدید

می‌آید و این نظام که طی میلیاردها سال بر زمین حکومت می‌کند قطعا نمونه‌ای از شاهکار قدرت و حکمت جهان آفرین است. چهارم: علم به کیفیت تشکیل و تاسیس دریاها و اقیانوسها و سیر کشتیها بر سطح آن و منافی که از این راه عاید بشریت می‌گردد این موضوع نیز حقا موضوع جالبی است.

پنجم: علم به کیفیت ریزش باران و خاصیت حیاتبخش آب در زندگی بشر و چگونه این مایه‌ی حیات با تدبیر حکیمانه‌ای به این وسیله در سطح زمین توزیع می‌شود.

ششم: پی بردن به آفرینش انواع جانوران و اسرار زندگی آنها که شرح هر قسمتی از آن احتیاج به تالیف کتاب مستقلی دارد.

هفتم: علم به چگونگی وزش بادهای و ارزش آن در تعدیل هوا و سایر نیازمندیهای طبیعی موجودات زنده.

هشتم: علم به چگونگی تکون ابرها و حرکت آنها در فضا و سایر عوامل جوی.

علوم نامبرده رابطه‌ای مستقیم در رشد عقلی و بروز استعدادهای نهفته‌ی انسانها دارد و ضمنا یکی از نتایج مهم آن معرفت و آشنائی با مبدا دانا و توانای این جهان است.

و نیز روشن است که بهره‌برداری از این موجودات در صورتی سعادت همه جانبه‌ی انسانها را تامین می‌کند که بر اساس آشنائی با خداوند و ایمان به او باشد.

رشد عقلی از نظر احادیث

درباره‌ی لزوم تحصیل رشد عقلی احادیث پر ارج فراوانی از ناحیه‌ی پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است و مخصوصا «نهج البلاغه» در بیش از ۹۳ مورد از خرد و

[صفحه ۱۶۷]

خردمندان تمجید و تجلیل نموده است و محدثین بزرگ شیعه نظر به اهمیت این موضوع در کتابهای گرانمایه‌ی حدیث مانند «بحار الانوار» و «اصول کافی» و «وافی» فصل اول این کتابها با به بحث در عقل و خرد اختصاص داده‌اند و به طور کلی می‌توان این احادیث را به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول در اهمیت عقل و اندیشه.

دسته دوم در بیان علائم و نشانه‌های عقل.

ما برای نمونه از هر یک از این دو گروه احادیثی را خاطر نشان می‌کنیم:

۱- فیلسوف و متفکر ژرف اندیش اسلام «صدرالمتالهین» شیرازی در شرح اصول کافی پیرامون عقل حدیثی را از پیامبر (ص) بدین صورت گزارش می‌دهد که پیامبر اکرم به حضرت علی (ع) فرمودند: هر گاه مردم برای تقرب به خداوند به اعمال نیک توجه کنند، تو به وسیله توجه به عقل به خداوند متعال تقرب پیدا کن. [۱۲۹].

۲- و نیز آن بزرگوار فرمودند: «خداوند نعمتی بالاتر از عقل میان بندگان خود تقسیم نکرده است. [۱۳۰].

۳- حضرت امیر فرمود: بهترین سرمایه‌ها عقل است.

۴- باز حضرت رسول فرمود: خواب خردمند از شب زنده‌نداری جاهل و سکون و سکوت عاقل از تلاش و فعالیت جاهل بهتر است. [۱۳۱].

بالاترین عبادت

حضرت صادق (ع) به هشام به حکم فرمودند:

[صفحه ۱۶۸]

خداوند به چیزی که بالاتر از تعقل و اندیشه‌ی صحیح باشد مورد عبادت قرار نگرفته است. [۱۳۲].

از نظر اسلام بهترین مقیاس برای سنجش شخصیت یک انسان نحوه‌ی تعقل و اندیشه‌ی اوست نه اعمال و حرکات چشمگیر وی. چه بسا نمازهای فراوان و روزه‌های بی‌تاب‌کننده‌ی پی در پی و رنج‌های بسیار در راه انجام مراسم حج و صدقات و بخششها که اگر بر اساس تعقل و طبق برنامه‌های عقلی انجام نگیرد نتیجه‌ی مطلوب ببار نیاورد.

همانطور که «خوارج» در زمان حکومت حضرت علی (ع) چنین بودند «خوارج» دیگر نیز در جوامع دیگر چنین خواهند بود، یعنی افرادی که برنامه‌ی کار خود را بر اساس تعقل و مال‌اندیشی استوار نکنند در هر جامعه‌ای که باشند جز ذلت و سقوط چیزی به بار نخواهند آورد، از این رو رهبران عالیقدر اسلام به جامعه هشدار می‌دهند که عقل خود را تقویت کنند و در اجتماع دوشا دوش خردمندان قدم بردارند و هرگز حرکات چشمگیر بی‌خردان کم‌عمق آنها را فریب ندهد حضرت صادق (ع) می‌فرماید پیامبر اسلام فرمود: تنها با مشاهده نماز و روزه‌ی زیاد شخصی بوجود او افتخار نکنید تا عقلش را نیز بسنجید اگر عقلش در ترازوی امتحان سنگین از کار درآمد آن وقت وجود او در اجتماع مایه‌ی مباهات است. [۱۳۳].

اسحاق بن عمار از همسایه‌اش که نماز زیادی می‌خواند و روزه بسیار می‌گرفت، در حضور حضرت صادق (ع) تمجید کرد حضرتش به وی هشدار داد که عقلش در چه حد است؟ اسحاق گفت از لحاظ عقل تعریفی ندارد، حضرت فرمود: در این صورت او از نماز و روزه‌اش نتیجه مطلوب را به دست نخواهد آورد. [۱۳۴].

[صفحه ۱۶۹]

رابطه عقل با پاداش

امام صادق فرمودند: هر گاه در حضور شما از اعمال کسی تمجید و تعریف کردند شما مراتب تعقل و اندیشه‌ی او را در نظر بگیرید زیرا پاداش و ثواب اعمال با درجات عقل بستگی کامل دارد. [۱۳۵].

روزی در محضر پیامبر اسلام شخصی را به نیکوئی یاد کردند و صفات گوناگون نیکو برایش برمی‌شمردند. حضرتش فرمودند: کیف عقل الرجل؟ عقلش چگونه است حضار آن مجلس گفتند ما از کوشش او در عبادت و کارهای خیرش سخن می‌گوئیم شما از عقل او سوال می‌کنید؟ فرمود: پیشرفتهای انسانی و طی مدارج و مقامات قیامت تنها با نردبان عقل پیموده می‌شود. [۱۳۶].

فقر مالی و فقر عقلی

در مقایسه‌ی فقر مالی و فقر عقلی شاید در بدو امر رکود اقتصادی و فقر مالی مهمتر جلوه کند، ولی از نظر رهبران اسلام فقر عقل و رکود فکری بدترین فقرها و از بین بردن آن حیاتی‌ترین وظیفه انسانها است زیرا با تکامل عقل به کلیه سعادت‌ها از جمله رشد اقتصادی نیز می‌توان نائل گشت.

چنانکه پیامبر بزرگ اسلام می‌فرماید: هیچ فقری بدتر از جهل، و هیچ ثروتی سودمندتر از عقل نیست. [۱۳۷].

در مورد نشانه‌های عقل و عقلاء نیز احادیث بسیار از پیشوایان بزرگ

[صفحه ۱۷۰]

اسلام رسیده است که این نشانه‌ها در حقیقت «تست» هائی هستند که به وسیله آنها درجات عقل و اندیشه افراد سنجیده می‌شود نکته‌ی مهم در این مورد این است که این «تست»ها چون بر اساس کردار و صفات اخلاقی افراد استوار است در ضمن اینکه راه اساسی برای شناخت کامل انسانها است پی بردن به آنها نیز معمولاً آسان است، اینک برای نمونه به ذکر قسمتی از این روایات مبادرت می‌شود:

الف- حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند دوست داشتن مردم نیمی از خرد است [۱۳۸].

ب- حضرت امیرمومنان فرمودند: درجات عقل به وسیله‌ی این شش موضوع شناخته می‌شود:

۱- معامله.

۲- معاشرت.

۳- مقام و موقعیت اجتماعی.

۴- معزول شدن از مقام.

۵- توانگری.

۶- تهیدستی [۱۳۹].

ج- و نیز حضرتش در حدیث دیگر این سه موضوع را حاکی از مراتب اندیشه عقل اشخاص معرفی نمودند:

۱- چه کسی را انسان به عنوان «قاصد» برای رساندن پیغام خود انتخاب می‌کند.

۲- چه مطالبی را انسان می‌نویسد و به عنوان «اثر فکری» خود معرفی می‌نماید.

[صفحه ۱۷۱]

۳- چه چیز را به عنوان «هدیه» به اشخاص تقدیم می‌کند. [۱۴۰].

د- حضرت صادق در ضمن حدیثی که تمام اوصاف و کردار نیک را علامت عقل و نادرستی‌ها را نشانه‌ی جهل معرفی می‌کند

می‌فرماید «خیر» وزیر عقل و «شر» وزیر جهل است [۱۴۱] یعنی انسان عاقل نیت و هدف و کردار و سخن و خوی و خلقتش همه

نیک و انسان جاهل به عکس نیت و کردار و سخن و اخلاقتش همه بد است

ه- و نیز آن حضرت می‌فرماید: هر کس به هر اندازه که روح حسن معاشرتش بیشتر و اجتماعی‌تر باشد به همان نسبت عاقلتر است.

[۱۴۲].

و- حضرت کاظم (ع) فرمودند:

عاقل کسی است که هنگامی که از راه مشروع به ثروت و مال رسید از شکر و سپاسگزاری خداوند غفلت نکند و هنگام دست یافتن

به کارهای حرام پایداری خود را حفظ کند تا آلوده نشود. [۱۴۳].

رمز سقوط ملتها

قرآن که مهمترین بازگوکننده‌ی رمز عظمت و انحطاط ملتها و اجتماعات گذشته است منشا بسیاری از سقوطها و انحرافات را جهل

و عدم رشد عقلی معرفی می‌کند مثلاً:

ملت یهود

یک رهبر بزرگ و نجات‌بخش به نام موسی (ع) برای درهم کوبیدن رژیم دیکتاتوری و ضد بشری فرعون برمی‌خیزد و با تائیدات

الهی و زحمات

[صفحه ۱۷۲]

طاقت‌فرسا او را نابود می‌سازد و رنجبران محروم بنی‌اسرائیل را از چنگال او نجات می‌بخشد اما مهمترین مشکل بر سر راه این

اصلاح و انقلاب جهل و ناآگاهی بنی‌اسرائیل است که مانع به ثمر رسیدن این انقلاب می‌گردد.

قرآن در سوره‌ی اعراف با این تعبیر پرده از روی جهل و ناآگاهی آنان برمی‌دارد و می‌گوید:

قالوا یا موسی اجعل لنا الهة کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون.

یعنی ای موسی برای ما نیز بتی مانند بتهای بت‌پرستان قرار بده راستی بزرگتری مظهر جهل همین است که مردمی از خدای جهان

دست کشیده موجودات ناتوان و بی‌اثر را ستایش کنند، موسی بر آنها پرخاش کرد که شگفتا شما هنوز هم به رشد عقلی نرسیده و

به جهل و بی‌خردی خویش استوار می‌باشید.

قوم لوط

یکی دیگر از مصلحین دلسوز و پیامبران پیشین «لوط» است که در برابر اجتماعی منحرف برنامه‌ی اصلاحی خود را آغاز کرد ولی آن مردم هرگز حاضر نبودند که گامی در راه رسیدن به رشد عقلی بردارند و به ندای اصلاح طلبانه‌ی آن پیامبر الهی جواب مثبت بدهند بلکه با شدت هر چه تمامتر با عقل و اندیشه‌ی خود مبارزه می‌کردند، آنان برخلاف قوانین طبیعی و فطری به عمل همجنس‌گرایی مبادرت می‌کردند ناگفته پیداست که این عمل نتیجه‌ای جز سقوط و اضمحلال در بر نداشت قرآن منشاء سقوط آنها را با این تعبیر بازگو می‌کند:

انکم لتاتون الرجال شهوه من دون النساء بل انتم قوم تجهلون. [۱۴۴].

وای بر شما که برای ارضاء تمایلات جنسی از زنان کناره‌گیری کرده به مردان رو آورده‌اید این بدان جهت است که شما مردمی جاهل می‌باشید.

به قدری آن گروه در این انحراف جنسی سرسخت بودند که سخنان لوط در

[صفحه ۱۷۳]

مغز آنها فروزفت و سرانجام نتایج جهل و گریز از تعقل آنان به صورت عذاب الهی درآمد و نابودشان ساخت.

ملت عاد

مردم عاد در سرزمین احقاف «ریگزار» زندگی می‌کردند و از میان آنان مرد شایسته‌ای به نام «هود» به پیامبری برانگیخته گشت و برای رهبری و ارشاد آنان بسیار کوشید زیرا نادرست‌ترین روش آن مردم پرستش بتها بود یعنی بجای نیایش و عبادت آفریدگار توانای جهان هستی بت‌هایی را که خود ساخته بودند می‌پرستیدند.

بالاخره هود (ع) هر قدر کوشید نتوانست با سخنان گرم و مستدل خویش آنان را از این انحراف بزرگ رهائی بخشد در نتیجه خداوند قهر خویش را بر آنان ظاهر ساخت و با وزش بادهای مرگ‌آفرین به حیاتشان خاتمه داد و تنها هود و پیروان معدودش از این بلیه آسمانی رهائی یافتند.

قرآن مجید فقدان رشد عقلی آنان را که همان موجب عدم توجه به سخنان حکیمانه و مترقی آفرین هود گردید با این عبارت بازگو می‌کند و ابلغکم ما ارسلت به ولکنی اریکم قوما تجهلون. [۱۴۵] یعنی من آنچه را که مامورم به شما می‌رسانم ولی «افسوس» شما مردمی بی‌خرد و جاهل هستید.

ملت نوح

نوح (ع) پیامبر بزرگوار در میان مردمی به پیامبری برگزیده شد که بسیار کوتاه‌بین و کم‌اندیش بودند به طوری که در طول ۹۵۰ سال دعوت به سخنان وی توجه نکردند و به روش کفرآمیز خویش با اصرار ادامه دادند و رسالت وی را به مسخره گرفتند بالاخره طغیان و خودسری آن گروه به صورت طوفان امواج سهمگین و

[صفحه ۱۷۴]

خروشان آنها پدیدار شد و آنان را به کام خود کشید و تنها حضرت نوح (ع) وعده‌ی کمی که به او گرویده بودند از غرق شدن رهائی یافتند. قرآن عامل خودسری و ستیزه‌گری این گروه را نیز که موجب نابودی آنها گردید در یک کلمه‌ی «فقدان رشد عقلی» بازگو می‌کند.

ولکنی اراکم قوما تجهلون. [۱۴۶].

یعنی شما را مردمی جاهل می‌نگرم.

برادران یوسف

رفتار غیر انسانی برادران یوسف با یوسف (ع) که موجب حوادث ناگواری برای یوسف عزیز و سقوط آنان گردید همانطور که قرآن گزارش می‌دهد علتی جز بی‌خردی آنان نبود

قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون. [۱۴۷] یعنی ماه کنعان گفت: ای برادران یوسف شما دانستید که با یوسف و برادرش بنیامین چه کردید این بر اثر آنست که شما جاهل بودید
تعصبه‌های جاهلانه

و بالاخره قرآن تعصبه‌های نابجائی را که ثمره‌ای جز نفاق و شکست برای ملت‌ها ندارد اثر جاهلیت و حماقت می‌داند چنانکه در سوره‌ی الفتح می‌فرماید:

اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه الحمیه الجاهلیه. [۱۴۸] یعنی از آن جهت نسبت به این حقایق کفر می‌ورزیدند که قلوبشان را زنگار تعصبه‌های خشک و ناروا که زائیده جهل و جاهلیت است فراگرفته است.

بنابراین عظمت و اعتلای ملتها از نظر معنوی و مادی در پرتو رشد عقلی و درک مفاهیم انسانی آنهاست و بعکس انحطاط و ضعف آنها نیز علتی جز فقدان رشد عقلی و انحطاط فکری ندارد.

[صفحه ۱۷۵]

انبیاء گفتند در دل علتی است
که از او در حقشناسی آفتی است
نعمت از وی جملگی علت شود
طعمه در بیمار کی قوت شود
هر خوشی کاید به تو ناخوش شود
آب حیوان گر رسد آتش شود
بس غذائی که ز وی دل زنده شد
چون بیامد در تن تو گنده شد
بس عزیزی که بنز اشکار شد
چون شکارت شد بر تو خوار شد
کیست کو نشنید آن طوفان نوح
یا مصاف لشکر فرعون و روح
روحشان بشکست و اندر آب ریخت
ذره ذره آبشان بر میگسیخت
کیست کو نشنید ز احوال ثمود
و آنکه صر صر عادیان رامیر بود
گر دو عالم پر بود خورشید و نور
چون روی در ظلمتی مانند کور
بی نصیب آئی از آن نور عظیم
بسته روزن بای از ماه کریم
تو درون چاه رفتستی ز کاخ

چه گنه دارد جهانهای فراخ
 لحن داودی بسنگ و که رسید
 گوش آن سنگین دلانش که شنید
 احمقانرا این چنین حرمان چراست
 می‌نسازد گمراهان را راه راست
 گر نخواهی دوست را، فردا نفیر
 دوستی با عاقل و با عقل گیر

پاورقی

- [۱] صبحی صالح ۷۷ کلام ۳۳.
- [۲] صبحی صالح ص ۳۱۱ کلام ۱۹۷.
- [۳] در شرح این کلام بحرانی و ابن ابی‌الحدید و فی ظلال نهج البلاغه «نفس» را به معنای خون معنی کرده و مطالبی گفته‌اند ولی شرح خوئی «نفس» را به معنی روح معنی کرده است، ما همان معنایی را که خوئی در نظر گرفته است ترجیح می‌دهیم هر چند او هم اشتباه‌ها ضمیر «امررتها» را به نفس برگردانده است ولی اینطور که ما معنی کردیم ضمیر «امررتها» بر کف می‌گردد.
- [۴] نهج البلاغه خطبه ۱۸۸.
- [۵] خطبه ۵ صبحی صالح ص ۵۲.
- [۶] خطبه ۵ صبحی صالح صفحه ۵۲.
- [۷] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۳۰۸ ذیل خطبه ۲۲.
- [۸] خطبه ۳ صبحی الصالح ۳.
- [۹] صبحی الصالح خ ۷۴ ص ۱۰۲.
- [۱۰] صبحی الصالح خطبه ۲۲۹ صفحه ۳۵۰.
- [۱۱] صبحی الصالح کلام ۱۳۷ صفحه ۱۹۵.
- [۱۲] خطبه ۳ صبحی الصالح صفحه ۵۰.
- [۱۳] نامه ۶۳، صبحی الصالح صفحه ۴۵۱.
- [۱۴] خطبه ۱۳۱، صبحی الصالح صفحه ۱۸۹.
- [۱۵] خطبه ۱۲۹- صبحی الصالح صفحه ۱۸۹.
- [۱۶] خطبه ۲۳۳- صبحی الصالح صفحه ۳۵۴.
- [۱۷] خطبه ۸۸ صفحه ۱۲۱ صبحی الصالح.
- [۱۸] خطبه ۳۲ صبحی الصالح ص ۷۵-۷۴.
- [۱۹] نامه ۵۳ ص ۴۳۰ صبحی الصالح.
- [۲۰] نامه ۵۳ ص ۴۳۰ صبحی الصالح.
- [۲۱] خطبه ۱۶.
- [۲۲] نامه ۳۶- ص ۴۰۹ صبحی الصالح.

- [۲۳] خطبه ۳۷ صبحی الصالح ص ۸۱.
- [۲۴] خطبه ۱۳۶- صبحی الصالح ص ۱۹۴.
- [۲۵] نامه ۶۲ صبحی الصالح ص ۴۵۲.
- [۲۶] نامه ۶۲.
- [۲۷] خطبه ۲۴ صبحی الصالح ص ۶۶.
- [۲۸] خطبه ۱۹۱.
- [۲۹] خطبه‌ی ۶ صبح الصالح ص ۵۳.
- [۳۰] خطبه ۱۶۶.
- [۳۱] خطبه ۲۱۶ صبحی الصالح ۳۳۵.
- [۳۲] نامه ۴۰ صبحی الصالح ص ۴۱۲.
- [۳۳] نامه ۵ ص ۳۶۶ صبحی الصالح.
- [۳۴] نامه ۵۱ صبحی الصالح ص ۴۲۵.
- [۳۵] نامه ۶۷ صبح الصالح ص ۴۵۷.
- [۳۶] نامه ۶۲.
- [۳۷] نامه ۵۷ نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۴۴۸.
- [۳۸] یعنی هنگامی که نهضتی را به منظور اداره امور ملت آغاز کردم گروهی پیمان خود را شکستند، و جمعی از دین خارج گردیدند، و عده‌های راه انحراف و ظلم را پیش گرفتند.
- [۳۹] النص و الاجتهاد ص ۱۲۲ چاپ بیروت.
- [۴۰] علی و فرزندانش نوشته دکتر طه حسین ص ۱۲۳.
- [۴۱] انساب الاشراف ص ۳۳۵.
- [۴۲] شرح خوئی ج ۸ ص ۱۳۳.
- [۴۳] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۰۶.
- [۴۴] شرح خوئی جلد ۱۷ ص ۳۴.
- [۴۵] المجموعه الکامله ج ۵ ص ۱۲۲.
- [۴۶] شرح خوئی ج ۲۰ صفحه‌ی ۳۶۵ نامه‌ی ۶۲.
- [۴۷] سوره حجرات آیه ۹.
- [۴۸] نامه ۶۳ ص ۴۵۳.
- [۴۹] شرح خوئی ج ۱۶ ص ۶.
- [۵۰] خطبه ۲۳۸ نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۳۵۷.
- [۵۱] الامام علی عبدالفتاح ج ۵ ص ۱۰۳.
- [۵۲] شرح خوئی ج ۱۵ ص ۳۴۹.
- [۵۳] المجموعه الکامله ج ۵ ص ۱۷۴ و شرح خوئی ج ۴ ص ۱۰۵.
- [۵۴] المجموعه الکامله ج ۵ ص ۱۲۱.

- [۵۵] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۲۲.
- [۵۶] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۶۱.
- [۵۷] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۶۴.
- [۵۸] كلمه ۱۳۰ ص ۴۹۲ در نهج البلاغه صبحی الصالح.
- [۵۹] كلمه ۱۳۰ ص ۴۹۲ در نهج البلاغه صبحی الصالح.
- [۶۰] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۶۵ و كلمه قصار ۱۲۵.
- [۶۱] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۷۱.
- [۶۲] آیه ۶۰ سوره‌ی روم.
- [۶۳] انعام آیه ۵۷.
- [۶۴] سوره‌ی نساء ۳۵.
- [۶۵] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۱۶۹.
- [۶۶] شرح خوئی ج ۴ خطبه ۴۰ ص ۱۸۲.
- [۶۷] خطبه ۴۰ صبحی الصالح ص ۸۲.
- [۶۸] خطبه ۳۳ نهج البلاغه، شرح خوئی ج ۴ ص ۶۰ شرح ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۱۸۵. شرح بحرانی ج ۱ ص ۷۱. و صبحی الصالح ص ۷۶-۳۳.
- [۶۹] شرح نهج البلاغه خوئی ج ۴ ص ۱۲۴ خطبه ۳۶.
- [۷۰] نهج البلاغه نامه ۷۷ صبحی الصالح ص ۴۶۵.
- [۷۱] خطبه ۱۲۲ صبحی الصالح ص ۱۷۸.
- [۷۲] خطبه ۱۲۲ صبحی الصالح ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- [۷۳] خطبه ۱۲۱ و ۱۲۲ صبحی الصالح ص ۱۷۸.
- [۷۴] خطبه ۱۲۲ صبحی الصالح ۱۷۸.
- [۷۵] نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۱۸۳-۱۸۲.
- [۷۶] خطبه ۱۷۷ نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۲۵۶.
- [۷۷] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۷.
- [۷۸] المجموعه الكامله ج ۵ ص ۲۰۴.
- [۷۹] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۶.
- [۸۰] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۶.
- [۸۱] داستان مردی است که حضرت به خاطر اجرای حد پنجه راستش را قطع کرده ... تفسیر کبیر رازی سوره کهف ذیل آیه ام حسب ان ...
- [۸۲] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۸.
- [۸۳] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۷.
- [۸۴] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۷.
- [۸۵] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۸.

[۸۶] شرح خوئی ج ۴ ص ۱۲۸.

[۸۷] خطبه ۱۲۷.

[۸۸] نهج البلاغه صبحی الصالح کلام ۱۲۷ ص ۱۸۴.

[۸۹] خطبه ۵۸ صبحی الصالح ص ۹۲.

[۹۰] ایها الناس فوالله ما ینبغی لقوم یؤمنون بالرحمن و ینسبون الی حکم القرآن ان تكون هذه الدنيا أثر عندهم من الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و القول بالحق و ان ضر و مرفانه یضر و یمر فی هذه الدنيا فان ثوابه یوم القیامه رضوان الله و خلود الجنة، فاخرجوا بنا من هذه القرية الظالم اهلها الی کور الجبال اوالی بعض هذه المدائن متکرین لهذہ البدعه المضله و الاحکام الجائره (الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲۱ چاپ حلبی).

[۹۱] لو لم یکن احد علی تغییر المنکر و قتال القاسطین مساعدا لقتلتهم وحدی فردا.

[۹۲] چون بعضی از پژوهشگران تاریخ عقیده دارند که حضرت مایل نبود جنگ با خوارج را آغاز کنند بلکه می خواست پیکار با دشمن بزرگ یعنی معاویه را هر چه زودتر آغاز کند ولی برخی از افسران نظیر اشعث دفع خوارج را مقدم دانسته آن هم به خاطر اینکه جنگ با خوارج که بستگان عراقیان بودند موجب شود که بعدا افراد ارتش برای رفتن به جبهه جنگ با معاویه کوتاهی کنند و در نتیجه معاویه بر سر کار بماند.

[۹۳] خطبه ۵۹ نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۹۳.

[۹۴] نهج البلاغه صبحی الصالح خطبه ۳۶ ص ۸۰.

[۹۵] شرح خوئی ج ۴ ص ۳۶.

[۹۶] شرح خوئی ج ۴ صفحه ۱۳۴ به نقل از کشف الغمه می نویسد از گروه چهار هزار نفری خوارج در نبرد نهروان تنها ۹ نفر جان سالم به در بردند که دو نفر از آنها به سیستان و خراسان فرار کردند و دو نفر دیگر به بلاد عمان گریختند و دو نفر آنها به طرف یمن رفتند و دو نفر به بلاد جزیره در محلی به نام سن و موازیخ و کناره‌های فرات رفتند و یک نفر دیگر از آنها به محلی به نام تل موزون فرار کرد. و به این نحو در نقاط مختلف پراکنده شدند.

[۹۷] خطبه ۶۰ صبحی الصالح ص ۹۳ و ۹۴.

[۹۸] خطبه - ۶۱ صبحی الصالح ص ۹۴.

[۹۹] الکامل لابن اثیر ج ۳ صفحه ۲۰۵ چاپ مصر- و گفتار عاشورا ص ۱۶ لو آثرت ان اقاتل احدا من اهل القبلة لبدات بقتالک فانی ترکتک لصلاح الامه و حقن دمائها.

[۱۰۰] کلمه قصار ۳۱۵.

[۱۰۱] سوره هود آیه ۷۳-۶۸.

[۱۰۲] سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

[۱۰۳] سوره جن آیه ۲۶ و ۲۷.

[۱۰۴] سوره آل عمران آیه ۴۹.

[۱۰۵] سوره یوسف آیه ۱۰۲.

[۱۰۶] سوره بقره آیه ۳.

[۱۰۷] نهج البلاغه خطبه ۱۳۱.

[۱۰۸] سوره هود آیه ۱۲۳.

- [۱۰۹] صبحی الصالح ص ۱۸۵ کلام ۱۲۸.
- [۱۱۰] خطبه ۷۳ صبحی الصالح ص ۱۰۲.
- [۱۱۱] مجمع البیان ج ۵ صفحه‌ی ۲۰۵.
- [۱۱۲] که نامشان را ذکر می‌کند.
- [۱۱۳] الغدیر ج ۵ صفحه‌ی ۵۸ حدیثی را از امالی مفید نقل فرموده در بحارالانوار ج ۲۵ طبع جدید ص ۶۹ نیز مذکور است نظر علاوه شارح خوئی درج ۸ شرح نهج البلاغه ص ۲۲۶ نیز نسبت به علم غیب پیغمبر و امام مانند علامه امینی است.
- [۱۱۴] ... عن عمار الساباطی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الامام يعلم الغیب فقال: لا ولكن اذا اراد ان يعلم الشیء اعلمه الله ذلك (اصول کافی ج ۱ ص ۲۵۷ روایت ۴).
- [۱۱۵] اصول کافی ج ۲ ص ۲۶۱.
- [۱۱۶] قسمت تعیین سن عقلی و جدولها از صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۵ کتاب روانشناسی رشد اقتباس شده است.
- [۱۱۷] نهج البلاغه خطبه اول.
- [۱۱۸] زخرف آیه ۵۴.
- [۱۱۹] به تفسیر مجمع البیان و بیضاوی در تفسیر آیه مراجعه فرمائید.
- [۱۲۰] آیه ۲۲ سوره انفال.
- [۱۲۱] آیه ۱۶۳ سوره‌ی بقره.
- [۱۲۲] «سیارات» اصطلاحاً به «کراتی» گفته می‌شود که ذاتا تاریک می‌باشند و از منابع نور کسب روشنائی و حرارت می‌کند مانند زمین ما که تاریک است و از خورشید کسب روشنائی می‌کند.
- [۱۲۳] ستارگان اصطلاحاً به «کراتی» می‌گویند که خود سرچشمه‌ی نور و حرارت می‌باشند مانند خورشید ما.
- [۱۲۴] فرق جرم با حجم این است که مقدار فضائی را که یک جسم اشغال می‌کنند «حجم» و وزن و سنگینی آن جسم را «جرم» آن گویند، مثلاً یک لیوان آب که یک کیلو وزن دارد جرمش همان یک کیلو است، چه آب در لیوان به صورت مایع باشد و یا به صورت بخار فضای یک اطاق را پر کند در هر صورت وزن همان یک کیلو است ولی حجمش فرق می‌کند در لیوان حجمش همان ظرفیت لیوان بود اما در صورت بخار شدن حجمش فضای یک اطاق را پر می‌کند.
- [۱۲۵] از جهانهای دور صفحه‌ی ۲۹۴.
- [۱۲۶] زمین و سرگذشت آن صفحه‌ی ۳۰.
- [۱۲۷] در تحصیل این مطالب از کتابهای: یک دو سه، از جهانهای دور، دنیای ستارگان، پیدایش و مرگ خورشید، مرزهای نجوم، اتم تا ستاره، استفاده شده است.
- [۱۲۸] درجات نور ستارگان فوق از این کتابها به دست آمده است:
- مرزهای نجوم، پیدایش و مرگ خورشید، یک دو سه، از جهانهای دور دنیای ستارگان، اتم تا ستاره، ستارگان.
- [۱۲۹] شرح اصول کافی ملاصدرا: یا علی اذا تقربت الناس الی خالقهم بابواب البر فتقرب انت بعقلک.
- [۱۳۰] اصول کافی ج ۱ ص ۱۲ حدیث ۱۱: ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل.
- [۱۳۱] اصول کافی ج ۱ ص ۱۲ حدیث ۱۱: نوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامه العاقل افضل من شخوص الجاهل.
- [۱۳۲] اصول کافی ج ۱ ما عبدالله بشیء افضل من عقل.
- [۱۳۳] اذا رایتم الرجل کثیر الصلاه و کثیر الصوم فلا تباهاوا به حتی تنظروا کیف عقله (اصول کافی ج ۱ ص ۲۶ حدیث ۲۸).

- [۱۳۴] ... کیف عقله؟ قال قلت له: جعلت فداک لیس له عقل قال لا یرتفع بذلک منه (اصول کافی ج ۱ ص ۲۴ حدیث ۱۹).
- [۱۳۵] اذا بلغکم عن رجل حسن حاله فانظروا فی حجن عقله فانما یجازی بعقله (اصول کافی ج ۱ ص ۱۲ حدیث ۹).
- [۱۳۶] ان الاحمق یریب بحمقه اعظم من فجور الفاجر و انما یرتفع العباد غدا فی الدرجات و ینالون الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم تحف العقول باب مواظب النبوی و حکمه ص ۴۴ چاپ لبنان).
- [۱۳۷] لا فقر اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل (کافی ج ۱ ص ۲۰).
- [۱۳۸] التودد الی الناس نصف العقل.
- [۱۳۹] ناسخ التواریخ جلد حضرت امیر و منظور این است که در هر یک از این ۶ حال طرز رفتار انسان مبین درجه عقل و اندیشه اوست.
- [۱۴۰] نهج البلاغه.
- [۱۴۱] اصول کافی ج ۱ فصل عقل و جهل.
- [۱۴۲] اکمل الناس عقلا احسنهم خلقا.
- [۱۴۳] یا هشام ان العاقل الذی لا یشغل الحلال شکره و لا یغلب الحرام صبره (اصول کافی ج ۱ ص ۱۶).
- [۱۴۴] سوره نمل آیه ۵۵.
- [۱۴۵] سوره احقاف آیه ۲۳.
- [۱۴۶] سوره هود آیه ۳۱.
- [۱۴۷] سوره یوسف آیه ۸۹.
- [۱۴۸] سوره فتح آیه ۲۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

